



## فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام

● سال اول | شماره ۴ | زمستان ۱۴۰۴ ●

- |                                |   |
|--------------------------------|---|
| ■ مدیر مسئول: دکتر حمید خسروی  | ■ صاحب امتیاز: دانشگاه جامع انقلاب اسلامی   |
| ■ امور اجرایی: دکتر حسین عباسی | ■ سردبیر: دکتر محمدجعفر جوادی ارجمند        |
| ■ ویراستار: سید حسین حسینی     | ■ مدیر داخلی: دکتر محمد علی نظری            |
| ■ ناشر:                        | ■ ویراستار انگلیسی: دکتر نیلوفر مقدمی خمایی |
| ■ طراح جلد:                    | ■ صفحه‌آرا: محمد صادقی                      |
| ■ بهاء: ۰۰۰۰۰ ریال             | ■ شمارگان: ۲۰۰ جلد                          |

وبسایت نشریه: <https://nrig.cuir.ac.ir>

کلیه حقوق © محفوظ است.

مسئولیت مطالب مطرح شده در مقالات، به عهده نویسنده یا نویسندگان آن است.

نشانی: تهران- میدان سپاه- خیابان پادگان ولیعصر#- پلاک ۳- ساختمان جنوبی- طبقه هفتم



## اعضاء هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

---

- دکتر هادی النبی التمیمی / استاد دانشگاه علوم اسلامی نجف اشرف
- دکتر محمد جواد جوادى ارجمند / استاد دانشگاه تهران
- دکتر محمد حسین دانش‌کيا / دانشیار دانشگاه معارف اسلامی
- دکتر احمد حسین شریفی / استاد مرکز آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
- دکتر محمد جواد سبحانی‌فر / دانشیار دانشگاه جامع امام حسین (ع)
- آیت‌الله دکتر محمد حسن گلی شیردار / استاد دانشگاه امام صادق (ع)
- دکتر نجف لکزایی / استاد دانشگاه باقرالعلوم (ع)
- دکتر سید محمدرضا محمود پناهی / استادیار دانشگاه پیام‌نور تهران
- دکتر مصطفی ملکوتیان / استاد دانشگاه تهران
- دکتر کیکی میخائل / استاد دانشگاه اسلامی رادان فتح



## راهنمای تدوین و ارسال مقاله

### برای ارائه به فصلنامه علمی مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام

۱- مقاله‌های قابل چاپ در مجله «مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام»، مقالات اصیلی هستند که حاوی ایده‌ها، رویکردها و روش‌های نوین و حاصل یافته‌های تحقیقات علمی باشند، به نحوی که به پیشبرد اهداف انقلاب اسلامی از لحاظ نظری و کاربردی یاری رسانند.

۲- مقاله‌ها باید جدید و حاصل تحقیقات نویسنده یا نویسندگان باشد و پیشتر در جایی دیگر به چاپ نرسیده باشند.

۳- مسئولیت کامل مطالب ارایه شده در مقاله به عهده نویسنده یا نویسندگان است. مجله در این زمینه هیچ مسئولیتی را عهده‌دار نمی‌شود.

۴- مقالاتی که توسط دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری با همکاری استادان راهنما و یا مشاور تهیه می‌شود، ضرورتاً باید با امضای استاد مربوطه به فصلنامه ارسال گردد؛ در عین حال نویسنده مسئول و ترتیب اسامی نویسندگان به همان ترتیبی که در سایت ثبت شده باشد، در مقاله خواهد آمد و پس از آن غیر قابل تغییر خواهد بود.

۵- حداکثر حجم مقاله شامل متن، شکل‌ها، نمودارها و جدول‌ها حداکثر ۱۰ هزار کلمه است.

۶- برای نگارش مقاله، آموزه‌های مندرج در این صفحه را دنبال بفرمایید.

۷- مقالات در چارچوب ساختار زیر که حاوی مقدمه، داده‌ها و روش کار، شرح و تفسیر نتایج، نتیجه‌گیری و منابع و ماخذ است، تدوین می‌شود:

**عنوان مقاله** عنوان بایستی با سؤال اصلی مقاله و محتوای آن تناسب داشته باشد، رسا و بدور از ابهام و ابهام باشد و حتی‌الامکان کوتاه باشد و هماهنگ با موضوعات و محورهای اعلامی فصلنامه باشد.

**چکیده** ۱- مختصر، روان و گویا ۲- موضوعات اساسی چکیده (سؤال، روش، یافته‌ها و مهمترین پیشنهادها).

**کلیدواژگان** حداقل سه واژه و حداکثر هفت واژه به تناسب موضوع و محتوای مقاله.

#### ۱. مقدمه و بیان مسئله

مقدمه موضوع) شروع بحث و بیان موضوع با توجه به حوزه و رشته کلی مورد بحث و مباحث روز

ضرورت موضوع) بیان نیازها و ضرورت موضوع مقاله با توجه به مطالعات پیشین و شواهد موجود و یا نقدهای موجود

اهمیت موضوع) بیان اهمیت و فواید و کارکردهای بررسی موضوع مقاله از لحاظ نظری و عملی

مساله اصلی) ۱- بیان روشن و کامل مسئله و سوال یا سئوالات اصلی مقاله ۲- بیان

اهداف (سوالات) مقاله و تنظیم مقاله در راستای حصول آنها

نحوه سازماندهی مقاله) بیان نحوه سازماندهی مقاله در راستای پاسخ به سئوالات (یا

تحقق اهداف مقاله)

## ۲. ادبیات موضوع و پیشینه (حداکثر پنج صفحه)

۱-۲. ادبیات نظری (چارچوب نظری، مبانی نظری، نظریه ها و ...) (حداکثر سه صفحه و نیم)

جامعیت و کاربردی بودن مطالب و نظرات ارائه شده؛ ارتباط منطقی ادبیات نظری با سوالات و اهداف مقاله؛

ارائه الگوی مفهومی و یا چارچوب نظری مشخص و کارا برای مقاله

۲-۲. پیشینه پژوهش (حداکثر یک صفحه و نیم) کفایت مطالعات و مقالات پیشین مرتبط با موضوع؛ دسته بندی و ایجاد ارتباط منطقی بین نظریات و مطالعات پیشین؛ مرور پژوهش ها و مطالعات انجام شده در مورد موضوع و مسئله تحقیق به نحوی که حداقل هشت تا ده مقاله علمی پژوهشی و چند کتاب معتبر پنج سال اخیر مورد بررسی قرار گرفته و مهمترین یافته ها و روش هر یک در قالب جدولی ارائه شوند.  
وجه نوآوری مقاله حاضر نسبت به مطالعات پیشین:

۳. روش پژوهش (حداکثر در دو صفحه) رعایت اصول روش تحقیق و چارچوب مقالات علمی - پژوهشی: ۲- استفاده صحیح، متناسب و کارآمد از روش شناسی ادعا شده در مقاله: ۳- نوآوری در روش و یا ابتکار در کاربرد روش های موجود: ۴- ارائه توضیحات کافی در مورد روش تحقیق: ۴- بیان جزئیات ضروری روش شناسی مقاله  
نوع تحقیق) تحقیق بنیادی، توسعه ای یا کاربردی است

استراتژی کلی تحقیق) کمی یا کیفی و در هر کدام از چه شیوه ای و ...

تعریف مفاهیم یا متغیرها) (نظری و عملیاتی) (مشخص کردن و ارائه تعریف روشن و صحیح از متغیرها و مفاهیم کلیدی مقاله

روش های گردآوری داده ها) پیمایشی یا کتابخانه ای یا ...

## روش‌های تحلیل داده‌ها

جامعه و نمونه) ۱-تعریف جامعه و نمونه مطالعه، ۲- روش نمونه‌گیری، ۳- حجم نمونه و روش محاسبه ۴- روش روایی و پیلایی ابزار جمع‌آوری اطلاعات ( روش‌ها و آزمون‌های مورد استفاده و نتایج هر کدام

مراحل انجام و به کارگیری روش) شرح مختصر و مفید روش گفته شده توضیحات لازم در خصوص روش‌های جدید به نحوی که اولاً معرف روش بوده و ثانياً بیانگر و روشن کننده رویکرد استفاده شده باشد.

۴. یافته‌های پژوهش (حداکثر در شش صفحه مقاله) ۱- یافته‌ها برآمده از بکارگیری روش‌شناسی و ادبیات نظری و مطالعات پیشین: ۲- استفاده به‌جا و به اندازه از جداول، اشکال و الگوها به اقتضای مقاله: ۳- دسته‌بندی و ارائه منطقی یافته‌ها به تناسب اهداف و سوالات مقاله: ۴- پوشش‌دهی یافته‌ها نسبت به سوالات و اهداف مقاله

### ۵. بحث، نتیجه‌گیری و پیشنهادها

۱-۵. بحث) مقایسه یافته‌های مقاله با نتایج مطالعات پیشین و بیان دلایل شباهت و تفاوت آنها با هم

۲-۵. نتیجه‌گیری) ۱- ارائه نتیجه‌گیری مشخص، مختصر و قابل استفاده ۲- ارتباط درست و منطقی نتایج با یافته‌ها و اهداف مقاله

۳-۵. پیشنهادها) پیشنهادها مبتنی بر یافته‌های مقاله ۲- در راستای توسعه نظری و یا کاربردی نتایج مقاله باشد. ۳- کاربردی و راهبردی بودن پیشنهادات: اولویت با ارائه

پیشنهادات راهبردی می‌باشد

۶. منابع) استفاده از منابع معتبر و مقالات علمی و پژوهشی جدید مربوط به حداکثر ۵ سال اخیر (حداقل ۶۰ درصد منابع)؛ رعایت اصول ماخذنویسی: استفاده کافی از منابع با توجه به موضوع مقاله؛ تطبیق منابع با ارجاعات داده شده در متن؛ منابع به ترتیب حروف الفبایی شماره‌گذاری شده و برای درج ابتدا منابع فارسی (در سه دسته به ترتیب مقاله‌ها، کتابها و منابع اینترنتی) و سپس منابع لاتین (در سه دسته گفته شده قبلی) آورده شوند. ارجاعات در متن مقلله باید به شیوه داخل پراکنده به گونه‌ای که ابتدا نام خانوادگی مؤلف یا مؤلفان و سپس سال انتشار و در نهایت شماره صفحه به این صورت آورده شود: (احمدی، ۱۳۹۵، ص ۲۰) و برای ارجاعات به منابع لاتین (Ahmadi, ۲۰۱۶, p ۲۰): برای منابع با بیش از دو نویسنده، نام خانوادگی نویسنده اول و به جای نام سایر نویسندگان، «همکاران» ذکر گردد؛ مانند: (احمدی و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۲۰) و برای ارجاعات لاتین (Ahmadi et al., ۲۰۱۶, p ۲۰)

۱-۶. منابع فارسی

۲-۶. منابع لاتین



## فهرست مطالب

- سخن سردبیر ..... ۹
- عوامل اثرگذار بر همگرایی و واگرایی پیمان‌های دفاعی- امنیتی در کشورهای اسلامی غرب آسیا (جبهه مقاومت) ..... ۱۵
- محمدعلی نظری، بهاره سازمند، سید محمدرضا محمودپناهی، زهرا پورجباری
- تحولات گفتمان رسمی سیاست در ایران عصر صفوی؛ عمل سیاسی سلطان صفوی و جابه‌جایی تصوف و فقاہت ..... ۴۷
- امین نواختی مقدم؛ سید محمودهاب نازاریان
- تأثیر هویت اسلامی بر سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ترکیه معاصر ..... ۱۰۷
- حسن جعفرزاده، بنیامین طاهری، حمید خسروی
- سناریوهای آینده سیاسی انصارالله یمن تا افق ۱۴۱۴ ..... ۱۴۱
- امید وقوفی، لیلا کریمی‌فرد
- منابع نامتعارف انرژی و پارادایم جدید امنیت انرژی ..... ۱۸۵
- سید مهدی مدنی الخوانساری، محمدصادق جوکار
- هنجارهای منطقه‌ای و عرف بین‌الملل در شرق اروپا: بررسی حقوقی ادعاهای ارضی فدراسیون روسیه نسبت به اوکراین (مطالعه موردی: کریمه و شرق اوکراین) ..... ۲۰۹
- آرش باقری، زینب فرهمندزاد



## سخن سردبیر

به نام خدا

سپاس از خداوند متعال و بندگان عالم او. کسانی که به پرورش و نشر علم می پردازند. با وجود همه سختی‌ها در این مسیر، با قاطعیت وارد آن می‌شوند. حال که با یاری خداوند و توجه محبت‌آمیز نویسندگان گرامی، اولین شماره از فصلنامه علمی "مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام" را منتشر نموده‌ایم، بر خود لازم می‌دانیم که از زحمات کلیه نویسندگان و عوامل فصلنامه تشکر به عمل آوریم. به یقین و به رغم تلاش بی‌وقفه همکاران، نخستین شماره‌ی فصلنامه خالی از نقص و کاستی نخواهد بود. امیدواریم محققان، اساتید و دانشجویان با بهره‌گیری از نظرات سازنده خود ما را در بارور ساختن بیش از پیش نشریه، هم در شکل و هم در محتوا یاری فرمائید. فصلنامه علمی «مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام» با هدف ارائه تازه‌ترین یافته‌های علمی در خصوص اندیشه‌های رهبری انقلاب اسلامی و نظریه‌ها، مأموریت‌ها و کارکردهای انقلاب در زمینه مطالعات منطقه‌ای جهان اسلام، آماده دریافت و بررسی مقالات محققان گرانقدر و اساتید محترم می‌باشد. در این راستا، از کلیه اساتید، صاحب نظران، کارشناسان، دانشجویان، محققان و علاقمندان از سراسر کشور دعوت می‌نماید مقالات و دستاوردهای علمی خود را برای انتشار به این فصلنامه ارسال نمایند. این مجله به دنبال آن است با فعالیت خود و با دریافت مقالات و انتشار آن به طور منظم، دستاوردهای علمی پژوهشگران کشور را به شکل شایسته‌ای در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد.



## عوامل اثرگذار بر همگرایی و واگرایی پیمان‌های دفاعی - امنیتی در کشورهای اسلامی غرب آسیا (جبهه مقاومت)

محمدعلی نظری\*<sup>۱</sup>

بهاره سازمند<sup>۲</sup>

سید محمدرضا محمود پناهی<sup>۳</sup>

زهرا پورجباری<sup>۴</sup>

### چکیده

شکل‌گیری و پایبندی به پیمان‌های دفاعی امنیتی در بین کشورهای اسلامی غرب آسیا، یکی از مهم‌ترین مسائل استراتژیک و امنیتی در طول چند دهه گذشته بوده است. درحالی‌که کشورهای اسلامی غرب آسیا با تفاوت‌های فراوان در ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مواجه هستند، موضوع همگرایی و واگرایی در پیمان‌های دفاعی

۱. استادیار، گروه معارف، فلسفه و الهیات، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: [m.a.nazari@iau.ac.ir](mailto:m.a.nazari@iau.ac.ir)

۲. دانشیار، گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Email: [b.sazmand@ut.ac.ir](mailto:b.sazmand@ut.ac.ir)

۳. استادیار، گروه معارف اسلامی، واحد تهران، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

Email: [dr.mahmoudpanahi@gmail.com](mailto:dr.mahmoudpanahi@gmail.com)

۴. دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات سیاسی جهان اسلام، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

Email: [poorjbarizahrav@gmail.com](mailto:poorjbarizahrav@gmail.com)

امنیتی در این حوزه به‌عنوان یکی از چالش‌های عمده شناخته می‌شود. این مقاله سعی دارد با روش‌های تحلیلی شامل تحلیل محتوای متنی مقالات و گزارش‌های علمی و بررسی داده‌های کمی و کیفی مرتبط با پیمان‌های دفاعی امنیتی و با بهره‌گیری از چارچوب نظریه بوزان در قلب امنیت منطقه‌ای به این سؤال پاسخ دهد که عوامل اثرگذار برهمگرایی و واگرایی پیمان‌های دفاعی - امنیتی در غرب آسیا کدام است؟ یافته‌های تحقیق حاکی از این است که همگرایی و واگرایی در پیمان‌های دفاعی امنیتی در حوزه کشورهای اسلامی غرب آسیا تحت تأثیر عوامل جغرافیایی، آنارشیک بودن منطقه، وجود قطبش‌های متعدد، میراث تاریخی، عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و ایدئولوژیک بوده است.

#### کلیدواژه‌ها:

پیمان‌های دفاعی امنیتی، همگرایی و واگرایی، امنیت منطقه‌ای، نظریه بوزان، جبهه مقاومت.

## مقدمه و بیان مسئله

موضوع پیمان‌های دفاعی امنیتی در بین کشورهای غرب آسیا از مهم‌ترین مسائل استراتژیک و امنیتی در دنیای مدرن است. در سال‌های اخیر، با تشدید تهدیدات امنیتی منطقه‌ای و جهانی، نیاز به توافقات و همکاری‌های دفاعی بین کشورها به صورت قابل توجهی افزایش یافته است. با این وجود همگرایی و واگرایی در پیمان‌های دفاعی امنیتی به دلیل وجود تفاوت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی ایدئولوژیکی بین کشورهای عضو به عنوان موضوعی پیچیده و چالش‌برانگیز است. در حوزه کشورهای اسلامی غرب آسیا تفاوت‌های زیاد در ساختار نظام‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به همراه تاریخچه‌های روابط متفاوت نقش مهمی در تعیین نوع تعامل بین این کشورها در پیمان‌های دفاعی ایفا می‌کند؛ بنابراین، بررسی عوامل مؤثر بر همگرایی و واگرایی در این پیمان‌ها، به عنوان یکی از ضروری‌ترین مباحث علمی و عملی در زمینه امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی شناخته می‌شود.

در سال‌های اخیر کشورهای اسلامی غرب آسیا با مسائل مختلف از جمله تروریسم، ناآرامی داخلی، مداخلات خارجی و رقابت‌های منطقه‌ای مواجه شده‌اند. در این بستر پیمان‌های دفاعی امنیتی به عنوان ابزاری کلیدی برای مدیریت این تهدیدات شناخته شده‌اند. اگرچه همگرایی در این پیمان‌ها به دلیل تفاوت‌های موجود بین کشورها به صورت کامل به ثمر نرسیده است. در مقابل واگرایی‌های متعددی در بین کشورهای عضو این پیمان‌ها مشاهده شده که به طور مستقیم به کاهش کارایی این سازمان‌ها منجر شده است. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از حوزه‌های مهم در این زمینه نقش عمده‌ای در تعیین نحوه تعامل بین کشورهای اسلامی ایفا کرده است و سعی داشته با تأکید بر مقاومت در برابر تهدیدات امنیتی منطقه‌ای و جهانی، به یک الگوی همکاری دفاعی - امنیتی منطقه‌ای مشارکت محور دست یابد.

پرداختن به این موضوع مورد توجه است، زیرا با توجه به تشدید تهدیدات امنیتی در منطقه نیاز به درک بهتر عوامل مؤثر بر همگرایی و واگرایی در بستر پیمان‌های دفاعی امنیتی وجود دارد. این پژوهش می‌تواند به کشورهای عضو در اتخاذ استراتژی‌های مؤثر برای تقویت همگرایی کمک کند. این مطالعه با بررسی جامع عوامل مؤثر بر همگرایی و واگرایی ادبیات موضوعی را تکمیل می‌کند. در این پژوهش داده‌های موردنیاز از منابع فارسی و انگلیسی گردآوری شده است. روش‌های تحلیلی شامل تحلیل محتوای متنی مقالات و گزارش‌های علمی و بررسی داده‌های کمی و کیفی مرتبط با پیمان‌های دفاعی امنیتی است. این مقاله سعی دارد با بهره‌گیری از چارچوب نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای بوزان و با استفاده از روش تحلیل-قیاسی و براساس شواهد تجربی و منابع علمی به این سؤال پاسخ دهد که عوامل اثرگذار بر همگرایی و واگرایی پیمان‌های دفاعی-امنیتی در غرب آسیا کدام است؟

فرضیه این پژوهش عبارت است از: همگرایی و واگرایی در پیمان‌های دفاعی امنیتی در حوزه کشورهای اسلامی غرب آسیا تحت تأثیر عوامل جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قرار دارد. تنش در مرزهای جغرافیایی، آنارشیک بودن منطقه، وجود قطبش‌های متعدد در منطقه، میراث‌های تاریخی بر واگرایی و همگرایی منطقه اثرگذار بوده است.

### پیشینه پژوهش

در جدول شماره یک برخی از منابع شامل مقالات مرتبط با همگرایی و واگرایی پیمان‌های دفاعی امنیتی در کشورهای اسلامی و جبهه مقاومت آورده شده است.

جدول ۱. پیشینه پژوهش

ردیف	عنوان مقاله	نام نویسنده	مهم‌ترین یافته‌ها
۱	ظرفیت‌ها و چالش‌های ایجاد سازمان پیمان دفاعی کشورهای اسلامی غرب آسیا	سید اصغر جعفری، حمید کلانی (۱۴۰۳)	ایجاد سازمان پیمان دفاعی به‌عنوان شکلی از «دفاع جمعی» می‌تواند قابلیت راهبردی کشورهای اسلامی را در برابر تهدیدات افزایش دهد، اما چالش‌هایی نظیر اختلافات سیاسی و مذهبی وجود دارد.

ردیف	عنوان مقاله	نام نویسنده	مهم‌ترین یافته‌ها
۲	نقش جمهوری اسلامی ایران در تغییر الگوی امنیتی منطقه غرب آسیا	محمد عبدالهی، مجید توسلی رکن‌آبادی (۱۴۰۱)	ایران با حمایت از جبهه مقاومت و تقویت نیروهای محلی، نقش مؤثری در تغییر موازنه قدرت و الگوی امنیتی منطقه ایفا کرده است.
۳	الگوهای هویتی غرب آسیا و نظم امنیت منطقه‌ای	سید حامد موسوی، حشمت‌الله فلاح‌پیشه، محمدباقر خرمشاد (۱۳۹۷)	تنوع هویتی در غرب آسیا می‌تواند هم به همگرایی و هم به واگرایی در نظم امنیتی منطقه‌ای منجر شود؛ هویت‌های مشترک می‌توانند پایه‌گذار همگرایی باشند.
۴	نقش دیپلماسی دفاعی در امنیت پایدار مبتنی بر دیدگاه امام خامنه‌ای (ره)	دکتر جعفری، اصغر (۱۳۹۸)	دیپلماسی دفاعی فعال و هوشمندانه می‌تواند به تقویت امنیت پایدار و کاهش تهدیدات خارجی منجر شود.
۵	تحلیل ژئوپلیتیکی مؤلفه‌های همگرایی و واگرایی در جهان اسلام	عزت‌الله عزتی، ابراهیم ایجابی، رضا مختاری (۱۴۰۰)	عواملی مانند موقعیت جغرافیایی، منابع طبیعی و مسائل قومی و مذهبی بر همگرایی و واگرایی در جهان اسلام تأثیرگذار هستند.
۶	تأثیر شکل‌گیری پیمان‌های امنیتی چندجانبه میان همسایگان در تقابل با جمهوری اسلامی ایران	سیروس حاجی‌زاده (۱۳۹۹)	تشکیل پیمان‌های امنیتی میان همسایگان می‌تواند تهدیداتی برای امنیت ملی ایران ایجاد کند، اما با دیپلماسی هوشمندانه قابل مدیریت است.
۷	ژئوپلیتیک قومیت‌ها در تحولات ژئوپلیتیکی همگرایی و واگرایی غرب آسیا با تأکید بر ج.ا.ایران	محسن رضایی، محمد رضا حافظ‌نیا، محمدباقر حبیبی (۲۰۲۰)	قومیت‌ها می‌توانند به‌عنوان عاملی برای همگرایی یا واگرایی در تحولات ژئوپلیتیکی منطقه عمل کنند.
۸	رقابت‌های منطقه‌ای ژئوپلیتیک در خاورمیانه: پیامدهای آن برای اروپا	قدرت‌اله، سعید بهبودی‌نژاد (۲۰۲۰)	رقابت‌های ژئوپلیتیکی در خاورمیانه می‌تواند پیامدهایی نظیر مهاجرت، تروریسم و ناپایداری انرژی برای اروپا داشته باشد.
۹	تأثیر تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه بر ارتقاء مجموعه امنیتی خلیج فارس	هادی ابراهیمی کیایی (۲۰۱۹)	تحولات ۲۰۱۱ منجر به تغییرات اساسی در ترتیبات امنیتی خلیج فارس شد و فرصت‌ها و تهدیدات جدیدی را ایجاد کرد.
۱۰	شناخت مؤلفه‌های راهبردی امنیت در جهان اسلام با رویکرد به موقعیت ژئوپلیتیکی جهان اسلام	سعدالله زارعی، رضا امیری مقدم، سلیمان طاهری (۱۳۹۶)	موقعیت ژئوپلیتیکی جهان اسلام به‌عنوان یک عامل کلیدی در تعیین راهبردهای امنیتی کشورهای اسلامی محسوب می‌شود.

نتایج بررسی پیشینه پژوهشی نشان می‌دهد که همگرایی و واگرایی در پیمان‌های دفاعی امنیتی کشورهای اسلامی تحت تأثیر عوامل متعددی همچون وابستگی‌های سیاسی، رقابت‌های منطقه‌ای و تفاوت‌های ایدئولوژیک قرار دارد. بیشتر مطالعات بر نقش تعاملات ژئوپلیتیکی و تاریخی در شکل‌گیری این روند تأکید کرده‌اند. پژوهش‌های پیشین درباره همگرایی و واگرایی پیمان‌های دفاعی امنیتی در کشورهای اسلامی غرب آسیا بیشتر بر ساختارهای امنیتی منطقه‌ای، نقش ایدئولوژی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی تمرکز داشته‌اند. با این حال، همچنان نیاز است که تأثیر عوامل سیاسی، اقتصادی و تاریخی بر پویایی این پیمان‌ها با رویکردی جامع‌تر بررسی شود. نقاط خالی موجود در ادبیات موضوعی شامل: عدم توجه به نقش چهارچوب مفهومی همگرایی و واگرایی در تحلیل پیمان‌های دفاعی امنیتی، کمبود مطالعاتی مطابق با نظریه بوزان در قالب امنیت منطقه‌ای برای تحلیل این پدیده‌ها و عدم بررسی جامع عواملی مانند مرزهای جغرافیایی، آنارشی سیستم بین‌المللی، قطبش قدرت و میراث‌های تاریخی در همگرایی و واگرایی این پیمان‌ها است. این نقاط خالی نشان می‌دهند که نیاز به یک تحلیل جامع‌تر و گسترده‌تر در این زمینه وجود دارد.

### چارچوب نظری: نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای بوزان

نظریه امنیت منطقه‌ای که توسط بوزان مطرح شده است، به‌عنوان یکی از چارچوب‌های اصلی در مطالعات امنیت بین‌الملل شناخته می‌شود که به‌طور ویژه بر تحلیل امنیت در سطح منطقه‌ای تمرکز دارد. بوزان بر این باور است که درک امنیت بین‌المللی بدون توجه به دینامیک‌های منطقه‌ای ناتمام خواهد بود، چرا که تهدیدات و فرصت‌های امنیتی اغلب در داخل مناطق شکل می‌گیرند. این نظریه تأکید دارد که امنیت در سطح منطقه‌ای می‌تواند به‌طور خاص‌تری از سیستم بین‌المللی تعریف شود (Buzan, 2003: 15). برخلاف نظریه‌های سنتی که امنیت را عمدتاً در سطح دولت-ملت یا سیستم بین‌المللی تحلیل

می‌کنند، بوزان استدلال می‌کند که امنیت منطقه‌ای یک سطح میانجی است که به دلیل وابستگی‌های متقابل جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی، ویژگی‌ها و پویایی‌های خاص خود را دارد (Buzan & Wæver, ۲۰۰۹: ۴۷).

در چارچوب نظریه بوزان، مناطق امنیتی به‌عنوان واحدهایی در نظر گرفته می‌شوند که در آن تهدیدات امنیتی و ترتیبات دفاعی عمدتاً در سطح منطقه‌ای تعریف و مدیریت می‌شوند. به‌عبارت‌دیگر، امنیت در یک منطقه معمولاً بیشتر تحت تأثیر روابط درون‌منطقه‌ای قرار دارد تا تعاملات با قدرت‌های خارجی. این مفهوم منجر به شکل‌گیری مجتمع‌های امنیتی منطقه‌ای می‌شود که در آن کشورها به‌صورت متقابل از نظر امنیتی وابسته به یکدیگر هستند و رفتارهای امنیتی آن‌ها بیشتر توسط دینامیک‌های منطقه‌ای و نه نظام بین‌المللی تعیین می‌شود (Buzan & Wæver, ۲۰۰۳: ۴۴). در ادامه، به بررسی جزئیات این نظریه و نقش آن در همگرایی و واگرایی پرداخته خواهد شد.

بری بوزان در نظریه امنیت منطقه‌ای خود، مرزهای جغرافیایی را عاملی تعیین‌کننده در شکل‌گیری مجتمع‌های امنیتی منطقه‌ای می‌داند. او معتقد است که امنیت بین‌المللی نه تنها از طریق رقابت‌های قدرت‌های بزرگ بلکه از طریق دینامیک‌های منطقه‌ای نیز تعریف می‌شود. در این راستا، مرزهای جغرافیایی نقش برجسته‌ای در تفکیک مناطق امنیتی ایفا می‌کنند؛ زیرا کشورهای هم‌مرز و نزدیک به هم معمولاً با تهدیدات، فرصت‌ها و ملاحظات امنیتی مشترک روبه‌رو هستند. این روابط متقابل امنیتی موجب شکل‌گیری مجتمع‌های امنیتی منطقه‌ای می‌شود که در آن امنیت یک کشور به‌شدت به وضعیت امنیتی کشورهای همسایه وابسته است. طبق این نظریه، مناطق جغرافیایی خاصی به‌عنوان واحدهای امنیتی عمل می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر، کشورهایی که در یک منطقه جغرافیایی قرار دارند، به‌دلیل مشترکات امنیتی‌شان، تمایل بیشتری به همگرایی در پیمان‌های دفاعی دارند (Buzan & Wæver, ۲۰۰۳: ۱۲۳).

در این چارچوب، مرزهای جغرافیایی می‌توانند به‌عنوان عاملی برای همگرایی یا

واگرایی در سیاست‌های امنیتی عمل کنند. از یک‌سو، نزدیکی جغرافیایی می‌تواند به همکاری‌های امنیتی و پیمان‌های دفاعی مشترک منجر شود، زیرا تهدیدات مشترک کشورهای هم‌مرز آنها را به اتحاد نزدیک‌تر می‌کند. از سوی دیگر، در مناطقی که منازعات مرزی، رقابت‌های سرزمینی یا تضادهای هویتی وجود دارد، این مرزها ممکن است به منبع تنش و رقابت تبدیل شوند. در چنین شرایطی، مرزهای جغرافیایی به‌جای این‌که موجب نزدیکی شوند، خود می‌توانند منبع واگرایی و شکاف‌های امنیتی میان کشورهای منطقه باشند. به‌عنوان مثال، کشورهای جنوب غرب آسیا که شامل ایران، عراق، سوریه و لبنان هستند، به‌دلیل موقعیت جغرافیایی مشابه و تهدیدات مشترک، تمایل به همکاری‌های دفاعی دارند. با این حال، تفاوت‌های سیاسی و ایدئولوژیک می‌تواند باعث واگرایی در این همکاری‌ها شود (موسوی و همکاران، ۱۳۹۷: ۴۲). تأثیر ویژگی‌های جغرافیایی نظامی مرزهای مشترک غربی ایران دارای یکپارچگی قومی-مذهبی مرزنشینان با ساکنان آن‌سوی مرزها و تحولات داخلی کشورهای همسایه می‌تواند بر امنیت مناطق مرزی و درنهایت امنیت ملی تأثیرگذار باشد (ترکمان و جواهری، ۱۳۹۳: ۵۰).

بوزان در نظریه امنیت منطقه‌ای خود به آنارشی به‌عنوان یکی از عناصر بنیادی در نظم بین‌المللی نگاه می‌کند. برخلاف تفسیر سنتی واقع‌گرایان که آنارشی را با بی‌نظمی و هرج‌ومرج معادل می‌دانند، بوزان آنارشی را به‌عنوان ساختاری در نظر می‌گیرد که تعاملات میان دولت‌ها را شکل می‌دهد. در این رویکرد، آنارشی به معنای عدم وجود یک قدرت مرکزی جهانی است که قادر به تحمیل نظم بر بازیگران بین‌المللی باشد. این وضعیت الزاماً منجر به جنگ و درگیری نمی‌شود، بلکه ممکن است زمینه‌ساز الگوهای مختلفی از همکاری یا رقابت گردد.

در این چارچوب، آنارشی در هر منطقه تحت تأثیر عوامل داخلی و خارجی مختلف قرار دارد. در برخی مناطق، کشورها از طریق ایجاد نهادهای منطقه‌ای و ائتلاف‌های امنیتی

تلاش می‌کنند تا اثرات منفی آنارشی را کاهش دهند. درحالی‌که در دیگر مناطق، رقابت‌های ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیک ممکن است مانع از شکل‌گیری چنین همکاری‌هایی شوند. بوزان استدلال می‌کند که هر مجتمع امنیتی منطقه‌ای ممکن است بسته به شرایط خاص، از یک الگوی رقابتی به یک الگوی تعاونی تغییر کند و برعکس. بنابراین، آنارشی به‌عنوان ویژگی دائمی سیستم بین‌المللی به‌طور خودکار موجب واگرایی یا همگرایی نمی‌شود، بلکه این وابسته به استراتژی‌های دولت‌ها و روابط قدرت در هر منطقه است. به‌عنوان مثال، در منطقه غرب آسیا، آنارشی به‌عنوان زمینه‌ای برای رقابت‌های فزاینده میان ایران و عربستان سعودی عمل کرده است (عزتی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۲۰). این رقابت‌ها به واگرایی در پیمان‌های دفاعی میان کشورهای منطقه منجر شده است.

بری بوزان در نظریه مجتمع‌های امنیتی منطقه‌ای، به قطبش قدرت به‌عنوان یک عامل اساسی در تحلیل پویایی‌های امنیتی اشاره می‌کند. در این نظریه، قطبش قدرت به معنای توزیع قدرت میان بازیگران اصلی در یک منطقه خاص است و نشان می‌دهد که این توزیع چگونه می‌تواند به رقابت یا همکاری امنیتی منجر شود. بوزان مطرح می‌کند که زمانی که قدرت در یک منطقه به‌صورت متعادل میان بازیگران توزیع شود، احتمال همگرایی امنیتی افزایش می‌یابد، زیرا هیچ‌یک از بازیگران قادر به تسلط کامل بر دیگران نخواهند بود. از سوی دیگر، زمانی که یکی یا چند بازیگر از قدرت بیشتری برخوردار باشند، احتمال واگرایی و شکل‌گیری رقابت‌های امنیتی بیشتر خواهد شد. بوزان تأکید دارد که توزیع قدرت در منطقه به‌صورت یک‌قطبی، دوقطبی یا چندقطبی تأثیر فراوانی در رفتار کشورهای منطقه در قراردادهای امنیتی و پیمان‌ها دارد. در یک سیستم یک‌قطبی، کشوری که برتر است، می‌تواند رهبری در ایجاد پیمان‌های دفاعی را بر عهده گیرد. به‌طور مثال، ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای، در ایجاد همکاری‌های دفاعی با کشورهای جبهه مقاومت نقش بسیار مهمی ایفا کرده است (رضایی و همکاران، ۲۰۲۰: ۴۶) (سازمند، بهاره،

۱۳۹۶) (حجازی، سید احمد، ۱۳۹۵).

بوزان معتقد است که تحلیل قطبش قدرت نباید تنها به شاخص‌های سنتی مانند قدرت نظامی یا اقتصادی محدود شود. به جای آن، باید به جنبه‌های ایدئولوژیک، فرهنگی و هنجاری نیز توجه کرد. در برخی موارد، قدرت ایدئولوژیک یا نفوذ فرهنگی یک بازیگر می‌تواند به‌اندازه قدرت نظامی یا اقتصادی آن در تأثیرگذاری بر الگوهای همگرایی یا واگرایی امنیتی در منطقه تأثیرگذار باشد. در خاورمیانه، برای مثال، بازیگرانی همچون ایران و عربستان سعودی علاوه بر قدرت نظامی و اقتصادی، از نفوذ ایدئولوژیک و فرهنگی فراوانی برخوردار هستند که این نفوذ بر روابط امنیتی منطقه تأثیرگذار است. رقابت میان ایران و عربستان سعودی در خاورمیانه موجب شده که کشورهای منطقه به دو دسته تقسیم شوند (جعفری، سید اصغر؛ کلانی، حمید، ۱۴۰۳: ۱۸).

در نظریه بوزان درباره مجتمع‌های امنیتی منطقه‌ای، یکی از عناصر اصلی که تأثیر زیادی بر روابط امنیتی بین کشورها دارد، میراث‌های تاریخی است. این میراث‌ها شامل تجربیات مختلف کشورها در زمینه‌هایی چون جنگ‌ها، اتحادها، رقابت‌های ژئوپلیتیکی، استعمار، مرزهای مصنوعی و همچنین سیاست‌های قدرت‌های بزرگ در یک منطقه خاص می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، این میراث‌ها به‌عنوان یک بستر هنجاری و ساختاری در نظر گرفته می‌شوند که بر رفتارهای امنیتی بازیگران منطقه‌ای اثرگذار است. روابط تاریخی میان کشورها در یک منطقه به‌شدت بر نحوه تعاملات آن‌ها و شکل‌گیری پیمان‌ها و ائتلاف‌های امنیتی تأثیر می‌گذارد. بوزان اذعان می‌کند که میراث‌های تاریخی می‌توانند موجب همگرایی یا واگرایی در ایجاد پیمان‌های امنیتی شوند (Buzan, ۱۹۹۱: ۹۱).

بوزان همچنین بیان می‌کند که در مناطقی که تاریخ طولانی از همکاری‌ها و اتحادهای امنیتی دارند، احتمال تداوم همگرایی در آینده بیشتر است. در مقابل، مناطقی که تجربه رقابت، جنگ و منازعات طولانی مدت را دارند، معمولاً تمایل بیشتری به واگرایی و تشکیل

ائتلاف‌های متقابل پیدا می‌کنند. به‌عنوان نمونه، در اروپای غربی، پس از جنگ جهانی دوم، میراث تاریخی همکاری‌ها در قالب اتحادیه اروپا و ناتو موجب تقویت همگرایی امنیتی شده است (Lake & Morgan, ۱۹۹۷: ۸۹)؛ اما در خاورمیانه، سابقه طولانی جنگ‌ها، دخالت‌های استعماری و رقابت‌های ایدئولوژیک باعث گردیده که پیمان‌های امنیتی در این منطقه از ثبات کمتری برخوردار باشند. برای نمونه، روابط تاریخی ایران و عراق پیش از جنگ ایران و عراق، موجب شد که این دو کشور حتی پس از پایان جنگ نتوانند به همکاری‌های دفاعی دست یابند (عبدالهی، محمد؛ توسلی رکن‌آبادی، مجید، ۱۴۰۱: ۳۵) (۱۲۰: ۲۰۱۰: Gause). از سوی دیگر، روابط دوستانه‌ای که میان ایران و سوریه در طول دهه‌های اخیر برقرار بوده، به شکل‌گیری همگرایی در پیمان‌های دفاعی میان این دو کشور کمک کرده است (Acharya, ۲۰۱۴: ۱۵۷).

## عوامل مؤثر بر همگرایی و واگرایی در پیمان‌های امنیت منطقه‌ای کشورهای اسلامی در غرب آسیا

همگرایی در پیمان‌های دفاعی امنیتی به معنای دستیابی به توافقات مشترک میان کشورها به‌منظور مقابله با تهدیدات امنیتی مشترک است. در این چارچوب، کشورهای عضو یک پیمان تصمیم می‌گیرند تا منافع امنیتی خود را، به‌ویژه در برابر چالش‌های منطقه‌ای یا بین‌المللی، در قالب اولویت‌های مشترک تنظیم کنند. این روند معمولاً به همکاری‌های چندجانبه منجر می‌شود که شامل اقداماتی مانند تبادل اطلاعات امنیتی، هماهنگی در امور نظامی و ارائه حمایت‌های متقابل در برابر تهدیدات امنیتی است. نمونه‌ای بارز از چنین همگرایی را می‌توان در جبهه مقاومت در منطقه غرب آسیا مشاهده کرد که کشورهایمانند ایران، سوریه و عراق، به همراه حزب‌الله لبنان، در آن نقش دارند. این جبهه در واکنش به تهدیدات گروه‌های تروریستی همچون داعش و همچنین مداخلات خارجی در منطقه

شکل گرفته است (Sharan, ۲۰۱۳: ۱۰۲).

در نقطه مقابل، واگرایی در پیمان‌های دفاعی امنیتی زمانی رخ می‌دهد که کشورهای عضو به دلیل اختلافات ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی قادر به ایجاد یک اجماع پایدار نباشند. در چنین شرایطی، تضادهای داخلی میان کشورها یا تفاوت در منافع ملی ممکن است به کاهش سطح همکاری‌های امنیتی یا حتی فروپاشی کامل پیمان‌های دفاعی منجر شود. در منطقه غرب آسیا، یکی از بارزترین نمونه‌های واگرایی، شکاف سیاسی میان ایران و برخی کشورهای عربی است که ناشی از تفاوت دیدگاه‌ها نسبت به امنیت منطقه‌ای و توزیع قدرت است. چنین اختلافاتی که اغلب ریشه در مسائل ایدئولوژیک نظیر تفاوت‌های مذهبی (شیعه و سنی) دارند، می‌توانند به مانعی جدی در مسیر ایجاد اتحاد‌های دفاعی تبدیل شوند (Tismaneanu, ۲۰۰۹: ۸۹) (Keohane, ۱۹۸۴: ۵۲).

از جمله عوامل تأثیرگذار بر همگرایی و واگرایی در پیمان‌های دفاعی امنیتی، تفاوت در میزان قدرت و منابع، وجود یا عدم وجود تهدیدات مشترک، دیدگاه‌های ایدئولوژیک و همچنین سیاست‌های داخلی کشورها است. در جبهه مقاومت، وجود تهدیدات مشترک از سوی قدرت‌های خارجی و گروه‌های تروریستی به‌عنوان عاملی کلیدی در تقویت همگرایی نقش داشته است. با این حال، اختلافات فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک میان کشورهای منطقه، در برخی موارد باعث بروز شکاف‌ها و واگرایی‌هایی شده است (Acharya, ۲۰۱۴: ۸۰).

## مرزهای جغرافیایی

موقعیت جغرافیایی کشورها نقش مهمی در نحوه تعامل آن‌ها در چارچوب پیمان‌های دفاعی امنیتی ایفا می‌کند. کشورهایی که در یک منطقه مشترک قرار دارند، به دلیل مجاورت فیزیکی و مواجهه با تهدیدات مشابه، معمولاً تمایل بیشتری به همکاری‌های دفاعی از خود نشان می‌دهند. این هم‌جواری می‌تواند موجب افزایش سطح اعتماد و تقویت هماهنگی‌های

امنیتی میان آن‌ها گردد. به‌ویژه در منطقه خاورمیانه، کشورهای هم‌مرز به‌دلیل مواجهه با تهدیدات مشترک، بیشتر به سمت توافقات دفاعی گرایش پیدا می‌کنند (حاجی‌زاده، سیروس، ۱۳۹۹: ۱۶۱). این همکاری‌ها ممکن است در قالب پیمان‌های دو یا چندجانبه شکل بگیرد. با این حال، مرزهای جغرافیایی گاهی می‌توانند عامل اختلاف و واگرایی باشند. در برخی مناطق مانند خاورمیانه و آسیای مرکزی، مرزها نه تنها به‌عنوان موانع طبیعی عمل می‌کنند، بلکه زمینه‌ساز اختلافات تاریخی، فرهنگی و ایدئولوژیک نیز می‌شوند. این عوامل می‌توانند به افزایش رقابت و تنش‌های سیاسی و نظامی میان کشورهای هم‌جوار منجر شوند. برای نمونه، اختلافات مرزی میان ایران و عراق در گذشته مانع از شکل‌گیری یک پیمان دفاعی مشترک شد و به‌جای آن، رقابت‌های نظامی میان دو کشور شدت گرفت (جعفری، سید اصغر؛ کلانی، حمید، ۱۴۰۳: ۱۹)؛ بنابراین، موقعیت جغرافیایی می‌تواند به‌طور هم‌زمان نقشی دوگانه در شکل‌گیری همگرایی و واگرایی در پیمان‌های امنیتی ایفا کند. میزان این تأثیر بستگی به سطح تهدیدات مشترک، اختلافات مرزی و تحولات سیاسی منطقه‌ای دارد.

### آنارشیک بودن منطقه و توزیع قدرت منطقه‌ای

آنارشی یا فقدان قدرت مرکزی در نظام بین‌المللی، یکی از عوامل کلیدی در تعیین مسیر همکاری‌ها و رقابت‌های امنیتی میان کشورهاست. از دیدگاه نظریه‌های واقع‌گرایی، کشورها در یک محیط بین‌المللی آنارشیک، به دنبال تضمین امنیت خود هستند و این امر می‌تواند به شکل‌گیری اتحادها یا ایجاد رقابت‌های منطقه‌ای منجر شود (Waltz, ۱۹۷۹: ۱۱۲). به‌دلیل نبود یک قدرت مرکزی که نظم بین‌المللی را تضمین کند، کشورها مجبورند برای حفظ امنیت خود به ترتیبات منطقه‌ای و پیمان‌های دفاعی تکیه کنند.

این وضعیت می‌تواند به شکل‌های مختلفی بر همکاری‌های دفاعی تأثیر بگذارد. در

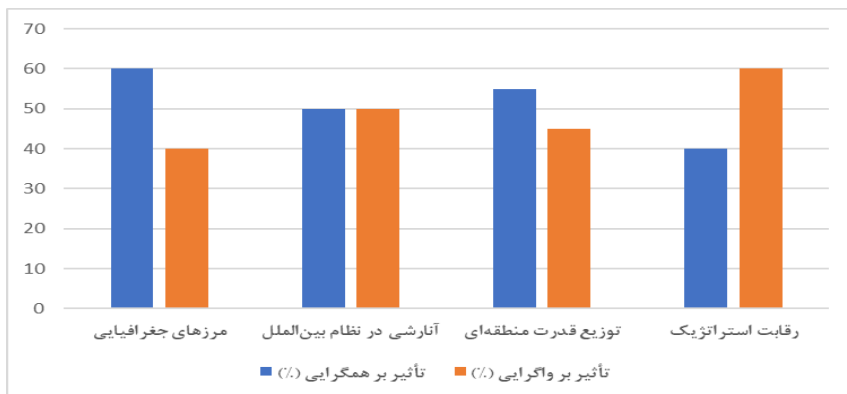
موقعی که تهدیدات مشترک وجود داشته باشد، کشورها به دنبال ایجاد اتحادهای امنیتی هستند. برای مثال، اعضای جبهه مقاومت، به دلیل مواجهه با تهدیدات مشترک از سوی بازیگران خارجی و گروه‌های مخالف، تمایل بیشتری به همگرایی در پیمان‌های دفاعی دارند؛ اما در شرایطی که تهدیدات مشترک به وضوح وجود نداشته باشند، آنا‌رشی می‌تواند به رقابت میان کشورها و در نتیجه به واگرایی در پیمان‌های امنیتی منجر شود. به‌عنوان نمونه، رقابت‌های ژئوپلیتیکی میان ایران و عربستان سعودی در منطقه، ناشی از عدم اعتماد متقابل و اختلاف در تفسیر تهدیدات امنیتی، باعث کاهش همکاری‌های دفاعی میان دو کشور شده است (زارعی، سعدالله؛ امیری مقدم، رضا؛ طاهری، سلیمان، ۱۳۹۶: ۲۰۰).

قطبش قدرت یکی از مؤلفه‌های اساسی در روابط بین‌الملل است که تأثیر مستقیمی بر شکل‌گیری و پایداری پیمان‌های دفاعی دارد (Buzan & Wæver, ۲۰۰۳: ۵۶). این مفهوم به توزیع قدرت در نظام بین‌المللی اشاره دارد و می‌تواند باعث تغییر الگوهای همکاری یا رقابت در سیاست‌های دفاعی و امنیتی کشورها شود. در سیستم‌های یک‌قطبی، قدرت مسلط معمولاً نقش هدایتگر را در ایجاد پیمان‌های امنیتی ایفا می‌کند و کشورهای ضعیف‌تر برای تأمین امنیت خود به آن وابسته می‌شوند که این امر می‌تواند موجب تقویت همگرایی شود (Mearsheimer, ۲۰۰۱: ۸۹). نمونه‌ای از این پدیده را می‌توان در کشورهایی مشاهده کرد که تحت حمایت یک قدرت بزرگ قرار دارند و به دلیل وابستگی امنیتی، تمایل بیشتری به همکاری در چارچوب پیمان‌های دفاعی از خود نشان می‌دهند.

اما در سیستم‌های دوقطبی یا چندقطبی، رقابت میان قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای افزایش می‌یابد که این امر می‌تواند به واگرایی در پیمان‌های امنیتی منجر شود. در چنین شرایطی، کشورهای مختلف به‌جای پیوستن به یک اتحاد مشخص، به تقسیم‌بندی‌های منطقه‌ای روی می‌آورند که کارآمدی پیمان‌های امنیتی را کاهش می‌دهد. یک نمونه از این وضعیت را می‌توان در رقابت‌های ایران و عربستان سعودی در خاورمیانه مشاهده کرد که

منجر به شکاف میان کشورهای منطقه و شکل‌گیری دو بلوک رقیب شده است. در سیستم‌های چندقطبی، کشورهای کوچک‌تر نیز معمولاً به دلیل عدم تعهد به یک قدرت خاص، از ثبات کمتری در سیاست‌های دفاعی خود برخوردارند، همان‌گونه که در گذشته در برخی کشورهای حوزه خلیج فارس مشاهده شده است (Gause, ۲۰۱۰: ۸۸). در نتیجه، قطب‌بندی قدرت در نظام بین‌الملل می‌تواند به صورت مستقیم بر همگرایی و واگرایی در پیمان‌های امنیتی تأثیر بگذارد. در شرایط یک‌قطبی، احتمال تشکیل پیمان‌های دفاعی پایدار بیشتر است، اما در سیستم‌های چندقطبی یا رقابتی، واگرایی و رقابت‌های ژئوپلیتیکی میان بازیگران منطقه‌ای تشدید می‌شود (Lake & Morgan, ۱۹۹۷: ۴۵).

عوامل سیاسی به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین متغیرهایی که بر همگرایی و واگرایی پیمان‌های امنیتی در جهان اسلام تأثیر می‌گذارند، شناخته می‌شوند. ساختار نظام‌های سیاسی، نوع حکومت‌ها، سیاست‌های خارجی کشورها و میزان وابستگی یا استقلال آن‌ها از قدرت‌های فرامنطقه‌ای، همگی در فرآیند شکل‌گیری، استمرار یا تضعیف این پیمان‌ها تأثیرگذار هستند (Acharya, ۲۰۱۴: ۹۹).



شکل ۱. نقش عوامل سیاسی بر همگرایی و واگرایی پیمان‌های دفاعی (براساس مقالات بررسی‌شده که در بخش منابع آورده شده است)

به‌طور کلی، دولت‌هایی که دارای سیستم‌های سیاسی مشابه هستند، تمایل بیشتری به

همکاری و همگرایی در حوزه امنیت دارند؛ و برعکس، وجود تضادهای ایدئولوژیک، رقابت‌های قدرت و وابستگی به قدرت‌های خارجی، معمولاً موجب افزایش واگرایی می‌شود؛ که نتایج به‌صورت آماری در شکل ۱ آورده شده است. این نتایج از مقالات بررسی شده در این زمینه به‌دست‌آمده که برخی از این مقالات در بخش پیشینه پژوهش آورده شده است.

### میراث‌های تاریخی و ارزش‌های فرهنگی

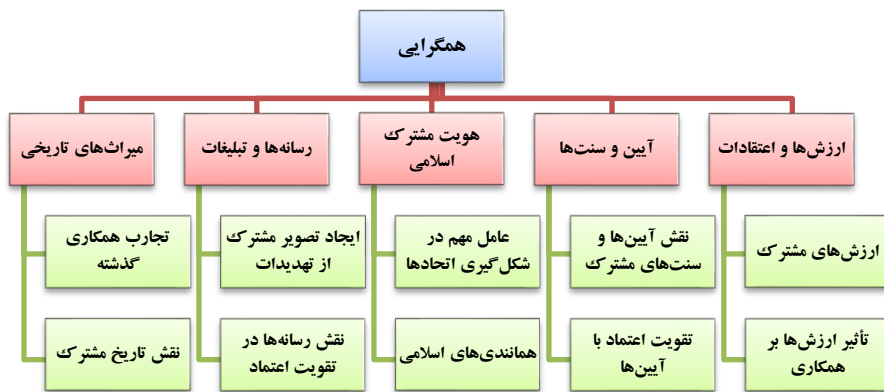
میراث‌های تاریخی به‌عنوان یکی از عواملی که تأثیر زیادی بر روابط بین‌المللی و تعاملات سیاسی-امنیتی بین کشورهای مختلف دارد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در جوامع اسلامی، به‌ویژه در جبهه مقاومت، تاریخ مشترک، جنگ‌ها، اتحادها و تقسیمات استعماری نقش بارزی در تعیین الگوهای همکاری و واگرایی ایفا می‌کند. میراث تاریخی یک کشور یا مجموعه‌ای از کشورها، مجموعه‌ای از تجربیات گذشته، رویدادهای کلیدی، جنگ‌ها، پیمان‌ها، استعمار و روابط سنتی میان دولت‌ها را شامل می‌شود که می‌تواند تأثیر زیادی بر سیاست‌های امنیتی و دفاعی کشورها بگذارد. به‌عنوان مثال، زمانی که تاریخ روابط میان دو کشور مملو از درگیری و جنگ باشد، احتمال ایجاد پیمان دفاعی میان آن‌ها کاهش می‌یابد. از سوی دیگر، تجربه‌های تاریخی مثبت و همکاری‌های موفق می‌تواند زمینه‌ساز تقویت اعتماد و شکل‌گیری پیمان‌های امنیتی پایدار شود. در واقع، تاریخ روابط میان کشورها به‌عنوان عامل مؤثری در تعیین نوع تعاملات آن‌ها در پیمان‌های دفاعی عمل می‌کند. کشورهای با تاریخ روابط دوستانه و همکاری مشترک معمولاً به همگرایی نزدیک‌تر می‌شوند. به‌طور نمونه، روابط طولانی‌مدت ایران و سوریه در جبهه مقاومت باعث شده است که این دو کشور همواره در پیمان‌های دفاعی همکاری کنند (عزتی، عزت‌الله؛ ایجابی، ابراهیم؛ مختاری، رضا، ۱۴۰۰: ۲۲۸). یکی از برجسته‌ترین مصادیق تأثیر میراث‌های تاریخی

بر روابط امنیتی، تجربه استعمار است. بسیاری از کشورهای اسلامی در قرون ۱۹ و ۲۰ تحت سلطه قدرت‌های استعماری قرار داشتند و این تجربه مشترک می‌تواند به‌عنوان عامل همگرایی در نظر گرفته شود؛ زیرا این کشورها در مقابل سلطه‌طلبی قدرت‌های خارجی منافع مشترکی دارند. با این حال، برخی از این کشورها به‌دلیل مرزبندی‌های استعماری دچار اختلافات سرزمینی شده‌اند که این امر می‌تواند منجر به واگرایی در همکاری‌های امنیتی گردد. به‌عنوان مثال، منازعات تاریخی میان ایران و عراق پیش از جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸) باعث شد که این دو کشور حتی پس از پایان جنگ، نتوانند به همکاری دفاعی دست یابند (بهبودی‌نژاد، سعید، ۲۰۲۰: ۲۶) (سازمند، بهزاد، ۱۳۹۶).

عوامل فرهنگی به‌طور قابل‌توجهی در شکل‌گیری و تحول روابط بین‌الملل اثرگذار هستند، به‌ویژه در میان کشورهای اسلامی که دارای پیشینه‌های فرهنگی و مذهبی مشابه هستند. یکی از مهم‌ترین عوامل فرهنگی که می‌تواند بر همگرایی یا واگرایی این کشورها تأثیر بگذارد، زبان و مذهب است. زبان عربی به‌عنوان زبان قرآن و دین اسلام و تفاوت‌های مذهبی میان شیعه و سنی به‌عنوان دو شاخه اصلی در جهان اسلام، می‌توانند در تقویت همکاری‌ها و ایجاد اختلافات نقش بسزایی ایفا کنند. زبان مشترک و اشتراکات دینی در سطح عمومی می‌تواند زمینه‌ساز همگرایی فرهنگی در کشورهای اسلامی باشد، درحالی‌که تفاوت‌های مذهبی، فرهنگی و تفسیرهای مختلف از متون دینی ممکن است به‌عنوان عواملی برای ایجاد واگرایی و تنش‌های فرهنگی عمل کنند.

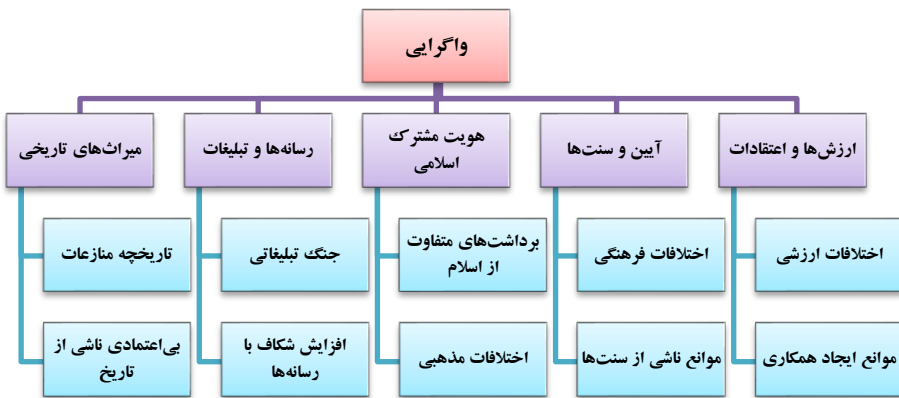
این تفاوت‌های فرهنگی نه‌تنها در سطح فردی، بلکه در سطح نهادهای دولتی نیز اثرگذار هستند. در برخی از کشورهای اسلامی، ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی مختلف ممکن است باعث بروز سیاست‌های داخلی و خارجی متفاوتی شوند که در نتیجه بر روابط منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیرگذار خواهند بود. به‌طور خاص، کشورهای اسلامی که هویت خود را بر پایه اصول اسلامی بنا نهاده‌اند، به‌ویژه در حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی، ممکن است نسبت

به کشورهای اسلامی با رویکردهای سکولارتر به‌عنوان رقبای فرهنگی و سیاسی نگاه کنند. این تفاوت‌ها می‌توانند به واگرایی در تعاملات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی منجر شوند. در این زمینه، رسانه‌ها و نهادهای فرهنگی نیز می‌توانند تأثیرات مهمی در شکل‌دهی هویت اسلامی ایفا کنند. شبکه‌های تلویزیونی و اینترنتی می‌توانند علاوه بر تقویت هویت اسلامی، موجب تضعیف یا تقویت همگرایی فرهنگی میان کشورهای اسلامی شوند. با توجه به بررسی‌های انجام‌شده بیشترین عوامل تأثیرگذار بر همگرایی در شکل (۲) آورده شده است.



شکل ۲. عوامل فرهنگی مؤثر بر همگرایی و واگرایی در پیمان‌های دفاعی-امنیتی کشورهای غرب آسیا (جبهه مقاومت) (براساس مقالات بررسی‌شده که در بخش منابع آورده شده است)

عوامل فرهنگی همچنین می‌توانند تأثیر عمیقی بر همگرایی و واگرایی پیمان‌های دفاعی و امنیتی در کشورهای اسلامی داشته باشند. در جبهه مقاومت که مجموعه‌ای از کشورهای اسلامی در منطقه خاورمیانه را در برمی‌گیرد، فرهنگ‌های مختلف اسلامی ممکن است به تقویت یا تضعیف همکاری‌های دفاعی منجر شوند. برخی کشورهای اسلامی ممکن است برای تقویت همکاری‌های امنیتی خود و مقابله با تهدیدات خارجی، سیاست‌هایی مبتنی بر اصول اسلامی اتخاذ کنند که این امر می‌تواند موجب همگرایی بین کشورهایی با هویت‌های مذهبی مشابه شود؛ اما در مقابل، این تلاش‌ها ممکن است با بروز رقابت‌ها و واگرایی



شکل ۳. عوامل فرهنگی مؤثر بر همگرایی و واگرایی در پیمان‌های دفاعی-امنیتی کشورهای غرب آسیا (جبهه مقاومت) (براساس مقالات بررسی شده که در بخش منابع آورده شده است)

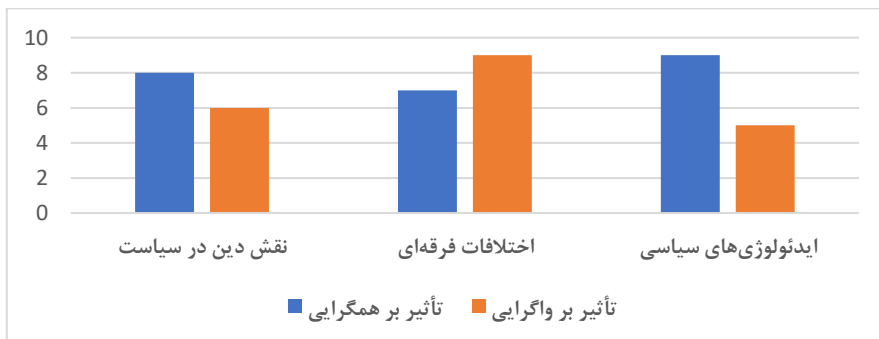
این موضوع به‌ویژه در جبهه مقاومت که شامل کشورهای مختلف با برداشت‌ها و نگرش‌های متفاوت نسبت به چالش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است، از اهمیت خاصی برخوردار است. در نتیجه، تفاوت‌های فرهنگی و دینی می‌تواند باعث ایجاد شکاف‌های عمیق در درون این جبهه شوند. کشورهای با هویت‌های فرهنگی و مذهبی متفاوت ممکن است در برابر تهدیدات مشابه با دیدگاه‌های متفاوتی واکنش نشان دهند که این مسئله می‌تواند در نهایت منجر به کاهش همگرایی در پیمان‌های دفاعی و امنیتی گردد. به‌طور کلی، هویت‌های ملی، مذهبی و فرهنگی نقش مهمی در همگرایی و واگرایی ایفا می‌کنند. کشورهایی که هویت مشترک دارند، احتمالاً به همگرایی نزدیک‌تر خواهند بود. به‌عنوان نمونه، کشورهای عضو جبهه مقاومت، به‌دلیل هویت مذهبی مشترک خود، در زمینه

همکاری‌های دفاعی وارد تعامل شده‌اند (رضایی، محسن؛ حافظ‌نیا، محمدرضا؛ حبیبی، محمدباقر، ۲۰۲۰: ۴۶)؛ اما در مقابل، تفاوت‌های مذهبی می‌توانند منجر به واگرایی در پیمان‌ها شوند. به‌عنوان مثال، اختلافات مذهبی بین کشورهای شیعه و سنی در خاورمیانه، باعث شده است که کشورهایی نظیر عربستان سعودی و ایران به دو گروه مختلف تقسیم شوند (جعفری، سید اصغر؛ کلانی، حمید، ۱۴۰۳: ۱۸).

عوامل ایدئولوژیکی به‌عنوان یکی از عوامل کلیدی در روابط بین‌الملل، نقشی اساسی در شکل‌دهی به همگرایی و واگرایی میان کشورهای اسلامی ایفا می‌کنند. ایدئولوژی‌های مختلف اسلامی، به‌ویژه در عرصه‌های سیاسی و دینی، می‌توانند تأثیرات مستقیم و غیرمستقیمی بر دیپلماسی و تعاملات کشورهای اسلامی بگذارند. در این میان، ایدئولوژی‌هایی مانند اسلام‌گرایی سیاسی، سکولاریسم اسلامی و مدل‌های مختلف دولت اسلامی می‌توانند بر اساس اصول و ارزش‌های مختلف خود، زمینه‌ساز همگرایی یا واگرایی در روابط بین‌المللی شوند. این ایدئولوژی‌ها با توجه به اهداف خاصی که ترویج می‌دهند، می‌توانند موجب شکل‌گیری جبهه‌های مختلف در میان کشورهای اسلامی گردند. علاوه بر این، تفسیرهای متفاوت از اسلام و برداشت‌های گوناگون از اصول دینی نیز یکی دیگر از عوامل ایدئولوژیکی است که تأثیر زیادی بر روابط بین‌الملل دارد. اختلاف‌نظرهای موجود در زمینه‌های فقهی، سیاسی و اجتماعی می‌توانند به‌عنوان موانعی برای همگرایی عمل کنند. برای نمونه، کشورهای سنی‌مذهب و شیعه‌مذهب ممکن است در مسائل مختلف، به‌ویژه در زمینه‌های حکومتی و مدل‌های ایدئولوژیک حکومتی، دیدگاه‌های متفاوتی داشته باشند که می‌تواند باعث تقویت تضادها و واگرایی میان آن‌ها شود. با این حال، اشتراکات فرهنگی و دینی در سطح کلان نیز می‌تواند زمینه‌ساز همگرایی در میان کشورهای اسلامی باشد، به‌ویژه اگر این کشورها به‌طور جمعی به هدفی ایدئولوژیک مشترک دست یابند.

در سطح جهانی، قدرت‌های بزرگ نیز بر اساس ایدئولوژی‌های خود، روابط خاصی با

کشورهای اسلامی برقرار می‌کنند. این روابط می‌توانند به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بر فرآیند همگرایی یا واگرایی میان کشورهای اسلامی تأثیرگذار باشند. به‌طور خاص، کشورهای اسلامی با رویکردهای ایدئولوژیکی مشابه می‌توانند در کنار یکدیگر همکاری کنند، درحالی‌که کشورهای با رویکردهای ایدئولوژیکی متفاوت، به‌ویژه در زمینه‌های امنیتی، دفاعی و اقتصادی، ممکن است تلاش کنند ائتلاف‌های موازی تشکیل دهند. از این‌رو، عوامل ایدئولوژیکی می‌توانند در جبهه مقاومت اسلامی تأثیرات عمیقی بر روابط امنیتی و دفاعی کشورهای مختلف این جبهه بگذارند. جبهه مقاومت که مجموعه‌ای از کشورهای اسلامی و گروه‌های مقاومت را شامل می‌شود، در برابر تهدیدات مشترک از سوی قدرت‌های جهانی و رژیم صهیونیستی قرار دارد. ایدئولوژی‌های مشترک، به‌ویژه در زمینه‌های مقابله با استعمار و صهیونیسم، می‌توانند موجب تقویت همگرایی میان کشورهای عضو جبهه مقاومت شوند. این همگرایی ایدئولوژیکی می‌تواند به‌عنوان عاملی برای شکل‌گیری اتحادیه‌های سیاسی و امنیتی عمل کند که بتوانند در برابر تهدیدات خارجی به‌طور مؤثر واکنش نشان دهند. شکل ۴ براساس دسته‌بندی بیشترین عامل‌های تأثیرگذار دسته‌بندی شده است.



شکل ۴. عوامل ایدئولوژیکی مؤثر بر همگرایی و واگرایی در پیمان‌های دفاعی-امنیتی کشورهای غرب آسیا (جبهه مقاومت) (براساس مقالات بررسی شده که در بخش منابع آورده شده است) ۱

۱. توجه شود که ارزش‌گذاری براساس اطلاعات مندرج در منابع است که با بررسی مقالات موجود در آن شاخه کدهای سازمان دهنده و کدهای پایه استخراج گردیده شده است.

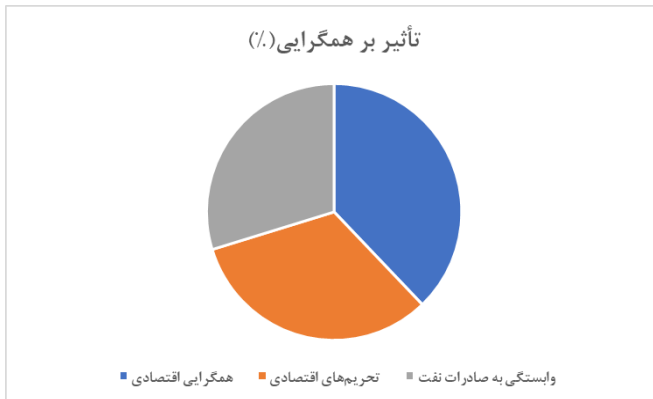
باین حال، در درون جبهه مقاومت، تفاوت‌های ایدئولوژیکی بین کشورهای مختلف نیز می‌تواند موجب ایجاد شکاف‌هایی در روابط امنیتی و دفاعی آن‌ها شود. اختلافات میان کشورهای سنی و شیعه در زمینه‌های فقهی و سیاسی می‌تواند به‌عنوان عاملی برای تضعیف اتحاد میان کشورهای مختلف عمل کند. برای مثال، ایران با رهبری شیعی خود ممکن است در زمینه‌های ایدئولوژیکی و سیاسی اختلافاتی با کشورهای سنی‌مذهب مانند ترکیه یا برخی کشورهای عربی داشته باشد که می‌تواند بر همکاری‌های دفاعی تأثیرگذار باشد. این اختلافات می‌تواند در بلندمدت موجب تضعیف همگرایی در جبهه مقاومت شود. از سوی دیگر، ایدئولوژی‌های مقاومت و استقلال در کشورهای اسلامی می‌توانند زمینه‌ساز تقویت روابط دفاعی و امنیتی میان کشورهای مشابه در جبهه مقاومت باشند. کشورهای دارای دیدگاه‌های مشترک در زمینه آزادی، عدالت اجتماعی و مبارزه با استعمار می‌توانند با همکاری در قالب پیمان‌های دفاعی و امنیتی، همگرایی بیشتری را در برابر تهدیدات منطقه‌ای ایجاد کنند. به‌عنوان مثال، کشورهای عضو جبهه مقاومت، به‌دلیل داشتن ایدئولوژی مشابه در برابر تهدیدات منطقه‌ای، در راستای همکاری‌های دفاعی گام برداشته‌اند (عزتی، عزت‌الله؛ ایجابی، ابراهیم؛ مختاری، رضا، ۱۴۰۰: ۲۳۵). در مقابل، تفاوت‌های ایدئولوژیک ممکن است به واگرایی در پیمان‌ها منجر شوند. به‌عنوان مثال، رقابت‌های ایدئولوژیک میان ایران و عربستان سعودی در خاورمیانه، باعث شکاف‌هایی در همکاری‌های دفاعی میان این دو کشور شده است (جعفری، سید اصغر؛ کلانی، حمید، ۱۴۰۳: ۱۷).

در سطح جهانی، در منطقه اسلام، تفاوت در نوع نظام‌های سیاسی میان کشورهای مختلف، یکی از موانع عمده در راه ایجاد یک ساختار امنیتی پایدار به‌شمار می‌آید. به‌عنوان مثال، برخی کشورها دارای رژیم‌های پادشاهی محافظه‌کار هستند که سیاست‌های آن‌ها عمدتاً بر حفظ وضعیت موجود و پیروی از قدرت‌های غربی متمرکز است، درحالی‌که برخی دیگر جمهوری‌های انقلابی‌لند که سیاست‌های خود را براساس

ضداستعمارگرایی و خوداتکایی بنا نهاده‌اند. این تضادهای سیاسی موجب می‌شوند که پیمان‌های امنیتی میان کشورهای اسلامی نتوانند شکل جامع و پایداری به خود بگیرند و در نتیجه، این کشورها قادر به تشکیل یک سیستم دفاعی یکپارچه نمی‌شوند. از سوی دیگر، رقابت‌های بین‌المللی مانند رقابت ایران و عربستان سعودی در خاورمیانه باعث می‌شود که کشورهای منطقه به دو گروه مختلف تقسیم شوند و این اختلافات به واگرایی در پیمان‌ها منجر شود (بهبودی‌نژاد، سعید، ۲۰۲۰: ۱۹).

## عوامل اقتصادی

عوامل اقتصادی همواره نقش مهمی در تأثیرگذاری بر همگرایی و واگرایی روابط بین‌الملل ایفا می‌کنند و این مسئله به‌ویژه در مورد کشورهای اسلامی با توجه به تفاوت‌های اقتصادی و منابع طبیعی آنها بسیار نمایان است. یکی از ویژگی‌های قابل توجه در روابط اقتصادی این کشورها، میزان تبادل تجاری و همکاری‌های انرژی است که به‌طور مستقیم بر همگرایی اقتصادی و سیاسی اثرگذار است. کشورهایی که منابع مشترکی در بخش‌های انرژی مانند نفت و گاز دارند، می‌توانند با استفاده بهینه از این منابع در جهت تقویت روابط اقتصادی و کاهش تنش‌ها، به‌ویژه در حوزه‌های امنیتی و دفاعی، همکاری کنند. این همکاری‌ها به نوبه خود می‌تواند شکاف‌های اقتصادی بین کشورها را کاهش دهد و در نتیجه، منافع مشترک، همگرایی در دیگر حوزه‌ها را نیز تقویت کند. به‌عنوان مثال، کشورهای عضو جبهه مقاومت با توجه به وابستگی‌های اقتصادی و فرهنگی مشترک، در زمینه همکاری‌های دفاعی وارد تعامل شده‌اند (Keohane & Nye, ۲۰۱۲: ۵۹)؛ که با توجه به شکل ۵ بررسی‌های انجام‌گرفته در میان مقالات و منابع اقتصادی تقریباً ۶۱.۱٪ است.



شکل ۵. تأثیر عوامل اقتصادی بر همگرایی (براساس مقالات بررسی شده که در بخش منابع آورده شده است)

باین‌حال، چالش‌های اقتصادی و نابرابری‌های موجود در این کشورها ممکن است عامل واگرایی باشند. تفاوت‌ها در سطح توسعه اقتصادی و عدم توانایی برخی کشورها در رقابت با دیگر کشورهای جهانی، به‌ویژه در شرایط تحریم‌های بین‌المللی، می‌تواند روابط اقتصادی را تحت تأثیر قرار دهد. علاوه بر این، رقابت‌های تجاری و نیاز به منابع محدود می‌تواند به اتخاذ سیاست‌های اقتصادی انزواگرایانه منجر شود که در نهایت باعث کاهش همکاری‌های اقتصادی میان کشورهای اسلامی و واگرایی در این زمینه گردد. در این میان، وابستگی شدید به منابع طبیعی، مانند نفت، می‌تواند منجر به نوسانات اقتصادی شود که اثرات آن به روابط سیاسی و امنیتی کشورهای منطقه نیز سرایت می‌کند. به‌عنوان نمونه، رقابت‌های اقتصادی بین ایران و عربستان سعودی یکی از عوامل واگرایی در منطقه خاورمیانه به‌شمار می‌آید (دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، ۱۳۹۴: ۶۷).

### نقش نظریه بوزان در تحلیل همگرایی و واگرایی کشورهای اسلامی در غرب آسیا

نظریه مجمع‌های امنیتی منطقه‌ای باری بوزان، یکی از چارچوب‌های برجسته در ادبیات روابط بین‌الملل و به‌ویژه مطالعات امنیتی به‌شمار می‌رود. این نظریه بر آن است که امنیت

نه صرفاً در سطح ملی قابل فهم است و نه در سطح کلان بین‌المللی، بلکه در لایه‌ای میانجی و منطقه‌ای معنا می‌یابد؛ جایی که تهدیدات، فرصت‌ها و دغدغه‌های امنیتی میان دولت‌ها درهم تنیده و متقابلاً وابسته می‌شوند. براساس این دیدگاه، هر منطقه به‌مثابه یک مجمع امنیتی قابل تحلیل است. مجمعی که در آن سرنوشت امنیتی کشورها به یکدیگر گره خورده و کنش‌های امنیتی هر دولت پیامدهای مستقیم یا غیرمستقیمی برای دیگران دارد.

در پرتو این چارچوب، کشورهای اسلامی غرب آسیا به‌ویژه آن دسته که در قالب جبهه مقاومت تعریف می‌شوند را می‌توان به‌عنوان یک مجمع امنیتی منطقه‌ای نوظهور در نظر گرفت. این کشورها با وجود تفاوت‌های فرهنگی، مذهبی و سیاسی، در معرض تهدیدات مشابهی قرار دارند؛ تهدیداتی همچون استعمار نوین، مداخلات قدرت‌های جهانی، تروریسم فراملی و به‌ویژه حضور و سیاست‌های رژیم صهیونیستی. همین ادراک مشترک از تهدیدات، موجب شده است که پیوندهای امنیتی و دفاعی میان آنان تقویت شود و زمینه‌های همگرایی منطقه‌ای و حتی شکل‌گیری پیمان‌های مشترک فراهم آید.

باین حال، بوزان یادآور می‌شود که مجمع‌های امنیتی الزاماً به‌سوی انسجام پایدار حرکت نمی‌کنند. همان‌گونه که در تجربه جبهه مقاومت نیز قابل مشاهده است، شکاف‌های هویتی، ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی می‌توانند روند همگرایی را با اختلال مواجه سازند. برای نمونه، برخی دولت‌های اسلامی اگرچه در سطح گفت‌وگویی خود را همسو با آرمان‌های مقاومت معرفی می‌کنند، اما در عمل به‌دلیل ملاحظات داخلی یا وابستگی‌های ساختاری به قدرت‌های خارجی، از ورود کامل به این الگو اجتناب می‌ورزند. این وضعیت یادآور آن نکته بوزان است که در هر مجمع امنیتی، رقابت‌ها و گسست‌ها به همان اندازه همکاری‌ها و پیوندها تعیین‌کننده‌اند.

از منظر نظریه مجمع‌های امنیتی، دوام و انسجام یک مجتمع امنیتی مستلزم وجود دو پیش‌شرط اساسی است: نخست، سطحی از ادراک مشترک نسبت به تهدیدات و دوم،

برخورداری از ظرفیت‌های نهادی برای مدیریت و مقابله با آن‌ها. در این راستا، جبهه مقاومت اگرچه از حیث درک مشترک تهدید به‌ویژه در برابر سلطه‌طلبی قدرت‌های جهانی و تجاوزات رژیم صهیونیستی دستاوردهای قابل توجهی داشته است، اما در زمینه نهادسازی امنیتی و طراحی سازوکارهای رسمی دفاع جمعی همچنان با ضعف‌های جدی روبه‌رو است. همین کاستی‌ها، همراه با اختلافات ایدئولوژیک و رقابت‌های ژئوپلیتیکی، از جمله عواملی هستند که می‌توانند این مجمع امنیتی نوظهور را در معرض واگرایی و شکنندگی قرار دهند.

بدین ترتیب، نظریه بوزان ابزار مفهومی مهمی برای فهم پویایی‌های امنیتی جبهه مقاومت فراهم می‌آورد. این چارچوب نشان می‌دهد که همگرایی امنیتی میان کشورهای اسلامی منطقه عمدتاً محصول ادراک مشترک از تهدیدات و فشارهای خارجی است، درحالی‌که واگرایی ناشی از گسست‌های هویتی و رقابت‌های منطقه‌ای، انسجام این مجمع را محدود می‌سازد؛ بنابراین، تحلیل پیمان‌های امنیتی کشورهای اسلامی در چارچوب بوزان نه تنها به تبیین وضعیت موجود جبهه مقاومت کمک می‌کند، بلکه افق‌های تازه‌ای را برای ارزیابی ظرفیت‌ها، چالش‌ها و آینده این مجمع امنیتی در برابر تهدیدات فراملی و منطقه‌ای پیش‌روی پژوهشگر می‌گشاید. با توجه به تحلیل‌هایی که بر اسناد منابع صورت گرفته عوامل تأثیرگذار به‌صورت جدول ۴ است.

جدول ۱: تحلیل عوامل تأثیرگذار بر پیمان‌های دفاعی و امنیتی جبهه مقاومت براساس نظریه بوزان (برگرفته از مقالات مرتبط در پیوست و منابع)

متغیر	سطح تأثیر بر جبهه مقاومت	توضیحات
ساختار امنیتی منطقه‌ای	بسیار بالا	توزیع قدرت میان کشورهای محور مقاومت (ایران، سوریه، لبنان، عراق، یمن، فلسطین) در مقابل بلوک‌های امنیتی رقیب (ناتو، اسرائیل، شورای همکاری خلیج فارس) نقش مهمی دارد.

متغیر	سطح تأثیر بر جبهه مقاومت	توضیحات
دینامیک همگرایی و واگرایی	بالا	وابستگی امنیتی و ایدئولوژیک محور مقاومت موجب همگرایی شده، اما چالش‌های داخلی و اختلافات در برخی موارد موجب واگرایی است.
تهدیدات مشترک و دشمنان خارجی	بسیار بالا	تهدیدات از سوی آمریکا، اسرائیل و گروه‌های تکفیری موجب افزایش همکاری امنیتی در جبهه مقاومت شده است.
نقش ایدئولوژی و هویت	بسیار بالا	هویت اسلامی و ایدئولوژی مقاومت عامل کلیدی در انسجام پیمان‌های امنیتی این جبهه است.
پیمان‌های دفاعی و امنیتی	بالا	توافقات نظامی و همکاری‌های امنیتی میان کشورهای محور مقاومت (مانند توافقات ایران-سوریه و حمایت از گروه‌های مقاومت) تأثیر زیادی داشته است.
میزان مداخله خارجی	بسیار بالا	حضور نظامی آمریکا در منطقه، حمایت غرب از اسرائیل و تحریم‌ها علیه کشورهای محور مقاومت تأثیر زیادی بر امنیت منطقه‌ای دارد.

در این راستا، بوزان پیشنهاد می‌کند که برای پیشگیری از واگرایی در این پیمان‌ها، باید توجه ویژه‌ای به ایجاد هویت جمعی امنیتی داشت که براساس تهدیدات مشترک و نه تفاوت‌های موجود بنا شده باشد. به‌طور مثال، اگر کشورهای جبهه مقاومت بتوانند بر تهدیدات خارجی تمرکز کرده و به‌طور هماهنگ و سازنده از درون عمل کنند، احتمال همگرایی بیشتر خواهد شد. در غیر این صورت، تضادهای داخلی و ایدئولوژیکی می‌توانند به‌سرعت موجب واگرایی در این پیمان‌ها شوند. به‌طور کلی، نظریه بوزان به‌عنوان یک چارچوب مفهومی به تحلیل همگرایی و واگرایی در پیمان‌های دفاعی کمک می‌کند. این نظریه بر این باور استوار است که امنیت منطقه‌ای می‌تواند به‌صورت خاص‌تری از سیستم بین‌المللی تعریف شود (۱۲۳: ۲۰۰۳، Buzan & Waever). به‌عنوان مثال، بوزان در زمینه خاورمیانه تأکید دارد که کشورهای منطقه باید به‌عنوان یک واحد امنیتی عمل کنند، اما در

عمل تفاوت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی باعث واگرایی در پیمان‌های دفاعی میان این کشورها شده است (خراسانی، صدیقه؛ عبدالرضا بای و ابراهیم متقی، ۱۳۹۹: ۳۳).

## نتیجه‌گیری و پیشنهادها

همگرایی و واگرایی در پیمان‌های دفاعی - امنیتی کشورهای اسلامی در غرب آسیا، به‌ویژه در چارچوب جبهه مقاومت را می‌توان در پرتو نظریه مجتمع‌های امنیتی منطقه‌ای بوزان تحلیل کرد. مطابق این نظریه، امنیت در نظام بین‌الملل به‌صورت منطقه‌ای سازمان می‌یابد و تعاملات امنیتی کشورها بیش از آنکه تحت تأثیر ساختار جهانی باشد، از منطق درونی و روابط همسایگی متأثر است. بدین ترتیب، کشورهای اسلامی غرب آسیا در یک مجتمع امنیتی منطقه‌ای قرار دارند که ویژگی‌های خاص آن، دینامیک‌های همگرایی و واگرایی را شکل می‌دهد.

از منظر همگرایی، چند عامل کلیدی قابل شناسایی است. نخست، مرزهای جغرافیایی که در نظریه بوزان به‌عنوان بستر اصلی شکل‌گیری وابستگی متقابل امنیتی عمل می‌کنند. نزدیکی جغرافیایی و تهدیدات مشترک مرزی، کشورها را به همکاری دفاعی سوق می‌دهد؛ زیرا تهدیدات امنیتی غالباً «محلی و منطقه‌ای» هستند و به سرعت از مرزها عبور می‌کنند. دوم، آنارشی سیستم بین‌المللی که در غیاب قدرت مرکزی، کشورها را به ایجاد سازوکارهای همکاری امنیتی در سطح منطقه وامی‌دارد. در این چارچوب، جبهه مقاومت پاسخی به چنین وضعیتی محسوب می‌شود که در آن کشورها برای مقابله با تهدیدات مشترک به هم‌پیمانی گرایش پیدا می‌کنند. سوم، توزیع قدرت منطقه‌ای در ساختار چندقطبی غرب آسیا است. چندقطبی بودن این فضا، کشورها را از ایجاد پیمان‌های بزرگ بازمی‌دارد و آنان را به سمت اتحادهای محدودتر و کارکردی‌تر سوق می‌دهد. چهارم، میراث‌های تاریخی و فرهنگی مشترک است که در نگاه بوزان بخشی از الگوهای دیرپای امنیتی به‌شمار

می‌آید. تاریخچه روابط مثبت و سرمایه اعتماد متقابل، زمینه‌ای برای شکل‌گیری پیوندهای امنیتی و دفاعی فراهم می‌آورد.

در مقابل، واگرایی در این پیمان‌ها ریشه در مجموعه‌ای از عوامل دارد که نظریه بوزان آن‌ها را در قالب الگوهای رقابت و خصومت درون مجتمع امنیتی توضیح می‌دهد. اختلافات ایدئولوژیک، به‌ویژه در حوزه‌های دینی و مدیریتی، می‌تواند سطح تهدیدات ادراکی را افزایش دهد و از شکل‌گیری اتحادهای پایدار جلوگیری کند. همچنین، رقابت‌های منطقه‌ای برای کسب نفوذ و هژمونی در غرب آسیا موجب چندپارگی می‌شود و کشورها را به صف‌بندی‌های متعارض سوق می‌دهد. علاوه بر این، کمبود اعتماد متقابل که اغلب ریشه در گذشته روابط خصمانه و تحولات پرتنش منطقه دارد، مانعی جدی برای شکل‌گیری همگرایی امنیتی به‌شمار می‌آید.

با توجه به این چارچوب، راهبردهای کاهش واگرایی و تقویت همگرایی باید در راستای مدیریت منطقی درونی مجتمع امنیتی منطقه‌ای طراحی شوند. در این زمینه می‌توان به چند مسیر کلیدی اشاره کرد:

۱. افزایش اعتماد متقابل از طریق سازوکارهای گفت‌وگو و همکاری‌های تدریجی؛
۲. مدیریت تفاوت‌های ایدئولوژیک با رویکردی انعطاف‌پذیر و غیرتقابل؛
۳. تعریف و شناسایی تهدیدات مشترک که در نظریه بوزان اساس همگرایی امنیتی محسوب می‌شود؛
۴. تقویت همکاری‌های منطقه‌ای برای مدیریت بحران‌ها و تهدیدات مشترک؛
۵. بهره‌گیری از دیپلماسی چندجانبه به‌عنوان ابزاری برای حل اختلافات و کاهش سطح خصومت درون مجتمع امنیتی.

در نتیجه، تحلیل همگرایی و واگرایی در پیمان‌های دفاعی - امنیتی کشورهای اسلامی

غرب آسیا از منظر نظریه امنیت منطقه‌ای بوزان نشان می‌دهد که سرنوشت این همکاری‌ها

بیش از آنکه در سطح جهانی تعیین شود، در بستر منطق امنیتی درون منطقه‌ای رقم می‌خورد. جبهه مقاومت نیز به‌عنوان یکی از نمودهای بارز این مجتمع امنیتی، محصول تعامل پیچیده‌ای از عوامل ساختاری و تاریخی است که مدیریت هوشمندانه آن‌ها می‌تواند زمینه‌ساز تقویت همگرایی و ارتقای امنیت جمعی در جهان اسلام باشد.

## فهرست منابع

- جعفری، سید اصغر؛ کلانی، حمید. (۱۴۰۳). ظرفیت‌ها و چالش‌های ایجاد سازمان پیمان دفاعی کشورهای اسلامی غرب آسیا. تهران: مطالعات سیاسی جهان اسلام، ۱۵(۲)، ۲۳-۱.
- عبدللهی، محمد؛ توسلی رکن‌آبادی، مجید. (۱۴۰۱). نقش جمهوری اسلامی ایران در تغییر الگوی امنیتی منطقه غرب آسیا. تهران: مطالعات انقلاب اسلامی، ۲۰(۴)، ۲۷-۴۶.
- موسوی، سید حامد؛ فلاحت‌پیشه، حشمت‌الله؛ خرمشاد، محمدباقر. (۱۳۹۷). الگوهای هویتی غرب آسیا و نظم امنیت منطقه‌ای. تهران: پژوهشنامه دفاعی، ۱۸(۳)، ۲۹-۷۲.
- جعفری، اصغر. (۱۳۹۸). نقش دیپلماسی دفاعی در امنیت پایدار مبتنی بر دیدگاه امام خامنه‌ای (ره). تهران: مطالعات دفاعی استراتژیک، ۱۲(۲)، ۶۳-۸۸.
- عزتی، عزت‌الله؛ ایجابی، ابراهیم؛ مختاری، رضا. (۱۴۰۰). تحلیل ژئوپلیتیکی مؤلفه‌های همگرایی و واگرایی در جهان اسلام. تهران: راهبرد سیاسی، ۱۴(۱)، ۲۰۹-۲۳۱.
- حاجی‌زاده، سیروس. (۱۳۹۹). تأثیر شکل‌گیری پیمان‌های امنیتی چندجانبه میان همسایگان در تقابل با جمهوری اسلامی ایران. تهران: پژوهشنامه دفاعی، ۱۹(۴)، ۱۸۲-۱۵۳.
- رضایی، محسن؛ حافظ‌نیا، محمدرضا؛ حبیبی، محمدباقر. (۲۰۲۰). ژئوپلیتیک قومیت‌ها در تحولات ژئوپلیتیکی همگرایی و واگرایی غرب آسیا با تأکید بر ج.ا.ایران. تهران: مطالعات امنیتی، ۱۷(۳)، ۲۷-۶۴.
- بهبودی‌نژاد، سعید. (۲۰۲۰). رقابت‌های منطقه‌ای ژئوپلیتیک در خاورمیانه: پیامدهای آن برای اروپا. تهران: پژوهش‌های سیاست بین‌الملل، ۲۲(۲)، ۷-۲۷.
- ابراهیمی کیایی، هادی. (۲۰۱۹). تأثیر تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه بر ارتقاء مجموعه امنیتی خلیج‌فارس. تهران: مطالعات بین‌رشته‌ای دانش راهبردی، ۱۶(۱)، ۱۸۵-۲۱۲.
- زارعی، سعیدالله؛ امیری مقدم، رضا؛ طاهری، سلیمان. (۱۳۹۶). شناخت مؤلفه‌های راهبردی امنیت در جهان اسلام با رویکرد به موقعیت ژئوپلیتیکی جهان اسلام. تهران: فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک، ۱۱(۳)، ۱۷۹-۲۰۸.
- ترکمان، مهدی؛ جواهری، مهدی. (۱۳۹۳). بررسی نقش جغرافیای نظامی مرزهای مشترک غربی با کشورهای همسایه بر امنیت ملی ج.ا.ایران (با تأکید بر مرزهای مشترک استان آذربایجان غربی). علوم و فنون مرزی، ۳(۸)، ۲۷-۵۲.
- سازمند، بهزاد. (۱۳۹۶). مجموعه امنیتی منطقه‌ای؛ الگوهای روابط کشورهای حوزه خلیج‌فارس. مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه، <https://www.cmess.ir>
- حجازی، سید احمد. (۱۳۹۵). مجموعه امنیتی «بری بوزان» مدل استلندارد برای مطالعه خلیج‌فارس است. خبرگزاری مهر <https://www.mehrnews.com>
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، ۱۳۹۴، نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای و رژیم‌های بین‌المللی، تهران، مخاطب.

خراسانی، صدیقه؛ عبدالرضا بای و ابراهیم متقی، ۱۳۹۹، «قطبی شدن امنیت منطقه‌ای و ژئوپلتیک آشوب در خاورمیانه»، فصلنامه علوم سیاسی، سال ۲۳، ش ۱، پیاپی ۸۹، بهار.

Buzan, B. (۱۹۹۱). *People, States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era*. London, UK: Routledge.

Buzan, B. & Wæver, O. (۲۰۰۳). *Regions and Powers: The Structure of International Security*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.

Mearsheimer, J. J. (۲۰۰۱). *The Tragedy of Great Power Politics*. New York, NY: W. W. Norton & Company.

Lake, D. A. & Morgan, P. M. (۱۹۹۷). *Regional Orders: Building Security in a New World*. Penn State Press.

Gause, F. G. (۲۰۱۰). *The International Relations of the Persian Gulf*. Cambridge University Press.

Acharya, A. (۲۰۱۴). *Constructing a Security Community in Southeast Asia: ASEAN and the Problem of Regional Order*. Routledge.

Sharan, S. (۲۰۱۳). *Nonproliferation in a Nuclearizing World: The Spread of Nuclear Weapons and International Order*. Basingstoke, UK: Palgrave Macmillan.

Tismaneanu, V. (۲۰۰۹). *The Revolutions of ۱۹۸۹*. London, UK: Routledge.

Waltz, K. N. (۱۹۷۹). *Theory of International Politics*. Reading, MA: Addison-Wesley.

Keohane, Robert O. and J. S. Nye. "Understanding interdependence." *Power and Interdependence*. ۴th edn. Pearson (۲۰۱۲).



## تحولات گفتمان رسمی سیاست در ایران عصر صفوی؛ عمل سیاسی سلطان صفوی و جابه‌جایی تصوف و فقهات

امین نواختی مقدم<sup>۱</sup>

سید محمود هاب نازاریان<sup>۲\*</sup>

### چکیده

این پژوهش به بررسی تحولات گفتمان سیاسی در ایران عصر صفوی با تمرکز بر تفاوت و تغییر جایگاه تصوف و فقهات می‌پردازد. با توجه به پیشینه صوفیانه صفوی و با نگاه به منازعه دیرپا بین فقها و اهل تصوف، به نظر می‌رسد بسط نفوذ و تقویت جایگاه اجتماعی و سیاسی فقهای شیعی در ایران نوعی متناقض‌نما است. پرسش اصلی پژوهش این است که تأسیس دولت صفوی چه تأثیری بر جایگاه گفتمان فقهات داشت؟ روش تحقیق بر پایه نظریه گفتمان لاکلاو و موفه است. یافته اصلی نشان می‌دهد که گفتمان سلطنت همچنان مسلط باقی ماند و تغییر بنیادینی در آن رخ نداد؛ بلکه صرفاً جابه‌جایی

۱. دانشیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

Email: Navakhti@Yahoo.com

۲. دکترای علوم سیاسی با گرایش جامعه‌شناسی سیاسی از دانشگاه علامه طباطبائی، پژوهشگر مستقل، تهران، ایران.

Email: S.m.v.nazaryan@gmail.com

---

میان عناصر صوفیانه و فقهی در درون گفتمان سلطنت صورت گرفت و این تغییر به تقویت موقعیت فقهت در قیاس با تصوف و نه سلطنت، در ساخت قدرت سیاسی و در ذیل سلطنت انجامید.

### کلیدواژه‌ها:

صوفیه، گفتمان سلطنت، تصوف، فقهت، تشیع.

## بیان مسئله

زیست سیاسی همواره محل نزاع و جابه‌جایی گفتمان‌هاست. در تاریخ ایران، ظهور سلسله صفویه، نقطه عطفی حیاتی بود که پیامدهای نحوه حل و فصل و سرانجام منازعات آن دوره، همچنان در زندگی ایرانیان تداوم دارد. صفویان فرقه‌ای صوفی بودند که پیوندهایشان بر رابطه مرید و مرادی، نه لزوماً پیوند خونی و جایگاه معنوی مرشد اعظم و مریدان او مبتنی بود. پس از دوران مرشدی شیخ حیدر، جد شیخ اسماعیل که مدعاهای این فرقه رنگ‌وبوی سیاسی گرفت و سپس به سلطه سیاسی منجر شد، تصوف به گفتمان مسلط در دوران صفویه تبدیل نشد. در عوض، چنان‌که مشهور است، دست‌علما و فقهای شیعی در اعمال اجتماعی و سیاسی‌شان بازتر از هر زمانی شد. با توجه به منازعه دیرپای بین اهل تصوف و عرفان با اهل فقه و نیز از آنجاکه پایگاه اجتماعی و ریشه‌های تاریخی صفویه با فقهت ارتباط نداشت، گشودن میدان سیاست و قدرت به روی فقهای شیعه توسط حاکمانی اهل تصوف به نوعی متناقض به نظر می‌رسید. به عبارتی، اصول گفتمان فقهت شیعی با گفتمان قزلباشان صوفی مسلک ناسازگار بود.

با توجه به ریشه‌های ناسازگار تغییر مذکور، به نظر می‌آید نوعی دگرگونی ماهوی در گفتمان مسلط به وجود آمده است. در این چارچوب، می‌توان پرسید که چرا و چگونه صفویه، فرقه‌ای صوفی، پس از دستیابی به قدرت سیاسی در صدد فاصله‌گیری از تصوف بر آمد؟ با توجه به تکرار اهل تصوف، آیا همه فرقه‌های صوفیه در دوران صفویه به یکسان طرد و سرکوب شدند؟ و آیا، با توجه به موقعیت بنیادین شاه در تاریخ ایران، اساساً می‌توان از دگرگونی گفتمان رسمی در این دوران صحبت کرد؟

بنابراین، مسئله اصلی پژوهش حاضر بر واکاوی پیچیدگی‌ای هستی‌شناختی استوار است که ماهیت دگرگون‌شونده قدرت صفویان و سازوکار سیاسی و گفتمانی نحوه تسلط اهل فقه در سایه حکومت اهل تصوف را می‌نمایاند. بدین منظور، پرسش اصلی پژوهش

حاضر جهت بررسی این ماهیت این است که: تأسیس سلطنت صفوی چه تأثیری بر جایگاه گفتمان سیاسی گفتمان فقاهاست داشت؟

برای پاسخ بدین پرسش، فرضیه پژوهش این است که: به نظر می‌آید که در دوران صفویه، دگرگونی ماهوی در گفتمان مسلط حاصل نشد و برتری فقاهاست همچنان ذیل گفتمان رسمی سلطنت و در وابستگی به آن موضوعیت داشت.

## بحث نظری و روشی

مطابق هدف این پژوهش برای بررسی تحولات ماهوی گفتمان‌های عصر صفوی، باید از نوعی از تحلیل گفتمان بهره برد که شرایط امکان این تحولات را نشان دهد و در صورت لزوم نیز، شالوده تصور غلبه تام و تمام فقاهاست و شیعی‌گری در عصر صفویه را بشکند. این گرایش در نظریه گفتمان لاکلاو و موفه دیده می‌شود.

کلیتی ساختاردهی شده که از عمل مفصل‌بندی حاصل می‌شود، «گفتمان» نام دارد. گفتمان‌ها، در واقع، منظومه‌های معانی‌لند که در آن‌ها نشلنه‌ها با توجه به تمایزی که با یکدیگر دارند، هویت و معنا می‌یابند. گفتمان‌ها تصور و فهم ما را از واقعیت و جهان شکل می‌دهند؛ بنابراین، معنا و فهم انسان، همواره گفتمانی و از این‌رو نسبی، است (Howarth, 2000: 101-102). این نظریه، به تحلیل شیوه‌ای می‌پردازد که طی آن سیستم‌های معانی یا «گفتمان‌ها»، فهم مردم از نقش خود در جامعه را شکل می‌دهند و بر فعالیت‌های سیاسی آنان تأثیر می‌گذارند (مارش و استوکر، ۱۳۸۸: ۱۹۵). این روش نه تنها بر کنش‌ها و کردارهای بازیگران سیاسی تمرکز می‌کند، بلکه، مهم‌تر از آن، بر نحوه ظهور و ساخته شدن گفتمان‌ها متمرکز است.

۱. عناصر ضروری تحلیل گفتمان را می‌توانیم از کنش‌ها و رفتارهایی کشف کنیم که ممکن است مستقیماً از مؤلفه‌های درونی خیال فردی یا جمعی مستتر در کنش‌های

افراد و گروه‌ها بر بیابند. از آنجاکه تمام عناصر نظری تحلیل گفتمان در نظریه لاکلاو و موفه در این پژوهش موضوعیت چندان خاصی ندارند، در ادامه به مفاهیم و عناصری تحلیل از این نظریه اشاره می‌کنیم که برای پژوهش حاضر محوری محسوب می‌شوند.

**گفتمان<sup>۱</sup>:** گفتمان، باعث تقلیل معانی احتمالی می‌شود و سعی می‌کند نشانه‌ها را در نظام معنایی یک‌دستی قرار دهد. در این روش، گفتمان خاصیتی سازنده و مستقل در فهم از جهان پیرامون دارد؛ به طوری که تمامی مسائل و موضوعات اجتماعی سیاسی، برساخته گفتمان تلقی می‌شوند و جهان واقع، تنها در درون گفتمان‌ها معنا دار و فهم پذیر است. «این گفتمان است که انسان‌ها را در موقعیت سوژگی قرار می‌دهد» (Laclau, ۱۹۹۰: ۶۱). لاکلاو و موفه به گفتمانی بودن تمام ابژه‌ها و رفتارها معتقدند. در این چارچوب، برای فهم پذیر بودن ابژه‌ها و فعالیت‌ها باید اینان در چارچوب گسترده‌تر معانی وجود داشته باشند. تمام معناها و هویت‌های مختلف ابژه‌های مادی از نوع خاص گفتمان و وضعیت آن معنا و هستی می‌یابد (Laclau & Mouffe, ۱۹۸۷).

**مفصل‌بندی<sup>۲</sup>:** هر عملی که میان عناصر پراکنده در درون یک گفتمان ارتباط برقرار کند، به گونه‌ای که هویت این عناصر اصلاح و تعدیل شود، «مفصل‌بندی» نامیده می‌شود. از دیدگاه لاکلاو و موفه، تعریف مفصل‌بندی و گفتمان به هم وابسته‌اند: «هر عملی که به برقراری رابطه‌ای بین عناصر منجر شود، به نحوی که هویت این عناصر در نتیجه این عمل تعدیل و تعریف شود، «مفصل‌بندی» نامیده می‌شود (Laclau and Mouffe, ۱۹۸۵: ۱۰۵).

**هژمونی<sup>۳</sup>:** سیاست از نظر لاکلاو و موف ولویت و معنایی عام دارد و «به حالتی بازمی‌گردد که ما هداوماً به شیوه‌ای اجتماع را می‌سازیم که شیوه‌های دیگر را طرد

۱. Discourse  
۲. Articulation  
۳. Hegemony

می‌سازد» (۳۶: ۲۰۰۲, Jorgensen & Philips). در این قالب، سیاست، فضایی برای بازی با نتیجه غیرصفر است؛ چون قواعد و بازیگران هرگز کاملاً شفاف نیستند؛ آنان این بازی را «هژمونی» می‌نامند (۱۹۳: ۱۹۸۵, Laclau and Muffe). هژمونی اساساً درباره‌ی این مسئله محوری است که کدام نیرو در معادلات سیاسی و زندگی اجتماعی برتر است و درباره‌ی شکل‌های مسلط رفتار اجتماعی و سیاسی و معنای آن در زمینه‌ی خاص تاریخی، اجتماعی و سیاسی تصمیم می‌گیرد. هژمونی هرگز کامل نیست و ممکن است عناصری از غیر را هم‌زمان نشان دهد.

**قابلیت دسترسی<sup>۱</sup> و اعتبار<sup>۲</sup>:** این ویژگی بدین معناست که توانایی یک گفتمان برای معنابخشی یا پوشش دادن خلأ قدرت، می‌تواند باعث در دسترس قرار گرفتن برای دیگران و پذیرش آن شود. شرط دیگر پذیرش یک گفتمان، قابلیت اعتبار آن است؛ یعنی اصول پیشنهادی گفتمان نباید با اصول اساسی آن گروه اجتماعی ناسازگار باشد. این دو قابلیت به پیروزی و تسلط یک گفتمان در جریان بحران‌ها و منازعات سیاسی کمک مهمی می‌کند و محوریت توانایی ذاتی و متافیزیکی گفتمان در تسلط آن را رد می‌کنند.

**عناصر<sup>۳</sup> و وقته‌ها<sup>۴</sup>:** عناصر، نشانه‌هایی‌اند که معنای آن‌ها تثبیت نشده و گفتمان‌ها می‌کوشند بدان‌ها معنا بدهند. برعکس، وقته‌ها از موقعیت‌ها و عناصری هستند که در درون گفتمان مفصل‌بندی شده‌اند و به هویت و معنایی موقت دست یافته‌اند.

**دال مرکزی<sup>۵</sup>:** دال‌ها اشخاص، مفاهیم، عبارات و نمادهایی انتزاعی یا حقیقی هستند که در چارچوب‌های گفتمانی خاص، بر معنایی خاص دلالت می‌کنند. معنا و مصداقی که یک دال بر آن دلالت دارد، مدلول نامیده می‌شود. در این میان، تمامی دال‌های یک گفتمان

- 
۱. Availability
  ۲. Creditability
  ۳. Elements
  ۴. Moments
  ۵. Nodal Point
-

به شخص، نماد یا مفهومی که سایر دال‌ها حول محور آن جمع و مفصل‌بندی می‌شوند، «دال مرکزی» می‌گویند (۱۱۲: ۲۰۰۱، Laclau & Mouffe). دال مرکزی به‌مثابه مرکز ثقلی برای شکل‌گیری و استواری و پذیرش عمومی گفتمان است.

**دال شناور**<sup>۱</sup>: دال شناور به حالتی دلالت می‌کند که نشانه در میدان مبارزه گفتمان‌های متفاوت برای تثبیت معنا شناور و معلق است (حقیقت و حسینی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۰۸). گاه دالی وجود دارد که هنوز هیچ‌یک از گفتمان‌ها برای تثبیت معانی موردنظر خود از آن استفاده نکرده است یا آن را مطابق با معانی مدنظرشان مفصل‌بندی نکرده‌اند؛ این دال، دال شناور است. گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند تا در هماهنگی با دال مرکزی خود به دال‌های شناور معنا بدهند (۲۸: ۲۰۰۲، Jorgensen & Philips).

**انسداد یا توقف**<sup>۲</sup>: یعنی تعطیلی موقت در هویت‌بخشی به نشانه‌ها و تثبیت موقت معنای یک نشانه در یک گفتمان که البته هیچ‌گاه کامل نیست و همواره نسبی و موقتی است (۱۱۰: ۲۰۰۲، Jorgensen & Philips).

**حوزه گفتمانی**<sup>۳</sup>: حوزه گفتمانی، محفظه‌ای از معانی بالقوه در بیرون از منظومه گفتمانی خاص است که توسط آن طرد شده‌اند و مواد خام و مصالح لازم برای مفصل‌بندی‌های جدید، شامل عناصر طردشده گفتمان مسلط را مهیا می‌کنند.

**ازجاشدگی**<sup>۴</sup>: هویت‌ها و گفتمان‌ها به دلیل وجود خصومت و وابستگی به غیر متزلزل‌اند. غیر، هم شرایط امکان هویت را فراهم می‌سازد و هم تهدید هستی‌شناختی را متوجه آن می‌کند. ازجاشدگی‌ها، درواقع، حوادثی برآمده از رشد خصومت و ظهور غیریت‌ها هستند که امکان نمادپردازی آنان در نظم گفتمانی موجود وجود ندارد و می‌کوشند آن را محو کنند و

۱. Floating signifier

۲. Closure

۳. Field of Discursive

۴. Dislocation

جامعه را به بحران بکشانند. پیامدهای ازجاشدگی شامل زمانی بودن<sup>۱</sup>، امکان<sup>۲</sup> و آزادی<sup>۳</sup> یا فقدان عینیت ساختاریافته می‌شوند (۴۳-۴۱: Laclau, ۱۹۹۰).

**مشروط / محتمل بودن<sup>۴</sup>:** این مفهوم کلیدی، در برابر هرگونه تصور ذاتی و ضروری در حوزه اجتماع قرار می‌گیرد. غیر، نقش اصلی را در هویت‌بخشی و فعلیت‌گفتمان‌ها ایفا می‌کند. این ویژگی، نافی قوانین عینی تحول تاریخی است و پدیده‌های سیاسی و تاریخی را منبعث از مفصل‌بندی‌ها و رفتارهای سلطه‌گرانه می‌داند؛ بنابراین، هر تحولی، یک امکان است که شرایط وجودش از نوع بیرونی است و نه درونی.

**ضدیت، غیریت<sup>۵</sup> و خصومت<sup>۶</sup>:** فهم نظریه گفتمان بدون این مفهوم ناممکن است. هویت و موجودیت گفتمان‌ها اساساً در آنتاگونیسم و تفاوت ظهور می‌کند. از این رو، گفتمان‌ها همواره منشأ غیریت‌سازی هستند که خودش مبارزه‌ای بر سر خلق معناست. تقلب و ضلالت بین گفتمان‌ها، نیروی محرک تحولات جامعه است. به همین دلیل، شناسایی آن برای تحلیل منازعه سیاسی حیاتی است. خصومت به امکان بودن نهایی گفتمان‌ها و سیر وقایع و تحولات اجتماعی و سیاسی نیز دلالت می‌کند که موجب پیش‌بینی‌ناپذیر شدن روابط اجتماعی و سیاسی می‌شود. موفه خصومت‌سازی و هژمونی را کانون سیاست می‌داند. از این منظر، برای بنیاد نهادن هر نظامی باید مرزها را ترسیم کرد (موفه، ۱۳۹۷: ۱۸۳-۲۰۰)؛ بنابراین، در تحلیل تحولات تاریخی و جابه‌جایی گفتمان‌ها باید مرزهای بین گفتمان‌های غالب و حاشیه‌ای را مشخص کرد.

۱. Temporality

۲. Possibility

۳. Freedom

۴. Contingency

۵. Otherness

۶. Antagonism

برجسته‌سازی، حاشیه‌رانی: یک گفتمان برای تثبیت معانی و ارزش‌های مدنظرش، طی مجموعه‌ای از «کنش‌های زبانی» و «غیرزبانی»، به «برجسته‌سازی» و «حاشیه‌رانی» دست می‌زند. روش برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی به‌صورت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری نمود می‌یابد. گونه سخت‌افزاری در عمل و رفتار ظاهر می‌شود و رفتاری دوگانه به سوژه می‌دهد. برجسته‌سازی سخت‌افزاری همچون گسترش دایره اختیارات دوست است و حاشیه‌رانی سخت‌افزاری از قبیل حبس، قتل عام و محدود کردن دایره قدرت دشمن؛ اما نرم‌افزاری در قالب زبان نمایان می‌شود که باعث قطبی شدن متون می‌شود. قطب مثبت متن به ما و قطب منفی متن به دشمن برمی‌گردد.

از لحاظ دوره/دکمه زمانی، این پژوهش بر تحولات عصر صفوی از تاج‌گذاری شاه‌اسماعیل اول (۹۰۷ ق) تا انقراض حکومت صفویه در دوران شاه سلطان‌حسین متمرکز است؛ دوره‌ای که در آن، بحران‌های سیاسی و مذهبی بستر ازجاشدگی‌های مختلف را فراهم آورد و امکان بازمفصل‌بندی<sup>۱</sup> هویت سیاسی ایران شکل گرفت.

منابع اصلی و معیار گزینش در این شیوه تحقیق در چارچوب مجموعه‌ای متمرکز از سه نوع منبع به‌عنوان «واحدهای تحلیل» انتخاب می‌شود.

«نقل قول‌های رسمی» و «متون درباری» (مثلاً «عالم‌آرای صفوی»، «تذکره‌الملوک» و اسناد درباری مرتبط) که عملکرد گفتاری قدرت و تلاش‌های زبان‌مند برای ساخت مشروعیت را منعکس می‌کنند.

«احکام فقهی» و رساله‌های عالمان شیعه (مانند نوشته‌های محقق کرکی، مجلسی و هم‌عصران) که نشان‌دهنده نحوه مفصل‌بندی فقه به سود یا علیه عناصر گفتمانی‌اند. «متون بازتابی و غیردولتی (سفرنامه‌ها، مزامیر محلی، گزارش‌های خارجی) که نقش نگاه بیرونی» و فرایند غیریت‌سازی را آشکار می‌سازند.

همچنین معیار گزینش منابع شامل مرتبط بودن با بازه زمانی پژوهش، نمایندگی از گونه‌های متنی متفاوت (دستوری/حقوقی، تبلیغی/روایی، فقهی) و داشتن سندیت دست‌کم نسبت به یک مرحله کلیدی در مفصل‌بندی گفتمانی (مثلاً تاج‌گذاری، صدور فتوا، دستور سیاسی) است.

سطح و واحد تحلیل عملیاتی در این شیوه پژوهش به سه سطح خرد، میانی و کلان تقسیم شده‌اند:

◀ **سطح خرد**<sup>۱</sup>: واحدهای کوچک تحلیلی شامل نقل‌قول‌های منفرد، بندها یا پاراگراف‌هایی است که دال(های) مشخصی را به نمایش می‌گذارند (مثلاً گزاره‌ای که «شایستگی سلطنت» را با «نیابت» هم‌ارز می‌کند). این سطح برای استخراج دال‌های «عنصری» و نمونه‌های مصداقی مناسب است.

◀ **سطح میانی**<sup>۲</sup>: مجموعه اسناد هم‌زمان یا مرتبط (مثلاً دفترچه‌های درباری در دوره یک شاه) که امکان ردیابی زنجیره‌های هم‌ارزی و تغییر معنا در طول چند سند را می‌دهد.

◀ **سطح کلان**<sup>۳</sup>: شیوه‌های عمومی روایت‌سازی و تشکیل هژمونی که در صورت‌بندی طولانی‌مدت «دال مرکزی» (مثلاً «سلطنت») و حوزه گفتمانی ظهور می‌یابند.

علاوه بر این، به‌عنوان واحد کدبندی، در عمل هر نقل‌قول یا بند به‌عنوان یک واحد کدبندی اولیه<sup>۴</sup> شماره‌گذاری می‌شود؛ سپس براساس دال(ها) و وقته(ها) به گروه‌های کد منتقل می‌شود.

۱. micro-level

۲. meso-level

۳. macro-level

۴. Unit of analysis

جامعه‌متنی و نمونه‌گیری از نوع هدفمند<sup>۱</sup> انجام می‌شود؛ اسناد و متون مرتبط با وقایع «ازجاشدگی» تاریخی — مانند بحران‌های جانشینی، رویارویی با عثمانی یا جنبش‌های محلی — در اولویت قرار می‌گیرند. در گزینش نمونه ملاک تکثر ژانر (فتوا، خطابه، گزارش سفر، سند دولتی) رعایت می‌شود تا امکان «مثلثی‌سازی<sup>۲</sup>» و مقابله با جانبداری منابع فراهم آید. همچنین اصل اشباع مفهومی<sup>۳</sup> به‌عنوان معیار دنبال می‌شود و نمونه‌گیری تا زمانی ادامه می‌یابد که کدهای جدید ساختار نظری را گسترش ندهند.

مراحل تحلیل و عملیاتی‌سازی مفاهیم و روش گفتمان‌مدنظر در این پژوهش دارای مراحل زیر است:

در گام نخست، آماده‌سازی پایگاه داده‌متنی شامل اسناد جمع‌آوری و برای هر متن شناسه یکتا (کد)، تاریخ مربوط، نوع منبع و مختصات نشر/نسخه مورد استفاده ثبت می‌شود. متن‌ها در قالب الکترونیکی ذخیره و نسخه اصلی آرشیو شدند تا مذاکره لفظی حفظ شود. در گام بعدی، خوانش نزدیک اولیه و یادداشت‌برداری<sup>۴</sup> در هر متن حداقل دو بار خوانش می‌شود: یک بار برای درک کلی و بار دوم برای شناسایی واژگان شاخص، عبارات توجیهی و نشانه‌های بحران/ازجاشدگی. مشاهدات در یادداشت‌های میدانی و ممو ثبت می‌شوند.

پس‌ازاین، شناسایی و استخراج «دال‌ها» باید صورت بگیرد. استخراج واژگان و عبارات کلیدی<sup>۵</sup> که واجد بار گفتمانی‌اند، شامل فهرست‌سازی دال‌های محتمل (مثلاً «نیابت»، «سیادت»، «مرشد کامل»، «تشیع»، «تسنن» و ...) است. در این قسمت، معیار شمول دال چنین است که اگر یک نشانه در حداقل یک منبع رسمی یا یک متن فقهی نقش بارز

۱. Purposive sampling

۲. Triangulation

۳. Theoretical saturation

۴. Close reading & memoing

۵. Lexical items

معناسازی داشته باشد، به‌عنوان دال وارد فهرست اولیه می‌شود.

سپس باید ساخت کدبوک<sup>۱</sup> و کدبندی<sup>۲</sup> باز<sup>۳</sup> را پی گرفت. برای هر کد (دال یا مفهوم) چارچوبی تعیین می‌شود: نام کد، تعریف مفهومی، نشانه‌های شاخص<sup>۴</sup>، نمونه‌های مرجع از متن<sup>۵</sup> و موارد استثناء. این کدبوک به شکل پویا اصلاح می‌شود. در کدبندی باز، نقل قول‌ها و بندها براساس حضور دال‌ها برچسب زده می‌شوند<sup>۶</sup> مجاز است. در کدبندی محوری و انتزاع ساختارها<sup>۷</sup>، کدها به خوشه‌های مفهومی متصل و ساختارهای میانی استخراج می‌شوند: مثلاً خوشه‌ای که «نیابت»، «مبارزه با تسنن» و «دعوت عمومی» را در زنجیره‌ای هم‌ارز می‌سازد. در ردیابی زنجیره‌های هم‌ارزی<sup>۸</sup>، بررسی تکرار همایندی معنایی<sup>۹</sup> درون متن‌ها و بین متون مختلف، شناسایی عباراتی که ضمن پیونددهی چند دال، آن‌ها را در برابر «دیگری» متحد می‌کنند. در اینجا از ابزارهایی شامل تحلیل توزیع معانی در زمان<sup>۱۰</sup>، بررسی هم‌آیی واژگان در جملات هم‌مرجع و نمودارسازی شبکه‌ای از هم‌ارزی‌ها برای نمایان‌ساختن زنجیره‌ها استفاده خواهد شد.

در این شیوه، «دال شناور» و سنجش متغیر بودن معانی با بهره‌گیری از معیارهای عملیاتی تشخیص داده می‌شوند که شامل این مواردند: (۱) استفاده متناقض یک نشانه در متون مختلف، (۲) فقدان انسداد معنایی در یک دوره مشخص، (۳) نمونه‌های متعدد توسط بازیگران متفاوت<sup>۱۰</sup>. این موارد نشانه شناور بودن دال‌اند.

۱. Codebook
۲. Open coding
۳. Lexical anchors
۴. Anchor quotes
۵. Multi-Coding
۶. Axial Coding
۷. Tracking chains of equivalence
۸. Co-Occurrence
۹. Diachronic mapping
۱۰. Appropriations

در گام چهارم باید تحلیل برجسته‌سازی و «حاشیه‌رانی» را انجام داد. برجسته‌سازی نرم‌افزاری شامل نشانه‌ها و عبارات تکرارشونده در خطابه‌ها و متون تبلیغی می‌شوند که یک محور مثبت را می‌سازند (مثلاً تأکید پی‌درپی بر «نیابت» یا «سیادت»). حاشیه‌رانی سخت‌افزاری نیز شامل شواهد رفتاری (فرمان‌ها، تبعیدها، مجازات‌ها) که نشان‌دهنده حذف عملی خرده‌گفتمان‌هاست. این موارد با اسناد حقوقی و گزارش‌های میدانی مستند می‌شوند.

سپس باید از جاشدگی و تخاصم را در نزاع گفتمانی و سیاسی در نظر گرفت. در اینجا نقاط بحران و لحظات از جاشدگی با دنبال کردن نماهای متنی شناسایی می‌شوند که به «فقدان مشروعیت»، «تهدید امنیتی» یا «تجزیه سرزمینی» اشاره می‌کنند. سپس رابطه این لحظات با مفصل‌بندی دوباره دال‌ها (مثلاً بازتعریف «سلطنت» در جهت جذب «فقهات») بررسی می‌شود. سپس بازسازی ساختار گفتمانی و تعیین «دال مرکزی» با تکیه بر نتایج ردیابی هم‌ارزی و کدبندی محوری انجام شده و نقشه گفتمانی ساخته می‌شود که در آن «دال مرکزی» (مثلاً «سلطنت») و ارتباطاتی که سایر دال‌ها را به آن متصل می‌کنند، بصری‌سازی می‌شود.

## یافته‌های پژوهش

### تأسیس سلطنت صفویه و منازعه سیاسی اجتماعی؛

تاریخ صفویه را می‌توان به منزله لحظه‌ای سرنوشت‌ساز در منازعه گفتمانی ایران فهمید؛ لحظه‌ای که در آن، بر اثر سلسله‌ای از از جاشدگی‌ها، یعنی بحران‌های ناشی از فروپاشی ساختارهای سیاسی پس از تیموریان و خلأ مشروعیت، امکان مفصل‌بندی نظامی نو فراهم شد. خاندان صفوی که در آغاز ریشه‌ای صوفیانه داشت، با ظهور شاه‌اسماعیل توانست این از جاشدگی‌ها را به فرصت تبدیل کرده و با برجسته‌سازی عنصر تشیع، نوعی

نظم تازه گفتمانی بنا کند. در این فرآیند، فضای تخصصی با اغیار، به‌ویژه خلافت عثمانی و اهل سنت، نه تنها هویت سیاسی صفویه را مشروعیت بخشید، بلکه نیروی بسیج‌کننده قزلباشان و پیروان را نیز تقویت کرد. در واقع، غیریت‌سازی مداوم و بازتعریف عناصر سرگردان میدان گفتمانی، مانند سیادت، مرشد کامل و تشیع، امکان شکل‌گیری هژمونی تازه‌ای را فراهم آورد که نهایتاً به تأسیس سلسله صفویه و تثبیت موقعیت شاه‌اسماعیل در مقام دال مرکزی نظم جدید سلطنت شیعی منجر شد.

مع‌هذا، در اصل، رویکردهای غازیانه در جهاد با غیرمسلمانان و نگرش‌های غالبانه شاه‌اسماعیل، با شاخه دوزاده‌امامی تشیع پیوندی تاریخی سیاسی نداشت. این عقاید نمی‌توانستند در چارچوب فقه شیعه ترویج شوند و بیش و پیش از هر چیز در قالب اهداف سیاسی و گفتمان صوفیانه صفوی معنا دار بود تا فقه شیعی. به همین دلیل، پس از تأسیس سلسله صفوی، تجربه جدیدی از ضدیت‌های اجتماعی و سیاسی حادث گردید که برای تثبیت هویت گفتمانی و صورت‌بندی آن و تأسیس مرزهای سیاسی، اهمیتی حیاتی داشتند. بر این مبنای، منازعات معنایی و فضای تخصصی با تفسیرهای جدیدی از دال‌های موجود و جذب دال‌های جدید از میدان گفتمانی عملیاتی می‌شد.

گفتمان صفویه در بستر مجموعه‌ای از جاشدگی‌ها سر برآورد؛ از جاشدگی‌هایی که در بحران‌های امنیتی، خلأ قدرت سیاسی، فقدان استقلال و پراکندگی سرزمینی پس از فروپاشی‌های طولانی ریشه داشت و زمینه را برای مفصل‌بندی نظمی تازه فراهم آوردند. صفویان با بهره‌گیری از این شرایط، گفتمانی را تثبیت کردند که عناصر آن در پاسخ به ضرورت‌های تاریخی بازچینش شد: ایجاد امنیت، بازسازی استقلال سیاسی پس از چندین سده و احیای تمامیت سرزمینی ایران و در نهایت شکل‌دهی به هویتی متمایز در جهان سیاسی.

اعتبار این گفتمان از ترکیبی چندلایه تغذیه می‌کرد؛ ترکیبی از سیادت (وراثت)، نیابت

(تشیع) و ریاست طریقت (سیوری، ۱۳۸۹: ۳) در کنار سنت پادشاهی ایرانی. این «ملغمه» نشان می‌داد که صفویه در مقام یک گفتمان هژمونیک، از طریق غیریت‌سازی با دیگران، به‌ویژه خلافت عثمانی و سلطنت‌های رقیب، مشروعیت خود را تعریف می‌کرد. به همین دلیل، گفتمان جدید صفوی هم‌زمان بر دو پایه حرکت می‌کرد: از یک‌سو بازظهور «گفتمان سلطنت ایرانی» در پیوند با سنت‌های شاهنشاهی پیشین و از سوی دیگر، آمیختگی با باطنی‌گری و معنویت صوفیانه که به «ناخالصی نظام معنایی این عصر» منجر شد.

در این میدان پر از تخصص، «سلطنت» به‌عنوان دال مرکزی و محور مفصل‌بندی سایر عناصر، عمل می‌کرد و هویت تازه‌ای به صفویه بخشید. شناسایی این دال بر چند اصل استوار است: نخست، «سلطنت» بیشترین توان را برای مفصل‌بندی عناصر پراکنده داشت و توانست دال‌هایی چون تشیع، سیادت و ریاست طریقت را در زنجیره‌ای از هم‌ارزی‌ها گرد آورد. دوم، «سلطنت» در متون درباری، احکام فقهی و گزارش‌های تاریخی به شکلی تکرارشونده و برجسته ظاهر شد و این برجستگی متنی و میان‌متنی نشانه‌ای از جایگاه مرکزی آن است. سوم، «سلطنت» نقشی انسدادی ایفا کرد؛ بدین معنا که با تثبیت خود، رقیبان معنایی همچون تصوف غیرصفوی یا سلطنت‌های اهل سنت را به حاشیه راند. چهارم، این دال در پاسخ به ازجاشدگی‌های تاریخی به‌مثابه راه‌حل و مرجع نهایی معرفی شد و به‌همین دلیل از قابلیت دسترسی و اعتبار برخوردار شد. بدین ترتیب، «سلطنت» نه صرفاً یک نشانه سیاسی، بلکه مرکز ثقل یک منظومه معنایی شد که توانست گفتمان صفوی را بر ساخته و تثبیت کند.

در گفتمان صفویه، شاه، قدرت سیاسی و مشروعیت مذهبی، هویت ملی و دینی را بازنمایی می‌کرد و سایر مفاهیم مانند «عدالت»، «دولت»، «شیعه‌گری» و «ایرانیّت» در پیرامون آن شکل می‌گیرند. این گفتمان با استفاده از «هژمونی» و «مبارزه»، با بهره‌گیری از قدرت مالی فرقه و نیروی نظامی قزلباشان، کوشید تا سلطنت را به‌عنوان تنها مرجع

مشروعیت‌بخش در جامعه تثبیت کند و سایرین را به حاشیه براند. در این راستا، گفتمان صفویه با استفاده از نمادها، روایت‌ها و سیاست‌های خاص، هویت ملی و دینی را حول محور شاه و سلطنت شکل می‌دهد و آن را به‌عنوان حقیقتی مسلم و غیرقابل تغییر معرفی می‌کند. در این‌جا با توجه به این که مسئله مقاله حاضر بر جایگاه عناصر گفتمان سلطنت صفوی متمرکز است، از توضیح بیشتر دال مرکزی «شاهنشاه» یا «سلطان صفوی»، صرف‌نظر می‌شود و سایر عناصر و دال‌های شناور گفتمان سلطنت صفوی توضیح داده می‌شوند.

### تشیع

پس از شیخ صفی، به تدریج شیعی‌گری غالبانه در صفویان رایج شد و عناصر نظامی و سیاسی از میدان گفتمانی در گفتمان صوفیانه صفوی جذب شدند که از انسجام تشکیلات ازپیش‌مهیا سود می‌برد. این روند در دوران شیخ حیدر و فرزندش، جنید، کاملاً عیان گشت و افکار غالبانه در عمل و اندیشه صوفیان شیعی ظاهر شد. فضل‌الله بن روزبهان خنجی این تغییر گفتمانی و سیاسی را چنین توصیف می‌کند: «شیخ صدرالدین هنگام رحلت سجاده ارشاد خود را به قطب ولی شیخ خواجه‌علی سپرد. خواجه بر سر سجاده ارشاد، جاده اشهاد پیش گرفت و طنطنه ذکر او در اطراف و آفاق منتشر شد و همچنین پیوند آن مشایخ ارجمند، همچون نی قند، هر بند گره‌گشای مشکلات آفاق و حلاوت فزای مذاق ارباب ادواق بود. چون این نواله به شیخ جنید، والد شیخ حیدر، حواله شد، سیرت اجداد را تغییر داد و مرغ و سواس در آشیانه خیالش بیضه هوای مملکت‌داری نهاد، لاجرم در فضای سودا پروازها می‌کرد و باز فکرت را جهت صید مملکت هر ساعت به تسخیر بومی و کشوری می‌فکند» (خنجی، ۱۳۸۰: ۲۵۹-۲۶۰).

تاج‌گذاری شاه‌اسماعیل لحظه تبدیل گفتمان صوفیانه به سلطنت بود. به اعتبار اقدامات

وی تشیع از وقته به عنصر، در مقام مذهب رسمی، مبدل گشت و زمینه بازمفصل‌بندی سایر وقته‌ها و عناصر فراهم آمد؛ اما از همان روزهای آغازین حکمرانی، بین فضای اجتماعی واقعی با گفتمان استعلایی شاه اختلافاتی وجود داشت که سبب دسترسی ناپذیری گفتمان سلطنت شیعی می‌شد. این تضادها دقیقاً نشان‌دهنده وضعیت شناوری «تشیع» در آن مقطع بودند: دالی که میان میدان‌های معنایی متفاوت، صوفیانه و سیاسی و فقهی، سرگردان بود و هنوز معنای تثبیت‌شده‌ای نیافته بود.

سلطنت صفویه بر اساس تصوف شکل گرفت، اما نیروی محرک تصوف در تأسیس کارآمد بود و در برسازاری مرزهای عقیدتی و گفتمانی آن به‌تنهایی کافی نبود؛ زیرا عالم مراد و مریدی مبتنی بر تصوف، دوری از جریانات دنیوی و در نتیجه سیاست را توصیه می‌کرد؛ بنابراین «شاهان صفوی، به اعتقادی که بتواند با قدرت این جهانی ارتباط داشته باشد، نیازمند بودند. بدین ترتیب، تشیع جای محکمی برای خود در کنار تصوف پیدا کرد» (پاریزی، ۱۳۵۷: ۷۶). در همین نقطه، «تشیع» از یک دال شناور که معنایش میان صوفیان، فقها و توده‌ها در نوسان بود، به عنصری سازنده در گفتمان سیاسی مسلط برکشیده شد. این تغییر، لحظه کسوف وجوه استعاری و اسطوره‌ای گفتمان صوفیانه در ایران بود که سایر نشانه‌های هویت‌بخش را مسدود و معنای نشانه، یا نشانه‌های، خاص شیعی را تثبیت می‌کرد.

رسمیت تشیع در گفتمان صفوی نه صرفاً محصول «نفوذ تدریجی تشیع در بین صوفیان و توده‌های مردم» و همخوانی آن با «هیئت مذهبی عامیانه» بود و نه فقط زائیده «غالی‌گری صوفیان و نیروی شمشیرشان». این فرآیند در مقام یک «مفصل‌بندی» عمل کرد که حول شاه و سلطنت، به‌مثابه دال مرکزی، سامان یافت. در روایت جهانگشای خاقان، مشروعیت رسمیت تشیع نه از سازوکارهای اجتماعی یا الهیاتی، بلکه از «خیال فردی شاه‌اسماعیل» برمی‌خیزد؛ آنجا که در خواب، امام علی؛ به او فرمان می‌دهد که «تشیع را

رسمی کند و اگر رعیت حرفی بگوید، شمشیر بکشد و یک کس را زنده نگذارد» (بی‌نام، ۱۳۶۴: ۱۴۷؛ آرام، ۱۳۸۶: ۲۹۸). این روایت، نمونه روشنِ شناوری معنای «تشیع» است: ابتدا در سطح تجربه‌ای فردی و خیال‌گونه ظاهر می‌شود، اما با تصمیم شاه و در پیوند با سلطنت، تثبیت شده و معنا می‌گیرد. ادامه روایت ترکمان نیز همین منطق را برجسته می‌سازد: «شاه شمشیر بلند کرده و گفت: تبرا کنید. جوانان قزلباش شمشیرها در دست، گفتند که هر کدام نمی‌گویند کشته می‌شوید، تمام از ترسِ خود، گفتند» (ترکمان، ۱۳۸۲: ج ۱: ۶۴). اینجا «تشیع» در مقام یک دال شناور که می‌تواند معانی متفاوتی داشته باشد، از طریق زور و اجبار به عنصر گفتمانی تثبیت می‌شود؛ یعنی هویت شیعی، نه صرفاً از طریق باورهای درونی، بلکه با انقیاد و اجبار حول شاه مفصل‌بندی می‌شود؛ بنابراین، در «جهانگشای خاقان» دین نه به‌مثابه یک دال مستقل، بلکه در پیوند با اراده شاه معنا دارد؛ این همان فرایند گذار از شناوری به تثبیت است.

اما این سلطنت، پدیده‌ای مذهبی، مطابق قاموس اندیشه سیاسی تشیع دوازده‌امامی، نبود. با توجه به خاصیت غالبی‌گری که شیخ و شاه و مرشد را در مرکز نظم سیاسی قرار می‌داد، تشیع اعلامی شاه‌اسماعیل انطباق تام‌وتمام با الهیات تشیع اثنی‌عشری نداشت. «اسماعیل جوان و مشاوران او حتی از اصطلاح نص چیزی نمی‌دانسته‌اند» (رویمر، ۱۳۸۰: ۱۴۸) که در نظم سیاسی شیعی اهمیت بنیادین داشت. این موضوع نشان می‌دهد «تشیع» در مقام دالی شناور میان سنت صوفیانه و الهیات اثنی‌عشری در نوسان بود؛ موقعیتی که به تدریج و تنها در پیوند با نیازهای سلطنت و سیاست تثبیت می‌شد.

در اینجا «تشیع» در مقام دالی که ظرفیت تولید همگونی و انسجام داشت، به ابزاری برای انسداد معنایی تبدیل شد. سلطنت با «بسط آیین تشیع» و جلوگیری از بروز نشانه‌های اجتماعی سیاسی اهل تسنن، امکان تثبیت معنای واحد و حاکم را ایجاد می‌کرد؛ معنایی که به استقلال سیاسی و فرهنگی ایران در برابر سایر بخش‌های جهان اسلام شکل

تازه‌ای بخشید و در پاسخ به ازجاشدگی‌ها، معنای رقیب را طرد کرده و به هویت غالب بدل شد.

در این چارچوب، «شیعه» با وجود فاصله گرفتن از آموزه‌های غالبانه صفوی، در ذیل این دال مرکزی مجال تنفس یافت و در ازای اعطای «سازوبرگ مشروعیت متمایز» به شاه، امکان استقرار سیاسی پیدا کرد. این رابطه، پیوندی متقابل بود که عمل سیاسی را بازتعریف می‌کرد: مشروعیت شاه از دین می‌آمد، اما معنای دین نیز تنها در پرتو اراده و سلطنت تثبیت می‌شد.

از منظر تاریخی، شاه اسماعیل اول با تکیه بر تشیع دوازده امامی به‌عنوان عنصر هویتی و سیاسی، اقدام به ایجاد نوعی همگرایی ایدئولوژیک و تثبیت سلطنت کرد. او با برچسب‌زنی به اهل سنت و صوفیان، دال «تشیع» را به‌عنوان مرجع انحصاری مشروعیت و وحدت فرهنگی معرفی کرد (Newman, ۲۰۰۹: ۵۶). این اقدام نه تنها گفتمان دینی را در ساختار قدرت تثبیت کرد، بلکه با ایجاد «دال معادل» در برابر دیگر فرقه‌ها، ساختارهای سیاسی صفوی را از لحاظ ایدئولوژیک تقویت کرد.

در عصر شاه عباس اول، تحکیم دال «تشیع» در قالب نهادسازی‌های رسمی و حمایت گسترده از حوزه‌های علمیه و فقهای شیعی به اوج رسید. اقدامات وی در برگزاری مجالس عمومی لعن اهل سنت و جایگزینی تشیع به‌عنوان دین رسمی دولت، بیانگر سیاست گفتمانی است که بر بازتوزیع معنا و تثبیت دال «تشیع» به‌عنوان مرکز هژمونی دلالت دارد (Matthee, ۲۰۱۲: ۱۳۴). این روند نشان می‌دهد که چگونه یک دال شناور در بستر زمان و با کمک نیروهای نهادی، از حالت تعلیق معنایی به انسداد معنایی گذار می‌کند.

علاوه بر این‌ها، رسمیت تشیع چنان به بازمفصل‌بندی عناصر گفتمان مسلط کمک کرد که دیگر نیازی به مشروعیت صوفیانه نبود. تسلط اجتماعی سیاسی گفتمان شیعی و

برکشیده شدن فقاہت در مراتب بالای حکومت و سیاست به رفتار سلطه‌گرانه حاکمان صفوی و نیازهای متقابل گفتمانی، سیاسی و مادی آنان با فقها مربوط بود و نه الگوی ایدئالیستی عمل سیاسی. این، دقیقاً همان چیزی است که لاکلا و موفه «شرایط بیرونی وجود گفتمان» می‌نامند؛ یعنی جایگاه یک دال در میدان سیاست تابع مفصل‌بندی‌های بیرونی است، نه ذات و حقیقت درونی آن؛ بنابراین، «تشیع» با خروج از حالت شناور و پذیرش نقش سازنده، به دالی استراتژیک سیاسی و فرهنگی بدل شد که مشروعیت سلطنت را تضمین می‌کرد.

با وجود تمام این عوامل، تبلیغ تشیع به‌عنوان مذهب رسمی، تأثیر محدودی بر وحدت امپراتوری و مردم داشت؛ چراکه حکومت جلید و ویژگی ملی خاصی را پدید نیاورد، شاه‌اسماعیل اصلاحات اجتماعی و سیاسی را به انجام نرساند و شکل حکومت هم هیچ نوع پیشرفتی نسبت به سلسله‌های سابق نداشت (رویمر، ۱۳۸۰: ۴۹-۵۰)؛ بنابراین، رسمیت تشیع به‌لحاظ منطق تاریخی و سیاسی در گفتمان سلطنت معنا می‌یافت؛ چراکه مستقیماً به نحوه رفتار سلطه‌گرانه شاه، یعنی محور گفتمان هژمون، وابسته بود.

### فقها و فقه شیعه

برقراری همگونی عقیدتی مستلزم تولید و تثبیت قواعد قضایی و اصول اعتقادی شیعی بود که بتواند حاکمان صفوی را با گفتمان رسمی شیعه همسو ساخته و اعتبار و مشروعیت گفتمانی آن را بازتولید کند. این فرایند نه‌تنها از طریق مؤلفه‌های درونی تصوف امکان‌پذیر نبود، بلکه نیازمند ورود عنصر بیرونی به کردارهای جمعی و فردی بود که توسط کارگزاران دینی سامان می‌یافت؛ بنابراین، حضور فعال علما در ساختار قدرت، نه صرفاً در مقام مبلغان مذهبی، بلکه به‌عنوان نهادهایی با استقلال نسبی و مناسبات پیچیده و متقابل با حکومت، ضروری شد.

از منظر تحلیل گفتمان، نهاد دینی به‌عنوان یک گفتمان اجتماعی سیاسی عمل می‌کرد که قواعد فقهی را به ابزار فشار و کنترل بر گروه‌های رقیب، به‌ویژه صوفیان و اهل سنت، تبدیل کرد. این لحظه دقیقاً جایی بود که «فقهات» از دالی شناور که در رابطه‌اش با تصوف و سلطنت معانی متکثر داشت، به تدریج در پیوند با دال مرکزی «سلطنت» تثبیت شد. موقعیت فقه با بهره‌گیری از ابتکارهای زبانی و عملی، همچون لعن دگران‌دیشان و اعمال محدودیت‌های ساختاری، از حاشیه به مرکز نزدیک شد که انسداد معنایی را در پی داشت. این فرایند، به‌مثابه نوعی مبارزه گفتمانی و بازتوزیع دال‌های مرکزی، موقعیت سلطنت صفوی را به‌عنوان دال مرکزی گفتمان رسمی مستحکم‌تر ساخت و همزمان «فقهات» را به عنصر تثبیت‌شده ارتقا داد.

این بازتولید قدرت گفتمانی به وضوح نمایانگر عملیات هژمونیک است که ضمن تثبیت سلطه صفویه، به تقویت انحصارگرایی مذهبی و سیاسی انجامید و چندصدایی جامعه را به زیان گروه‌های غیردولت‌محور محدود ساخت. نکته مهم این ماجرا آنجا بود که با حضور علمای شیعه در ایران، «به تدریج جای دیدگاه فقهی همکاری با سلطان جائر در فقه اجتهادی استوار شد. میراث این مکتب در اختیار محقق کرکی قرار گرفت که با استفاده از آن، مبانی نظری همکاری علما با دولت صفوی را استوار کرد» (جعفریان، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۱۹) و احکام فقها هم به سلطان صفوی معطوف شد. «کرکی فقها را نابین ائمه و ضرورت نظارت ایشان را برای مشروعیت دستگاه حکومتی، تعیین‌کننده خولند» (حسینی‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۴۲) و در همراهی با شاه‌تھماسب، برپایی نماز جمعه را در ایام غیبت مجاز و واجب دانست (آرام، ۱۳۸۶: ۳۱۱). از سویی نیز فقها برای اعمال دگرگونی‌های مدنظرشان به یاری شاه نیاز داشتند. در این‌جا «فقهات» به‌عنوان دالی شناور که میان استقلال و وابستگی به سلطنت در نوسان بود، در چارچوب مفصل‌بندی‌های سیاسی و دینی تثبیت شد. هر دوی این اقدامات به تثبیت هویت و معنای جدید شیعی در جامعه و

حکومت ایران منتهی شد.

در همین نقطه می‌توان شاخص‌ها و شواهد سازوکار شناسایی و تثبیت دال «فقاہت» را در قالب جدول زیر خلاصه کرد:

جدول ۱: سازوکار شناسایی و تثبیت دال «فقاہت» در گفتمان صفوی منبع: یافته‌های پژوهش

شاخص شناسایی دال شناور	شواهد متنی / تاریخی	فرایند تثبیت ذیل دال مرکزی «سلطنت»
برجستگی زبانی و ارجاعی	کاربرد القاب «السلطان»، «العالی»، «الامام العادل» برای شاه در رسائل محقق کرکی.	فقاہت به زبان سلطنتی پیوند خورد؛ معانی دینی در قالب صفات شاه تثبیت شد.
موقعیت در فضای تخصم	رساله «نفحات الہوت فی لعن العجب و الطاغوت» در تأیید سیاست ضدسنی صفویان.	فقاہت در مرزبندی با تسنن و تصوف به ابزاری برای انسداد معنای رسمی تبدیل شد.
همنشینی با سلطنت و تشیع	فتوای کرکی در وجوب نماز جمعه در ایام غیبت، با حمایت شاه تہماسپ.	سلطنت به ابزار اجرای فقه بدل شد؛ فقه بدون شاه کارآمد نبود و بالعکس.
تولید سازوکارهای مادی	ساله «قاطعہ اللجاج فی تحقیق حل الخراج» که پرداخت مالیات به سلطان جائر را مجاز دانست.	فقاہت نیاز مادی سلطنت را تأمین کرد و در ازای آن به جایگاه رسمی دست یافت.
بازنمایی در متون فقهی / کلامی	پذیرش نسبی علما حتی مخالفان.	مخالفات‌ها به تسلیم بدل شد؛ انسداد معنایی به سود پیوند فقاہت و سلطنت.
تأثیر بر ساختار سیاسی اجتماعی	نفوذ علما در صدارت و دستگاه دیوانی.	فقاہت از دال شناور به عنصر تثبیت‌شده بدل شد؛ سلطنت همچنان دال مرکزی باقی ماند.

بسیاری از فقہای این دوره در صدور جواز همکاری با حاکمان صفوی بر خصوصیات دینی آنان و ضرورت انتظام کارهای این جهان اشاره می‌کنند. محمدباقر سبزواری در توضیح رضایت به حکومت جور به مصلحت‌ها و فرصت به وجود آمده اشاره کرده و می‌گوید: «و در آن زمان که امام از نظرها غایب و پنهان باشد به حسب حکمت‌ها و

مصلحت‌ها، چون این زمان که حضرت صاحب‌الزمان و خلیفه‌الرحمن صلوات‌الله  
 الملک‌المنان چون آفتاب در حجاب سیمان پنهان است، اگر پادشاهی عادل مدبر که  
 کدخدایی و ریاست این جهان نماید در میان خلق نباشد، کار این جهان به فساد و اختلال  
 انجامد و منتظم نشود و هیچ‌کس را تعیش ممکن نباشد، بله لابد و ناچار و ضرور است  
 خلق را از پادشاهی که به عدل زندگانی نماید و پیروی سیرت و سنت امام اصل کند و در  
 دفع شر ظالان بکوشد و هرکسی را در مرتبه و استحقاق خود نگه دارد و حفظ رعایا و  
 زیردستان ... را از شر طغیان و استیلائی کفار و مخالفان دین حفظ نماید» (سبزواری،  
 ۱۳۸۳: ۱۵۸). چنان‌که مشاهده می‌شود، «انجامیدن کار این جهان به فساد و اختلال و  
 منتظم نشدن» خصوصیتی عام است که ارتباط خدشه‌ناپذیر و فراگفتمانی به نوع خاصی از  
 حکومت و همکاران آن ندارد؛ بلکه، بنا به عرف و زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و  
 تاریخی، سامان دادن به کارهای جامعه و جلوگیری از اختلال و فساد فراگیر از کارکردهای  
 عام سیاست و حکومت محسوب می‌شود. در این مفصل‌بندی، در واقع، پدیده‌ای عام به  
 شکل تاریخی خاص فروکاسته می‌شود که توجیه‌گیر پیوند گفتمان فقهات با حاکمان جور  
 و غیرمعصوم صفوی است.

محمدباقر مجلسی نیز با تکیه بر عنصر مصلحت، حکم به جواز همکاری شیعیان با  
 حکومت صفویان را صادر می‌نماید. از نظر او پادشاه، تنها کسی است که اقتدار لازم برای  
 حفاظت از دین و ناموس و جان و مال شیعیان را دارد. او می‌گوید: «پادشاهانی که بر دین  
 حق می‌باشند، ایشان را بر رعیت حقوق بسیار است؛ زیرا ایشان را حفاظت و حراست  
 می‌نمایند، دفع دشمنان دین را از ایشان می‌کند و دین و جان و مال و عرض ایشان به  
 حمایت پادشاهان محفوظ می‌باشد. پس بایستی ایشان را دعا کند و حق‌شان را باید  
 شناخت، به‌خصوص هنگامی که عدالت سلوک می‌نمایند، چنان‌که حضرت [امام صادق]؛  
 در این حریت شریف فرموده‌اند که پادشاه عادل، از اجلال و تعظیم خداست» (مجلسی،

۱۳۸۶: ۶۴۵). در این جا، عدالت حاکم، به مثابه‌ای خصوصیت عام و جهان‌شمول برای حاکم سیاسی، به خصوصیات مذهبی به خصوصی فروکاسته می‌شود که به دلیل حفاظت از موجودیت مردم، حقوق بسیاری بر دوش مردم دارند و مردم موظف‌اند حق حاکم را ادا کنند.

مضاف بر این، از لحاظ برجستگی زبانی، آثار چشمگیری بر اثر پیوند مشروعیت سلطان صفوی با مبانی تشیع، از طریق انتساب صفویه به ائمه و تجلی امامت در شاه‌اسماعیل، نمایان شد. برخی علما اقتدار آسمانی شاهان صفوی را توجیه نظری کرده و به وجود فوق‌بشری‌شان لباس دینی پوشاندند. کرکی رساله «نفحات الاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت» را در دفاع از سیاست مذهبی صفویان به اسماعیل تقدیم کرد (کرکی، ۱۳۴۹: ج ۲/ ۲۲۵-۲۴۱؛ کرکی، ۱۳۳۵: ۳۹). وی با صحه‌گذاری بر سنی‌ستیزی افراطی صفوی و کاربرد القاب «السلطان» و «العادل» و «الامام العادل» برای شاه، مفاهیم نهفته در این‌ها را به عنصری در تأیید ادعای امامت سوق داد که تلاشی در تلفیق القاب امام غایب با امامت شاه‌اسماعیل و برسازشی شخصیتی فرازمینی از او بود (Newman, ۱۹۹۳: ۲۰-۲۴: ۲۰۰۹, ۷۲۵-۷۲۹, ۸۰-۷۸). حتی کرکی و شیخ عبدالصمد حارثی از باب همگامی با غالی‌گری پیروان شاه، رساله‌ای در جایز بودن سجده بر وی نوشتند (حسین بن عبدالصمد حارثی، نسخه خطی؛ الامین، ۱۹۸۳: م. ج ۶: ۵۶-۶۴). در این مقطع، مکانیزم تثبیت دال فقاهت به‌وضوح دیده می‌شود: حتی برخی علمای شیعه مخالف همراهی با قدرت جدید (کرکی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲: ۳۷۱-۳۷۹؛ قطیفی، ۱۴۱۳ ق: ۱۰۵ و ۱۱۳؛ اردبیلی، ۱۴۱۳ ق، ج ۸: ۶۸ و ۸۸ و ۸۹؛ الحر العاملی، ۱۹۶۵، ج ۱: ۱۲۱) را به پذیرش وضع مسلط راضی کرد. بعدها محمدباقر مجلسی در این باره نوشت: «بدان که حق تعالی هرکسی را در این دنیا سلطتی داده، چنان‌چه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا داده و امیران و وزیران را بر بعضی از رعایا استیلا داده» (مجلسی، ۱۳۴۱: ۵۵۱). در این چارچوب،

مفاهیم تشیع در خدمت کلان‌گفتمان سلطنتِ غالبانه شاه صفوی قرار گرفت و نشان داد که فقهات دیگر شناور نیست، بلکه ذیل دال مرکزی سلطنت تثبیت شده است.

بنابراین، سهم تأمین شأن غالبانه شاه صفوی میان صوفیان قزلباش و گفتمان فقهات تقسیم می‌شد؛ اما نکته مهم این است که رفتارها و کنش‌های برآمده از فقهات به دلیل پیوند با سلطنت، هم معنا یافت و هم سایر خرده‌گفتمان‌ها، به‌ویژه تصوف را به حاشیه راند. معنا و جایگاه و تثبیت «فقهات» در اینجا نه از ذات خود، بلکه از نسبتش با گفتمان هژمونیک سلطنت به دست آمد.

دانش فقه و جایگاه فقهای شیعی به‌عنوان یکی از این دال‌های شناور، نقش کلیدی در تثبیت یا تغییر گفتمان رسمی ایفا کرد. این نقش، متأثر از روابط متقابل و گاه متضاد میان روحانیت و دستگاه سلطنت در دوره‌های مختلف حکومت صفوی، نمود یافت. در دوره شاه‌اسماعیل اول، گفتمان شیعه دوازده امامی به‌عنوان محور مشروعیت سیاسی در قالب بازتعریف هویت مذهبی ایران مطرح شد. شاه اسماعیل، با صدور فتواها و احکام قضایی علیه صوفیان و اهل سنت، تلاش کرد تا فضای گفتمانی دینی را تحت سیطره مذهب شیعه قرار دهد (Newman, ۲۰۰۹). مثلاً، در مواجهه با صوفیان نقش‌محور قونیه‌ای و اهل سنت، وی از احکام فقهی برای حذف و حاشیه‌راندن این گروه‌ها به‌عنوان ابزار فشار سیاسی گفتمانی بهره برد (Blow, ۲۰۰۹).

در عصر شاه‌عباس اول تثبیت و تقویت گفتمان رسمی شیعه در قالب دستگاهی پیچیده‌تر دنبال شد. شاه عباس با تقویت حوزه‌های علمیه و فقهای شیعی، تلاش کرد همگرایی سیاسی مذهبی را به شکل ساختاری در حکومت صفوی نهادینه کند (Matthee, ۲۰۱۲). وی ضمن افزایش اختیارات فقها، با ابزارهای گفتمانی و عملی همچون برگزاری مجالس رسمی لعن اهل سنت و اعمال محدودیت‌های اجتماعی، صوفیان و اهل سنت را به طور نظام‌مند زیر فشار قرار داد (Fisher, ۱۹۹۱). این اقدامات نماد به‌کارگیری فقه برای

تثبیت هژمونی سلطنت صفوی و نیز نشان‌دهنده نحوه برکشیده شدن فقاہت از دالی شناور به عنصری هژمونیک، در قیاس با اغیار ذیل سلطنت و انسداد معنای رسمی است. در دوران شاه سلطان حسین، تضعیف قدرت مرکزی و افزایش نفوذ روحانیت منجر به بحران در گفتمان سلطنت شد. فقها که اکنون به نهادهایی با استقلال نسبی تبدیل شده بودند، از قواعد فقهی برای انتقاد و فشار بر شاه استفاده کردند (۲۱۹: ۲۰۰۲، Babayan). این کشمکش گفتمانی موجب بازتوزیع معنا و قدرت میان نهاد روحانیت و سلطنت شد که در نهایت به ضعف انسجام گفتمانی رسمی و فروپاشی سلسله انجامید (۲۰۰۸، Newman). این کشمکش گفتمانی موجب بازتوزیع معنا و قدرت میان نهاد روحانیت و سلطنت شد و نشان داد که حتی پس از تثبیت، دال‌ها همواره در معرض مبارزه و بازتوزیع‌اند.

با وجود این، بیشتر فقهای دوازده‌امامی حکومت‌های عصر غیبت را غاصب می‌دانستند؛ حتی علی‌رغم فعالیت شمار زیادی از فقیهان در دولت صفوی، این دیدگاه تغییر عمده‌ای نکرد. آنان مانع شدند که شاهان صفوی خود را «امام عادل» بنامند (گیلو، ۱۳۸۲: ۲۱). شاه‌عباس، با انتخاب لقب «کلب آستان علی»، در واقع پژواک همان فکر را تکرار کرد. این وضع به معنای پذیرش اقتدار معنوی علما توسط حاکمان سیاسی بود و نشان داد که «فقاہت» در نسبت با سلطنت تثبیت شده است، بی‌آنکه استقلال کامل بیابد.

فقها حتی با نظریات خود، حضور سلطنت را مشروع کردند. نظریاتی که شیخ مفید، سید مرتضی و ابوالصلاح حلبی عرضه کرده بودند، در دوره صفوی احیا شد. کرکی با استفاده از نیابت خود، سلطان را به‌عنوان نماینده خود مشروعیت بخشید (جعفریان، ۱۳۷۹: ۱۲۱). شاه تهماسب نیز نظریه او را پذیرفت و خود را «نایب مجتهد» دانست (خوانساری، ۱۳۹۰ ق، ج ۴: ۳۶۱). سید نعمت‌الله جزایری در صدر کتابش، موسوم به «قواص اللئالی»، آورد که: «چون محقق‌ثانی در زمان شاه‌تھماسب صفوی به اصفهان و قزوین آمد، سلطان به او گفت که تو به سلطنت از من سزاوارتری، زیرا که تو نایب امام

هستی و من از جمله عمال تو می‌شوم که به اوامر و نواهی تو عمل می‌کنم... و سلطان به عمال نوشت که اطاعت و امتثال اوامر شیخ کنند و بدانند که شیخ اصل در سلطنت و در اوامر و نواهی است (تنکابنی، ۱۳۸۳: ۳۳۲). در دوره‌های بعد، این موقعیت آنچنان تعالی یافت که در زمان شاه عباس دوم، محقق سبزواری تلویحاً از شاه صفوی می‌خواهد که در حکمروایی به فتاوی فقها عمل کند؛ «اما حق در این ابواب بعضی تفصیل است که در علم شریعت و فقه دانسته می‌شود و در آن ابواب، پادشاه رجوع به فتاوری علما و فقها باید نمود» (سبزواری، ۱۳۸۳: ۱۹۵).

بعدها شاه اسماعیل دوم (سلطنت ۹۸۴-۹۸۵ ق) هنگام جلوس به فرزند محقق کرکی گفت: «این سلطنت حقیقتاً تعلق به حضرت امام صاحب‌الزمان  $\text{ع}$  می‌دارد و شما نایب مناب آن حضرت و از جانب او مأذونید به رواج احکام اسلام و شرعیت، قالیچه مرا شما بیندازید و مرا شما بر این مسند بنشانید تا من به رأی و اراده شما بر سریر حکومت و فرماندهی نشسته باشم» (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۴۱). بدین ترتیب بخش قابل توجهی از علما به پیروی از کرکی و فرزندش با حملیت سلاطین صفوی، روی به دربار لنان آوردند و شاهان نیز با احترام فوق‌العاده، جز مدت کوتاه سلطنت شاه اسماعیل دوم، از علما استقبال نموده، اعتبار مجالس رسمی و مهم خود را در حضور علما می‌دیدند. واله اصفهانی درباره حضور علما در صدر مجالس شاهان صفوی می‌نویسد: «... از آغاز اهتزاز ازاهیر بستان سرای سلطنت ابدپیوند، مکنون ضمیر منیر کیمیات‌تأثیر و مخزون خاطر خطیر خورشیدنظیر آن دارند که علمای اعلام و فقهای کرام که صدق اثر «العماء ورثه الانبیاء» از نباهت شأن و اعلائی مکان ابشان اعلام می‌نماید، بالانشینی مجالس عزّ و علا بوده به مجالست مجالس خلد قرین در مجالس اجرای اوامر و نواهی دین مبین صدرنشین باشند» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۳۶).

از لحاظ مادی نیز علما برخی زمینه‌ها را برای بهبود موقعیت دولت صفوی مهیا ساختند. کرکی با نوشتن رساله‌ای با عنوان «قاطعہ اللجاج فی تحقیق حل الخراج»، امکان پرداخت مالیات به حکومت جائر را ثابت کرد. او پرداخت خراج را جزء واجبات شیعیان دانست؛ به گونه‌ای که فرد با پرداختش به دولت، بری‌الذمه می‌شود (اردبیلی، ۱۴۱۳: ق: ۳۷ و ۹۱). در مقابل نیز حاکمان صفوی شرایط بسط عمل فقیهان را تسهیل کردند که منازعه دیرپا با صوفیان را به نفع ایشان تغییر می‌داد.

در دوران شاه‌عباس اول، کنترل شرع حتی به زندگی روزمره نیز کشیده شد، هرچند شاه کوشید روحانیان را «نیکو در قبضه اقتدار داشته باشند» (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۹۲). این وابستگی نشان می‌دهد که فقاهت تثبیت شده ذیل سلطنت عمل می‌کرد، نه مستقل از آن. بالاترین مقام روحانیت، «صدارت»، به کسانی داده می‌شد که به خاندان سلطنتی نزدیک بودند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۲۲).

در دوره‌های پایانی، با ضعف شاهان، اقتدار فقها افزایش یافت، اما همچنان در نسبت با سلطنت تعریف می‌شد. نقض مکرر احکام شرعی توسط درباریان (رویمر، ۱۳۸۰: ۱۰۸-۱۰۷) یا پایبندی شاه‌عباس دوم به سلطنت الهی (رویمر، ۱۳۸۰: ۱۱۴) نشان داد که قدرت فقها هرچند تقویت شد، جایگزین سلطنت نشد. تقویت اقتدار روحانیون شیعی در نیمه پایانی حیات صفویان، مطابق شواهد، بر ضعف افراطی شاهان تکیه داشت. این موضوع چنان آشکار بود که افزایش قدرت روحانیون دقیقاً با افزایش نفوذ حرمسرایان همراه بود (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۱۰۷؛ روحی، ۱۳۹۷: ۲۲۰-۲۲۱).

بنابراین، «فقاهت» از یک دال شناور در آغاز عصر صفوی، در میدان مبارزه گفتمانی به‌تدریج تثبیت شد و ذیل سلطنت معنا یافت. این تثبیت نه از ذات فقاهت، بلکه از مفصل‌بندی‌های بیرونی ناشی از نیازهای سلطنت و مبارزه با رقیبان بود.

## نیابت و سیادت

علی‌رغم تغییرات مذکور، همچنان تعارض‌های نظری بین تشیع و سلطنت وجود داشت. دال مرکزیِ گفتمان تشیع ضرورتاً با دال مرکزی پادشاه در گفتمان سلطنت سنخیت نداشت. این تعارض نشان می‌داد که سلطنت و فقاہت به‌طور مستقل عمل می‌کنند و نیازمند واسطه‌ای برای هم‌پیوندی بودند. در نتیجه، راهکار عملیاتی برای حل این مشکل دو جنبه داشت: نخست، رابطهٔ مستقیم با نهاد فقاہت که از طریق آنان مشروعیت سلطنت بازتوزیع می‌شد و دوم، بازتعریف ارتباط حاکمان صفوی با معصومین از طریق ادعای «نیابت و سیادت» که هم جایگاه امامت را نمایان می‌کرد و هم وجهی اجتماعی و پیوندسازی با اوامر الهی داشت که مطابق اصول شیعی تعیین امام موجه نبود؛ زیرا هر امامی می‌بایست با نص امام پیشین تعیین شود که دربارهٔ صفویان صادق نبود.

دال «نیابت» با معیارهای و نشانه‌هایی چون واژه‌های «نیابت امام غایب»، «نماینده الهی» و «حکومت به نیابت از امام» شناسایی می‌شود که نشان‌دهندهٔ جایگاه واسطه‌ای فقها و شاهان در مشروعیت‌بخشی به سلطنت بودند. «سیادت» نیز با توجه به نشانه‌هایی مانند «ادعای نسب بردن از معصومین» و «تاج دوازده ترک سرخ» شناسایی شد. این هر دو نشان‌دهندهٔ هم‌پیوندی سلطنت و فقاہت در ساختار گفتمان رسمی و برکشیده شدن فقاہت و مشروعیت‌بخشی به سلطنت بودند که در متون و نمادهای مختلف تکرار می‌شدند و فراتر از نشانه مذهبی، ابزار گفتمانی تثبیت هژمونی و بسیج اجتماعی علیه رقبا، به ویژه اهل سنت و صوفیان، بودند.

دال «نیابت و سیادت» به‌عنوان یکی از دال‌های شناور در منظومهٔ گفتمان سلطنت صفوی، ظرفیت‌های معنادار و استراتژیکی را در بازتوزیع قدرت و مشروعیت ایفا می‌کرد. ادعاهای مذکور نه تنها نشانه‌ای مذهبی، بلکه ابزاری کارآمد برای تثبیت هژمونی سلطنت صفوی بود که این سلسله از پیش از تأسیس رسمی خود، آن را در میدان گفتمان شیعی

بازتعریف کرد. شاه اسماعیل اول در اولین قدم، مسیر پیوند خونی خود را با ائمه اطهار ترسیم کرد. او اعلام کرد: «حسین؛ با دختر یزدگرد سوم، پادشاه ساسانی، ازدواج کرده و بر همین اساس، حق الهی حکومت در دست ادامه‌دهندگان نسل ایشان، یعنی او و فرزندان‌ش است» (بی‌نام، ۱۳۵۰: ۲۶). وی، با استناد به این دال، توانست فضای استعاری خاصی را در گفتمان سیاسی مذهبی ایجاد و مریدان و پیروان را حول محور خود بسیج کند. این دال به او امکان داد تا موقعیت خود را نه صرفاً به‌عنوان یک حاکم سیاسی، بلکه به‌عنوان مظهر الهی و نماینده مستقیم اهل بیت تثبیت کند؛ به گونه‌ای که خود را «مهدی موعود» و مظهر حلول خداوند در جهان معرفی کرد (Newman, ۲۰۰۶: ۵۹). با اعلام نسب و «نیابت امام غایب»، شاه اسماعیل، فقاہت را در جایگاهی تقویت شده قرار داد که مشروعیت دینی او را هم‌زمان تضمین می‌کرد. ادعای او بر اساس متن‌های دینی و فرهنگی و دیوان اشعار، نشان‌گر تلفیق دین و سیاست در گفتمان صفوی بود.

در حیب السیر در القاب خاندان صفوی آمده است: «دُرّ دریای ولایت، وارث خلافت مرتضوی، ثمر شجره بوستان اهامت» (خولندمیر، ۱۳۵۳: ۱۳۵۳). در زمان حاکمیت صفویان نیز مریدان قزلباش، شاه‌اسماعیل را نه فقط شاه بلکه مرشد اعظم می‌دانسته و حتی پاره‌ای از این تلقینات در زمان شاه‌تھماسب صفوی هم موجود بوده است. نقل شده است که شاه‌اسماعیل تاج و شمیر را از حضرت مهدی (علیه‌السلام) گرفته است (بی‌نام، ۱۳۵۰: ۳۸ و ۳۴۳ و ۵۹۳ و ۵۷۴). علاوه بر این، وجود القابی چون «سید» برای شیخ صفی، در برخی اسناد قدیمی (قبل از تاسیس سلسله صفویه)، نشان از سیادت وی داشته است. القابی که بعضاً در مکاتبات مخالفان این خاندان هم یافت می‌شده است. به‌عنوان نمونه، شروانشاه خلیل الله، جنید (جد شاه‌اسماعیل) را در نامه‌ای (که موجود است) از زمره سادات برشمرده است. سلطان بایزید دوم عثمانی نیز، درباره شیخ حیدر از عناوینی استفاده می‌کند که نشان‌دهنده سید بودن این خاندان است (احمد پاشا، ۱۲۷۴ ق: ۳۰۹ و ۳۴۵).

عبارتی در کتاب تکملة الاخبار وجود دارد که در آن، موقعیت پادشاهان صفوی در نظام سیاسی شیعه، به روشنی مشخص می‌شود. عبدی‌بیگ شیرازی یکی از شیعیان معتقد، در کتاب مذکور دربارهٔ موقعیت شاهان صفوی در نظام سیاسی شیعه نوشته است: «منصب دارالسلطنه جهان نبی الرحمن که خلاصه عالم امکان است، باشد و بعد از او مخصوص امیرالمؤمنین باشد که هم از جانب حضرت حق و هم از جانب پیغمبر مخصوص به امامت و ریاست کافه خلاق است و بعد از آن حضرت، این منصب عالی علی التوالی به حضرات ائمه اثنا عشر تعلق دارد و غیر ایشان، هر کس که در این امر دخل نماید، جائر است و چون سلطان زمان صاحب امر (علیه صلوات‌الله) الملك المنان غائب است حق آن است که از سلسله علیه علویه فاطمیه، شخصی که قابلیت این امر داشته باشد» (عبدی بیگ، ۱۳۶۹: ۳۳-۳۴).

این جایگاه نمادین، افزون بر اعتبار دینی، کارکردی سیاسی داشت که از طریق انسداد سایر نشانه‌ها و بازتعریف میدان گفتمان، رقبا را به حاشیه رانده و جایگاه هژمونیک صفویان را تثبیت کرد. برای نمونه، پیام شاه اسماعیل برای توده‌های ترکمن آناتولی، متکی بر بهره‌برداری از اعتقادات مهدویت و پذیرش گستردهٔ ادعای الوهیت خاندان صفوی بود؛ ادعایی که از خلال نظام نشانه‌ای خاص، همچون تاج دوازده ترک سرخ و نماد دوازده امام، به صورت بصری و عملی نیز تجلی می‌یافت (Mathee, ۲۰۱۲: ۷۵). با اندیشه‌های سیاسی برآمده از دیدگاه‌های اتصال صفویه به انقلاب صاحب‌الامر و مهدی‌گرایی و پیش‌گویی ظهور صفویان توسط علمایی چون مجلسی، علمای شیعه آن دوره مخالفت با سلاطین صفوی را نامشروع و مخالف دین و شرع دانستند (کمره‌ای، نسخهٔ خطی، برگ ۲۲۹؛ سبزواری، ۱۳۷۷: ۶۶؛ ناجی، نسخهٔ خطی، رساله سلطنت، برگ ۲۵)؛ به‌طوری که محمدباقر مجلسی بنا به تحمیل وضع زمانی، معاشرت با امرا را واجب می‌شمرد (مجلسی، بی‌تا: ج ۱/ ۱۴۹ و ۱۵۰). در این نمونه‌ها، دال «نیابت و سیادت» به‌صورت عملیاتی، هژمونی معنایی و مشروعیت‌بخشی را از طریق بازتعریف نقش خاندان پیامبر در قدرت سیاسی مذهبی محقق ساخت.

«نیابت و سیادت» در منظومه سلطنت صفوی، نه تنها نشانه مشروعیت بخش مذهبی بلکه به عنوان استراتژی گفتمانی در بازتوزیع قدرت و تثبیت هژمونی دیده می‌شود. چنانکه مزاولی اشاره می‌کند، «اشاره بر ذریه علوی شیخ صفی» از جمله ساختارهایی است که مورخان درباری صفوی به دستور شاهان در تألیفات خود گنجانده‌اند تا مشروعیت سلسله صفوی را بر پایه نسبیّت به خاندان پیامبر تقویت کنند (مزاولی، ۱۳۸۸: ۱۲۲). این سیاست گفتمانی نشان‌دهنده تولید معنا در خدمت تثبیت قدرت است که به بازتعریف «نیابت و سیادت» در خدمت حاکمیت انجامید.

بر همین اساس، برخلاف ادعای مستقیم میراثداری پیامبر، صفویان «حکومت به نیابت از امام غلیب» را اعلام می‌کردند (۶: ۱۹۸۰، Amir Arjomand)؛ ادعایی که هژمونی معنایی را از طریق واسطه‌سازی دینی بر ساختار سیاسی حاکم برقرار می‌ساخت. شیوه‌های مورد استفاده در این پروژه گفتمانی، «غیراستدلالی و غیرعقلانی» بوده و مبتنی بر «ادعای مکاشفات و وجد و ذوقیات» است که گهگاه با «آیات قرآن و احادیث و ادعاهای تاریخی مبهم» ترکیب می‌شدند تا پیوندی مستقیم میان خاندان سلطنتی صفوی، خاندان پیامبر و حتی ایران باستان برقرار شود.

یکی از نمونه‌های برجسته این بازتولید معنایی، ادعای شاه اسماعیل در خصوص ازدواج دختر یزدگرد با امام حسین؛ بود که پیش‌تر به آن اشاره شد. این ادعا به عنوان نمونه‌ای شاخص از «بازمفصل‌بندی» گفتمانی نشان می‌دهد که چگونه خاندان صفوی، با تلفیق اسطوره و تاریخ‌نگاری، «نیابت و سیادت» را به صورت ابزار مشروعیت‌بخشی به سلطنت بازتعریف کرده و نقش فقاقت را در سایه سلطنت برجسته می‌کرد. پس منابعی چون «عالم آرای صفوی»، به عنوان یک متن درباری و تألیفی دوره صفوی، نه صرفاً بازتاب‌دهنده تاریخ، بلکه ابزاری برای بازسازی گفتمان مشروعیت است که می‌تواند حامل گزاره‌های اسطوره‌ای و ایدئولوژیک باشد.

در دوره شاه عباس اول، دال نیابت و سیادت به شکل نهادی در ارتباط تنگاتنگ با فقهای شیعه به کار گرفته شد. وی با حمایت از حوزه‌های علمیه و فقهای شیعی، آنان را نمایندگان نیابت الهی و دروازه‌بانان مشروعیت سلطنت معرفی کرد. این تعامل متقابل میان نهاد سلطنت و نهاد دینی، به بازتوزیع معنا و تثبیت گفتمان هژمونیک صفوی منجر شد که در آن نیابت و سیادت، مرزهای قدرت را در جهت تحکیم سلطنت بازتعریف می‌کرد (Matthee, ۲۰۱۲: ۱۲۸). همچنین ادعای نیابت و سیادت با داعیهٔ اتصال به حکومت امام زمان (عج) کامل‌تر می‌شد. «شاه‌تھماسب معتقد بود ظهور حضرت مهدی (عج) قریب‌الوقوع است» (میلو، ۱۳۹۰: ۲۶) و در سکه‌ها نام خود را غلام امام مهدی یا غلام علی‌بن‌ابی‌طالب ضرب کرده بود و اصرار داشت سیادتش را نشان بدهد. به همین خاطر در ضرب سکه تھماسب الحسینی الموسوی را برمی‌گزید (قائینی، ۱۳۸۸: ۱۳۵).

مدعاهای «نیابت» در مقام «مرشد کامل» و هم‌وردی با رقبای صوفی‌مسلك و شیعی عمل می‌کردند و ضرورت اصلاح مشروعیت صفوی را در مهار مدعیان هم‌ردیف آشکار می‌ساختند. نمونه‌هایی مانند شورش مرشد قلی خان قزلباش (منشی ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۰۱) یا نهضت مشعشعیان (بی‌نام، ۱۳۵۰: ۱۳۶) نشان می‌دهد که دال «نیابت و سیادت» عملیاتی شد تا سلطنت و فقاہت را در برابر رقبا تقویت کند. این روند تا حدی پیش رفت که حتی شاه قوانین اسلامی را دقیقاً رعایت نمی‌کرد (ر.ک: اولثاریوس، ۱۳۶۹) و در خطابه‌های مذهبی کمتر تطابق با تعالیم مشاهده می‌شد (ر.ک: اسپانچچی، ۱۳۷۹: ج ۱)؛ زیرا دغدغهٔ اصلی، مشروع جلوه دادن ساختار شدیداً وابسته به سلسله مراتب و مرجعیت نخبگان، به‌ویژه شاه، بود.

جدول زیر نشان می‌دهد که هر دال بر اساس چه نشانه‌هایی در متن یا نمادها شناسایی شده و چگونه در گفتمان صفوی عمل کرده است:

جدول ۲: سازوکار شناسایی و تثبیت دال «نیابت و سیادت» در گفتمان صفوی،

منبع: یافته‌های پژوهش

کارکرد عملیاتی در گفتمان مسلط	شیوه شناسایی در منابع	نشانه‌های شناسایی (واژگانی / نمادین / متنی)	دال گفتمانی
<ul style="list-style-type: none"> <li>- واسطه‌سازی میان سلطنت و فقاقت؛</li> <li>- تثبیت مشروعیت سلطنت از طریق اتصال به امام غایب؛</li> <li>- حاشیه‌رانی رقبای مذهبی و صوفی‌مسلك.</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>تحلیل تکرار واژه‌ها در متون درباری (مثل <b>عالم‌آرای صفوی</b>)، اشعار شاه‌اسماعیل و روایت‌های مورخان</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- «نیابت امام غایب»؛</li> <li>- «نماینده الهی»؛</li> <li>- «حکومت به نیابت از امام»؛</li> <li>- «ارجاع به «مرشد کامل»»</li> </ul>	نیابت
<ul style="list-style-type: none"> <li>- تثبیت سلطنت با اتکا به نسب پیامبر؛</li> <li>- ایجاد بسیج اجتماعی از طریق نمادهای مذهبی - سیاسی؛</li> <li>- تقویت هژمونی معنایی در برابر اهل سنت و سایر جریان‌ها.</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- شناسایی در آثار مورخان درباری؛</li> <li>- اشارات به نسب‌نامه در منابع صفوی و تحلیل نمادهای تصویری و تشریفاتی.</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- سیادت؛</li> <li>- ادعای نسب بردن از معصومین؛</li> <li>- اشاره بر ذریه علوی شیخ صفی؛</li> <li>نمادهای بصری مانند «تاج دوازده ترک سرخ».</li> </ul>	سیادت

### ضدیت با تسنن

استحاله در مفاهیم و جایگاه اجزای گفتمان غالب می‌بایست با خالص‌سازی فضای اجتماعی و تقابل با اغیار خارج از گفتمان تشیع و سلطنت پیگیری می‌شد. از آنجاکه خصومت در تسلط گفتمان سلطنت شیعی و فقاقت همراهش اساسی بود، می‌بایست مرزهای سیاسی به‌فوریّت تأسیس می‌شدند. در همین راستا هویت و موجودیت و سلطه گفتمان شیعی و فقاقت آن ضرورتاً به تعارض و ضدیت با گفتمان اهل تسنن و خلافت عثمانی و نیز تثبیت مرزهای هویتی، تولید تمایز و انسداد دلالت‌های رقیب نیاز داشت. شناسایی این دال از رهگذر واژگانی چون «دشمن خاندان رسالت»، «لعن خلفا»، «تغییر

محراب اهل سنت» و نیز از طریق کردارهای نمادین همچون طرد علما و حذف نشانه‌های سنی در فضاهاى عمومی صورت گرفت. معیار شناسایی دال، تکرار این نشانه‌ها در متون تاریخی، احکام حکومتی و بازنمایی‌های اجتماعی - مذهبی است که در منابعی چون فسایی، خواندمیر، میرخواند و فلسفی منعکس شده است.

زمانی که شاه اسماعیل بر شروان‌شاهان مسلط شد به سپاهیان خود گفت چون مردم شروان دشمن خاندان رسالت‌اند «اموال آن‌ها نجس است، باید تمامی اموال آن‌ها را که به غارت گرفته‌اید، در آب رودخانه اندازید، تمام لشکریان اطاعت فرمایش مرشد کامل خود را کرده تمامت اموال را در آب انداختند، حتی شتر و اسب و استر را» (فسایی، ۱۳۹۲: ۹۰).

ضدیت با خلافت عثمانی با دلالت‌های تاریخی استقلال‌خواهی ایرانیان پیوند خورد و «به نیاز استقلال‌خواهی و تمایزخواهی تاریخی ایرانیان از جهان خلافت نیز کمک می‌کرد؛ چه در آن زمان به سبب غلبه دین بر ملیت، تأمین استقلال سیاسی کشور جز از طریق ایجاد استقلال مذهبی امکان‌پذیر نمی‌نمود» (فلسفی، ۱۳۹۶: ۲۸). به این ترتیب، دال «ضدیت با تسنن» با دال‌هایی چون «استقلال دینی» و «ایرانیّت» در یک زنجیره هم‌ارز گفتمانی قرار گرفت.

از همان آغاز سلطنت صفوی، این دال به شیوه‌ای عینی در فضای اجتماعی سیاسی حضور یافت. پس از استقرار شاه اسماعیل، چون خواندمیر گزارش می‌دهد که «سنيان متعبد و خوارجیان متعصب» از ترس «غازیان عظام» به «اطراف آفاق» پناه بردند (خولندمیر، ۱۳۳۰، ج ۴: ۴۶۸). هم‌زمان، حاکمیت صفوی در عمل، فضاهاى دینی را بازتعریف کرد؛ «شاه اسماعیل حکم فرمود که در مساجد و معابد، محراب اهل سنت را تغییر دهند» (میرخوانده، ۱۳۷۰: ۱۲۵-۱۲۶). این نوع بازآرایی نمادین فضا نوعی طرد گفتمانی است که از طریق حذف نشانه‌های رقیب، فضای معنایی گفتمان مسلط را تثبیت می‌کند. تبعید و طرد علما و روشنفکران اهل سنت نیز یکی از نمودهای مادی این دال

شناور بود. ابن روزبهان خنجی، عالم سنی مذهب، به سبب گرایش مذهبی‌اش پس از قدرت‌گیری صفویه، ناچار به ترک اصفهان و ایران شد (مزاوی، ۱۳۸۸: ۸۳-۸۴). این وقایع، بازتاب *انسداد گفتمانی* در برابر معناهای ناهمخوان با مرکزیت تشیع صفوی است. افزون بر این، «ضدیت با تسنن» در قالب کردارهای روزمره، همچون لعن خلفای راشدین، نیز تداوم یافت و به بخشی از «وقته گفتمانی» صفویه بدل شد. طرفداران صفویه در کوچه و بازار راه می‌افتادند و همراه محقق کرکی نه تنها خلفای راشدین، بلکه به‌طور کلی سنی‌مذهبان را لعن می‌کردند. هرکس که بی‌درنگ در جواب نمی‌گفت «بیش باد و کم مباد!» خطر آن بود که در دم خونس ریخته شود (فلسفی، ۱۳۴۵: ۳۱؛ سیوری، ۱۳۸۹: ۲۷؛ Savory، ۱۹۷۲: ۶۵؛ عمید زنجانی، ۱۳۸۳: ۱۲۰-۱۲۳؛ حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۹۵-۵۹۶). این لعن‌ها صرفاً کنش‌های مذهبی نبودند؛ بلکه ابزارهای دلالت‌ساز برای حذف «دگر» بودند و زنجیره‌ای از معنا را در اطراف «تشیع دوازده‌امامی» به‌عنوان دال مرکزی گفتمان صفوی شکل می‌دادند. بدین ترتیب، «ضدیت با تسنن و خلافت عثمانی» نه تنها در تقابل با عثمانی و اهل سنت نقش ایفا کرد، بلکه به سبب نیاز به علمای شیعه و طرد صوفیان نیز شد؛ چرا که صوفیان توانایی تقابل با علمای عثمانی را به لحاظ عقیدتی و دانش و نهاد مذهبی نداشتند؛ بنابراین، این دال شناور با تسلط بر لایه‌های مختلف گفتمان صفوی، از تولید فضا تا بازتولید معنا، نقش اساسی در تثبیت سلطنت و نهاد دین در کنار همدیگر ایفا کرد.

جدول ۳. سازوکار شناسایی و تثبیت دال «ضدیت با تسنن» در گفتمان صفوی، منبع: یافته‌های پژوهش

کارکرد عملیاتی در گفتمان سلطنت-فقاہت	شیوۀ شناسایی در منابع	نشانه‌های شناسایی (واژگانی / نمادین / متنی)	دال گفتمانی
<ul style="list-style-type: none"> <li>- تثبیت مرز هویتی تشیع در تقابل با تسنن؛</li> <li>- پیوند با استقلال‌خواهی ایرانیان؛</li> <li>- طرد رقبای مذهبی و تقویت نیاز به فقها</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- روایت‌های تاریخی و متون درباری؛</li> <li>- کنش‌های نمادین (تبعید علما، طرد محراب، لعن در کوچه و بازار)</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- اموال آن‌ها نجس است؛</li> <li>- سنیان متعبد و خوارجیان متعصب؛</li> <li>- تغییر محراب اهل سنت؛</li> <li>- لعن خلفای راشدین.</li> </ul>	ضدیت با اهل تسنن

## مرشد کامل

در منظومهٔ گفتمان سلطنت صفوی، دال شناور «مرشد کامل» جایگاهی بنیادین در سازوکار مشروعیت‌بخشی به قدرت دارد. صفویان در آغاز به مثابه فرقه‌ای صوفی، با «هدایت مرشد کامل» به قدرت دست یافتند، نه صرفاً حاملان آموزه‌های تشیع امامیه. به این ترتیب، قزلباشان که زیربنای جامعه نوظهور صفوی را تشکیل می‌دادند، «شیخ‌زاده‌ای مقدس [را] به پادشاهی نیرومند مبدل» کردند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۴). این تحول به خوبی نشان می‌دهد که پیش از آنکه تشیع امامیه به ایدئولوژی رسمی دولت صفوی بدل شود، نخستین زنجیرهٔ هم‌ارزی در گفتمان صفوی حول محور «اطاعت از مرشد کامل» شکل گرفت، نه بر مبنای آموزه‌های فقهی.

«مرشد کامل» واجد تمام ویژگی‌های دال شناور بود. این دال در متون و روایت‌های تاریخی به گونه‌ای بازنمایی شد که معنای آن هرگز تثبیت نمی‌شد و میان «قداست»، «قدرت سیاسی»، «فره ایزدی» و «اطاعت مطلق» در نوسان بود. این وضعیت نشانه‌ای از میدان مبارزهٔ گفتمانی بود: دالی که در موقعیت‌های متکثر معنایی قرار می‌گیرد، همواره در معرض بازتوزیع و بازتعریف است.

ایثار برای مرشد کامل از اعتقاد مریدان به استطاعت یزدان‌گونهٔ او سرچشمه می‌گرفت. در این میان، اهل اختصاص<sup>۱</sup> حفظ جان مقتدا و روحیهٔ انقلابی صحراگردان را هم‌تراز باورهای افراطی دربارهٔ شاه‌اسماعیل قرار دادند (سفرنامه‌های ونیزیان، ۱۳۴۹: ۳۰۸). همین موضوع نشان می‌دهد که این دال در سطح زبانی و نمادین به نقطهٔ ثقل کنش سیاسی مبدل شد. برای روشن شدن فرایند شناسایی این دال در متن، می‌توان شاخص‌های زیر را به کار گرفت:

۱. گروهی محدود از نخبگان فرقهٔ صفوی که به شیخ بزرگ نزدیک بودند و مسئولیت‌های اعتقادی و حفاظتی و سیاسی مختلفی داشتند.

جدول ۴: سازوکار شناسایی و تثبیت دال «مرشد کامل» در گفتمان صفوی، منبع: یافته‌های پژوهش

شاخص تحلیلی	شواهد تاریخی/متنی	پیامد گفتمانی
برجستگی زبانی	تکرار «مرشد کامل» در روایت‌های قزلباشان و منابعی چون <i>عالم‌آرای صفوی</i> و <i>جهانگشای خاقان</i> .	تمرکز گفتمان بر اطاعت مطلق.
موقعیت در فضای تخصص	مقابله با «ناصوفی‌گری» و طرد مخالفان با خشونت.	ترسیم مرز میان «درون/بیرون» گفتمان.
هم‌نشینی با دال‌های دیگر	پیوند با «فره ایزدی»، «مهدویت» و «قداست فوق‌بشری».	تثبیت معنای مرشد به‌عنوان واسطه الهی.
بازنمایی در روایت‌ها	حلول امام علی؛ در وجود شاه صفوی.	ادغام سنت شیعی با نمادهای صوفیانه و باستانی.

بر اساس این شاخص‌ها، «مرشد کامل» در آغاز به‌منزله دالی شناور شناخته شد که می‌توانست میان معنای صوفیانه، شیعی و شاهانه حرکت کند و به همین دلیل، کارکردی هژمونیک در آغاز سلطنت صفوی پیدا کرد.

در پیوند با دیگر دال‌های زنجیره گفتمان سلطنت صفوی، باور ترکمانان به مهدویت و تطبیق آخر زمان (رویمر، ۱۳۸۵: ۴۴۳) با وضع موجود، جایگاه اسماعیل در مقام مهدی موعود (بی‌نام، ۱۳۵۰: ۴۶؛ جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۴۷-۱۵۰) را ارتقا بخشید؛ به‌حدی که نه‌تنها سجده و ستایش وی تجلی اراده الهی به شمار می‌رفت (سفرنامه‌های ونیزیان، ۱۳۴۹: ۳۰۸؛ خنجی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۲۷۲ و ۲۷۴)، بلکه قزلباشان، او را همچون خدایی می‌پرستیدند (براون، ۱۳۶۹: ۶۱)، و مخالفان مرشد را با ولع می‌خوردند (قزوینی، ۱۳۶۷: ۵؛ خطائی، ۱۳۵۷: ۱۶۷)؛ کرداری که مؤلفه‌ای درونی از تصوف صفوی بود. این عقاید به معصومیت و چشمداشت اطاعت بی‌چون‌وچرا از مرشد کامل در سراسر جامعه تعمیم می‌یافت. بر این مبنا، گستره معنوی شأن حاکم صفوی چنان گسترده بود که در روایت جهانگشای خاقان، عناصر بسیار غلیظی از حلول امام علی؛ در وجود شاه

صفوی مشخص می‌شود (بی‌نام، ۱۳۶۴: ۵۰۶-۵۰۷). اصل اطاعت مطلق از لحاظ تاریخی از دوران باستان رایج بود که از مفهوم «فره ایزدی» درباره شاهان سرچشمه می‌گرفت و نه لزوماً خصوصیات باطنی شیعه امامیه.

دال «مرشد کامل» به‌منزله کانونی از مفصل‌بندی گفتمان صفوی عمل می‌کند؛ کانونی که «معصومیت» و «اطاعت بی‌چون‌وچرا» را به سراسر عرصه اجتماعی تعمیم می‌داد. در این چارچوب، گستره معنوی شأن حاکم صفوی چنان بسط یافت که در روایت جهانگشای خاقان، نشانه‌های بارزی از «حلول امام علی؛ در وجود شاه صفوی» آشکار شد (بی‌نام، ۱۳۶۴: ۵۰۶-۵۰۷). چنین بازنمایی‌ای «مرشد کامل» را در پیوند با دال‌های دیگری چون «فره ایزدی» از سنت باستانی، به زنجیره‌ای از هم‌ارزی‌ها مفصل‌بندی می‌کرد که در آن، اطاعت مطلق نه صرفاً برآمده از خصایص باطنی شیعه امامیه، بلکه ریشه‌دار در سنت دیرینه فرمانبرداری شاهانه بود.

«اطاعت مطلق» به‌ویژه در روابط قزلباشان با شاه جلوه‌گر شد؛ به‌گونه‌ای که مخالفت با او «ناصوفی‌گری» تلقی می‌شد و مجازاتش مرگ بود. در سطح گفتمانی، چنین امر هنجاری‌ای به تثبیت موقعیت شاه در هیئت «شخصیت عرفانی و آسمانی» یاری می‌رساند (شاملو، ۱۳۷۴: ۲۶۷-۲۶۶). از همین رو، حکومت شاه‌اسماعیل را می‌توان نمونه‌ای از مفصل‌بندی موفق میان «مذهب» و «سیاست» دانست؛ جایی که شاه هم‌زمان به‌مثابه «رئیس نهاد حکومت» و «مرشد کامل» جایگاه خود را مشروعیت می‌بخشید (روملو، ۱۳۸۴: ۸۸). این معنا در منابع دیگری نیز تقویت می‌شود؛ چنان‌که وفاداری به دولت شاه و «کشته شدن در راه آن دو» (ایران و مذهب) به‌منزله سعادت معرفی می‌شد (بی‌نام، ۱۳۵۰: ۳۸۴). وقایعی مانند «قتل خلیفه‌الخلفا به دست اسماعیل دوم» نیز نشان می‌دهد که چگونه اندیشه اطاعت مطلق از شاه، در مقام مرشد کامل، به‌صورت عملی بازتولید می‌شد (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۰۲-۲۰۳). حتی توصیف‌های جهان‌بینانه شاملو از شاه‌عباس دوم، که او را در موقعیت «خورشید» ترسیم

می‌کند، نشانگر استمرار همین مفصل‌بندی است (شاملو، ۱۳۷۴: ۲۶۷).

این ترکیب «غالیانه خصوصیات صوفیانه» با «خصایص افراطی فوق‌بشری و الهی شیعیانه»، چنان در زندگی روزمره رسوب یافته بود که منابع اروپایی نیز آن را ثبت کردند؛ گزارش بازرگانی ونیزی به «عشق به این صوفی مثل خداوند» و نیز «رفتارهای حیرت‌آور سربازان در میدان جنگ» و توسل به عبارتهایی چون «اسماعیل ولی‌الله» و «فناناپذیری» اشاره دارد (۲۰۶: ۱۸۷۳، *Travels of Venetians in Persia*؛ در: سیوری، ۱۳۸۹: ۲۳؛ پناهی سمنانی، ۱۳۷۲: ۲۷). چنین دلالت‌هایی نشان می‌دهد که گفتمان صفوی، با تکیه بر دال شناور «مرشد کامل»، توانست نظام معنایی‌ای بسازد که در مقام «بیان هنجاری» بر کل میدان اجتماعی، حتی بر نهاد فقاقت، سیطره یافت.

نقطه عطف در این تغییر را می‌توان در دوران شاه تهماسب و حضور محقق کرکی دید. او با نظریه «نیابت فقها از امام» (حسینی‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۴۲؛ آرام، ۱۳۸۶: ۳۱۱) مشروعیت سلطنت را نه از دال صوفیانه مرشد کامل، بلکه از مبانی فقهی استنتاج کرد. معنای مرشد کامل در این مقطع «منجمد» شد و جای آن را دالی تازه، یعنی «فقاقت»، گرفت که موجب زنجیره‌های جدیدی از معنا و مشروعیت بود.

در عصر شاه عباس اول، این تغییر آشکارتر شد. وی به‌جای تکیه بر اقتدار فره ایزدی و مرشدیت، برای مشروعیت خود به شبکه فقها و نهادهای فقهی متکی شد و با حمایت از حوزه‌های علمیه، نهادسازی‌های گسترده و برگزاری مجالس لعن اهل سنت، عملاً نشان داد که «فقاقت» نسبت به «مرشد کامل» دست بالا را یافته است (Mathee, ۲۰۱۲: ۱۳۴). حتی منابعی مانند **تذکره الملوک** تصریح می‌کنند که شاه عباس روحانیان را در «قبضه اقتدار» نگه می‌داشت (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۹۲) و روحانیان نزدیک به خاندان را تنها به روحانیان نزدیک به خاندان سلطنت می‌سپرد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۲۲). این امر نشانه‌ای روشن

از جایگزینی تدریجی مرشدیت با سازوکارهای فقهی بود.

پیش‌تر به چالش‌های ناشی از نفوذ علما برای شاه صفوی در دوره‌های پایانی صفویه اشاره شد. در این مقطع، «مرشد کامل» دیگر کارکردی نداشت و تنها به صورت خاطره‌ای اسطوره‌ای در متون باقی مانده بود. در مقابل، فقهات به ابزار اصلی بازتوزیع معنا و مشروعیت در ساختار سیاسی بدل شد (Newman, ۲۰۰۸).

در کل، «مرشد کامل» در گفتمان صفوی نقشی دوگانه ایفا کرد: از یک‌سو در آغاز به‌عنوان دال شناوری که معنای سلطنت و سیاست را به‌واسطه تقدس صوفیانه تثبیت می‌کرد، و از سوی دیگر در طول حیات صفوی به‌تدریج به حاشیه رفت و جایش را به فقهات داد. این تحول نشان می‌دهد که دال‌های شناور در میدان مبارزه گفتمانی دائماً در معرض بازتوزیع معنا قرار دارند و سرنوشت آن‌ها بسته به اوضاع تاریخی و نیروهای هژمونیک تغییر می‌کند. مسیر این تحولات تدریجی غالباً فقهات را نشان می‌دهد که سرانجام سلطنت صفوی را از مرجعیت صوفیانه به سلطنتی فقه‌محور منتقل کرد.

## رؤیایپردازی

در چارچوب گفتمان صفوی، دال شناور «رؤیایپردازی» به‌مثابه ابزاری هژمونیک عمل می‌کرد که به‌واسطه آن، «کرامات مرشد کامل» از سطح تجربه فردی به سطح اجتماعی و سیاسی، کانونی برای بازتولید قدرت و قداست و سازوکاری نهادی برای تثبیت اقتدار خاندان صفوی ارتقا می‌یافت. در این میدان، باور مریدان به کرامات مرشد کامل با اتکا به رؤیا توجیه می‌شد و همین امر، رؤیا را به نقطه پیوند میان «مشروعیت معنوی» و «اقتدار سیاسی» بدل می‌کرد. بر این اساس، انتقال ریاست طریقت در خاندان صفوی به‌صورت موروثی، نه‌تنها از سنت صوفیانه مشروعیت می‌گرفت، بلکه با «اعتقاد به درجات معنوی

شاهان در کودکی و نوجوانی نیز به سطحی قدسی پیوند زده می‌شد.

جدول ۵: سازوکار شناسایی و تثبیت دال «رؤیاپردازی» در گفتمان صفوی، منبع: یافته‌های پژوهش

شاخص تحلیلی	شواهد تاریخی/متنی	پیامد گفتمانی
برجستگی زبانی	روایت‌های متعدد از خواب‌های شاهان در <i>عالم‌آرای صفوی</i> ، <i>جهانگشای خاقان</i> و <i>تذکره‌الملوک</i> .	رسمیت‌بخشی به تجربه فردی در سطح جمعی.
موقعیت در فضای تخصص	استفاده از رؤیا برای مشروعیت‌بخشی به جنگ‌ها و حذف مخالفان.	ترسیم مرز میان «درون» و «بیرون» گفتمان.
هم‌نشینی با دال‌های دیگر	پیوند با «قدرت شاهانه»، «تقدیر الهی»، «پیروزی».	ایجاد زنجیره هم‌ارزی میان سیاست و معنویت.
بازنمایی نهادی	<i>صفوه‌الصفاء</i> و القای دستورات پیامبر و ائمه در خواب به اجداد صفوی.	نهادینه‌سازی رؤیا به‌مثابه ابزار مشروعیت

نمونه شاخص این مفصل‌بندی، «خواب دیدن اسماعیل اول قبل از عزیمت به جنگ شروان» است. حسن بیک روملو در *احسن‌التواریخ* می‌نویسد:

«چون در خواب جمال مرتضوی بر شاه ظاهر شد و به نصرت و ظفر بشارت داد، اسماعیل به کلی دلیر گشته، با جماعت اندک خویش آهنگ میدان کرد» (روملو، ۱۳۸۴: ۵۹-۶۰).

در این روایت، رؤیا شاه را به منتخب الهی و پیروز مقدر بدل کرد و در بسیج قزلباشان و مشروعیت‌بخشی به جنگ نقش کلیدی ایفا نمود. در سطح گفتمانی، رؤیا از دالی شخصی به دالی سیاسی ارتقا یافت و در زنجیره هم‌ارزی با «پیروزی» و «اقتدار شاهانه» قرار گرفت.

در *صفوه‌الصفاء* نیز رؤیاپردازی صورت نهادی یافت: «القای دستورات در خواب توسط پیامبر و ائمه» نه تنها جایگاه معنوی اجداد صفوی را تثبیت کرد، بلکه «درجه معنویت افراد در دیدن خواب‌های مهم» به معیار مشروعیت سیاسی و اجتماعی بدل شد (آرام، ۱۳۸۶:

۱۷۲). تاریخ‌نگاری‌های رسمی صفوی نیز در صدد برآمدند که رؤیا را به سازوکاری برای «تأثیرگذاری بر احساسات مخاطب» بدل کنند. در *صفوه‌الصفاء*، ابن بزاز تصریح می‌کند که «چون شیخ صفی در خواب رسول خدا را دید و از او بشارت گرفت، در میان مریدانش شأنی یافت که هیچ‌کس را نبود» (ابن بزاز، ۱۳۷۳: ۲۱۴).

رؤیاهای شاه تهماسب و شاه عباس نیز در این چارچوب معنا یافتند. منابع رسمی و گزارش‌های اروپایی تصریح کرده‌اند که این پادشاهان در بزنگاه‌های سیاسی و نظامی، مانند اصلاحات نظامی یا تنظیم مناسبات خارجی، خواب‌هایی می‌دیدند که به‌عنوان نشانه‌ای از «هدایت الهی» بازنمایی می‌شدند (Savory, 2007; Babayan, 2002; Newman, 2009). چنین مفصل‌بندی‌ای در دیگر متون نیز ادامه یافت. در *عالم آرای عباسی*، اسکندر بیگ منشی، خواب شاه عباس را در آستانه اصلاحات نظامی بازگو کرد: «چون در خواب حضرت امیر را دید که به وی فرمود لشکر را به ترتیب نو آراسته کن، چون بیدار شد بی‌درنگ بدان مشغول گشت» (منشی، ۱۳۵۰: ج ۱، ۲۱۴). این نقل قول، نقش رؤیا را در بازتعریف عمل سیاسی آشکار می‌کند.

رؤیایپردازی در این بافت به‌منزله «دال شناور» عمل می‌کند که توانایی دارد دلالت‌های متکثر، از «مشروعیت مذهبی» تا «اقتدار سیاسی»، را در زنجیره‌ای هم‌ارز گرد هم آورد. همین سبب شد که «مسائل مهم سیاسی و نظامی و فکری از طریق خواب‌دیدن‌های پادشاهان» حل و فصل شود. در *خلاصه‌التواریخ* واله اصفهانی، رؤیای شاه‌تهماسب نقل می‌شود که «در خواب حضرت امام زمان  $\text{ع}$  او را به صبر در برابر دشمنان و تقویت بنیاد شرع انور توصیه فرمود» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۹۵). به تعبیر یکی از مورخان درباری، «اگر شاهان صفوی در خواب چیزی دیدندی، آن را همچون وحی منزل دانستی و بر آن اساس حکم راندندی» (جنابدی، ۱۳۷۸: ۱۲۸). این بیان نشان می‌دهد که رؤیایپردازی به سطحی از «فداست سیاسی» ارتقا یافت که در آن، مرز میان تجربه باطنی و عمل حکومتی

محو می‌شد.

این مسئله را می‌توان در سه نمونه تاریخی زیر نیز مشاهده کرد:

◀ **خواب اسماعیل اول پیش از جنگ شروان:** این خواب، شاه را به منزلهٔ منتخب الهی و پیروز مقدر نشان داد و برای بسیج قزلباشان و مشروعیت‌بخشی به جنگ نقش کلیدی ایفا کرد (خواندمیر، ۱۳۳۰؛ روملو، ۱۳۸۴).

◀ **صفوه‌الصفاء و القای دستورات در خواب:** رؤیا در این متن به ابزاری نهادی برای پیوندزدن اقتدار معنوی پیامبر و ائمه با خاندان صفوی تبدیل شد (صفوه‌الصفاء، نقل در آرام، ۱۳۸۶).

◀ **رؤیاهای شاه‌طهماسب و شاه‌عباس:** در منابعی چون **تذکره‌الملوک** و گزارش‌های اروپاییان، خواب‌های این پادشاهان در بزنگاه‌های سیاسی (مانند اصلاحات نظامی و مناسبات خارجی) به‌عنوان نشانه‌ای از «هدایت الهی» روایت شده است (Newman, ۲۰۰۹; Babayan, ۲۰۰۲; Savory, ۲۰۰۷).

هرچند رؤیاپردازی در آغاز نقشی کلیدی در مشروعیت‌بخشی به سلطنت صفوی داشت، اما به تدریج و با غلبهٔ فقاہت به حاشیه رانده شد. در عصر شاه تهماسب و سپس شاه عباس، محقق کرکی و دیگر فقها با تکیه بر فتاوا و قواعد فقهی توانستند مشروعیت سلطنت را از قلمرو رؤیاها و کرامات به عرصهٔ فقه منتقل کنند (حسینی‌زاده، ۱۳۷۹؛ Newman, ۲۰۰۸). این تغییر گفتمانی نشان می‌دهد که «رؤیاپردازی» به‌عنوان یک دال شناور، سرانجام در برابر نیازهای نهادی دولت و اقتدار فقها از مرکزیت کنار رفت. در دورهٔ شاه سلطان‌حسین، رؤیا دیگر نقش اصلی در تصمیم‌گیری نداشت؛ بلکه فقها با ابزار اجتهاد و احکام شرعی، مسیر سیاست و جامعه را تعیین می‌کردند (Babayan, ۲۰۰۲: ۲۱۹). رؤیاپردازی در گفتمان صفوی ابزاری هژمونیک بود که توانست معنویت صوفیانه را به سیاست و سلطنت پیوند زند؛ اما به تدریج جایش را به فقاہت داد، زیرا رؤیا

نمی‌توانست در بلندمدت پاسخ‌گوی نیازهای نهادی دولت باشد. معنای رؤیایپردازی در جریان مبارزه گفتمانی «منجمد» و به حاشیه رانده شد و جای آن را دالی گرفت که قابلیت بازتولید قدرت در سطح نهادی را داشت: فقاہت.

## تأویل‌گرایی

در منطق گفتمان صفوی، «تأویل‌گرایی» نقشی محوری در بازنمایی «وحدت آسمانی و برحق حکومت» ایفا می‌کرد. این دال، با اتصال به رؤیایگرایی، به سازوکار پیوند اقتدار سیاسی صفویان با «مشیت خداوند» مبدل شد و از سطح صرفاً سیاسی به سطحی قدسی و تقدیری ارتقا یافت. رؤیایگرایی به تأویل‌گرایی در رویدادهای تاریخی و آیات قرآن و احادیث نیاز داشت تا نوعی «وحدت آسمانی و برحق حکومت» صفویان، با تکیه بر مشیت خداوند، بازنمایی شود. این تأویل‌گرایی در عین حال یکی از حلقه‌های مشترک میان صوفیه و غالیان شیعی بود که، به تعبیر اشعری قمی، «اهمیت تمسک به رستگاری از راه معانی باطنی» را نشان می‌داد (اشعری قمی، ۱۳۷۱: ۱۵۹). چنین رویکردی با بازتفسیر نصوص دینی، ظرفیت ایجاد «زنجیره‌های هم‌ارزی» جدید برای تقویت هژمونی گفتمان صفوی در برابر رقیبان، از جمله فقها، را داشت.

در متن **لب‌التواریخ** تأکید شده که مشروعیت دینی صفویه بر مبنای تأویل آیات قرآن و تقدیرگرایی مذهبی استوار است (آرام، ۱۳۸۶: ۳۳۴-۳۳۵). این نشان می‌دهد که تأویل‌گرایی در مقام «سازوکار گفتمانی و سیاسی»، به مفصل‌بندی مجدد عناصر سرگردان در میدان قدرت کمک می‌کرد و آن‌ها را به خدمت «موعودگرایی شاهان صفوی» درمی‌آورد که در سه نمونه تاریخی زیر می‌توان ردپایی از آن‌ها را ملاحظه کرد:

«تأویل آیات در صفوه‌الصفاء: کرامات شیخ صفی و سلسله‌مراتب قدسی خاندان صفوی از رهگذر تأویل آیات قرآن مشروعیت یافت (۶۷-۶۸: Babayan, ۲۰۰۲).

«استفاده شاه‌اسماعیل اول از تأویل‌گرایی در اشعار ترکی (خطایی): او با بهره‌گیری از تأویل آیات و احادیث، هویت خویش را به‌عنوان «ظل‌الله» و «مهدی‌گونگی» تثبیت کرد (Newman, ۲۰۰۹: ۵۳-۵۵).

«تقدیرگرایی و تأویل سیاسی در عهد شاه‌طهماسب: در سیاست‌نامه‌ها و مکاتبات رسمی، تأویل‌گرایی ابزار اصلی برای تبیین شکست‌ها و پیروزی‌ها به‌عنوان «خواست خداوند» بود و از این رهگذر، اقتدار سلطنتی را فراتر از نقد انسانی جلوه داد (Arjomand, ۱۹۸۴: ۱۰۹-۱۱۳; Savory, ۲۰۰۷: ۹۸-۱۰۲).

به‌این ترتیب، «تأویل‌گرایی» در گفتمان سلطنت صفوی کارکردی فراتر از تفسیر صرف داشت و به‌منزله سازوکاری هژمونیک برای مشروعیت‌بخشی به سلطنت و قدسی‌سازی آن عمل می‌کرد. این دال شناور توانست عناصر معنایی سرگردان را در زنجیره‌های هم‌ارزی سلطنت جذب کرده و مانع تصرف آن‌ها توسط گفتمان‌های رقیب شود. باین‌حال، اثرگذاری کامل آن در چارچوب گفتمان صفوی منوط به تعامل با دیگر دال‌ها بود. از جمله مهم‌ترین این دال‌ها، «موعودگرایی و تقدیرگرایی» بود که معنای سلطنت را به افقی فراتاریخی و آخرالزمانی گره می‌زد و شاه صفوی را به‌مثابه مظهر تقدیر الهی و رهبر موعود بازنمایی می‌کرد. بررسی دال «موعودگرایی و تقدیرگرایی» در ادامه، نشان خواهد داد که چگونه این منطق، بنیان‌های گفتمان سلطنت صفوی را تقویت و تثبیت می‌کرد.

### موعودگرایی و تقدیرگرایی:

دال شناور «موعودگرایی و تقدیرگرایی» نقش کلیدی در مشروعیت‌بخشی به شاه و تثبیت هژمونی سلطنت ایفا می‌کرد. موعودگرایی، که در برخی فرقه‌های غالی مانند اسماعیلیان و مشعشعیان دچار افراط شده بود، در گفتمان صفوی از رهگذر رؤیاپردازی و تأویل، به ابزار بازنمایی «وحدت آسمانی و برحق حکومت» بدل شد. غلات شیعه و

فرقه‌های صوفیه نیز با ارتقای سران خود به مقام اولیا و اوصیا و واگذاری وظیفه تجدید دین به مشایخ، زمینه‌های فرهنگی پذیرش موعودگرایی را فراهم می‌کردند.

عبدی‌بیک شیرازی با تبیین وقایع حکومت شاه‌اسماعیل و تشبیه استقبال ایل استاجلو از او به استقبال مردم مدینه از پیامبر، بر این معنا تأکید می‌کند: «گویی زمان ظهور دیگری فرا رسیده است» (شیرازی، ۱۳۶۹: ۲۷ و ۳۳۶). احمد غفاری نیز در شرح تولد شاه‌اسماعیل همین نگرش را بازتاب می‌دهد (آرام، ۱۳۸۶: ۲۵۴). این نمونه‌ها نشان می‌دهند که موعودگرایی توانایی مفصل‌بندی عناصر معنایی سرگردان را در زنجیره‌های هم‌ارزی سلطنت دارد و مشروعیت الهی شاه را بازتولید می‌کند.

این نمونه‌های تاریخی، در متون صفوی غالباً در قالب توصیف و بازنمایی سنتی عرضه شده‌اند و کمتر به سازوکار رقابت گفتمانی پرداخته‌اند که می‌توان آن را در میدان آنتاگونسم درک کرد: موعودگرایی از طریق جذب دال‌هایی چون «ظهور»، «پیروزی مقدر» و «تقدیر الهی»، هویت صفویان را در تقابل با خلافت عثمانی و سلطنت‌های رقیب تثبیت کرد.

تقدیرگرایی به‌عنوان بُعد دیگر این دال‌شناور، پیونددهنده عناصر دینی و صوفیانه بود و قادر بود وحدت تاریخی، سیاسی و اجتماعی را بازتولید کند. در گفتمان صفوی، «توفیقات و شکست‌های شاهان صفوی» از طریق تقدیر تبیین می‌شد؛ **جهانگشای خاقان** شکست چالدران را به‌منظور جلوگیری از انحراف فکری قزلباشان ساده‌لوح، «مقدر» می‌داند (آرام، ۱۳۸۶: ۲۷۴). همین نگاه را اسکندریک ترکمان درباره سلطنت شاه‌عباس اول ادامه داده و پیروزی‌های شاه را «موهبت ایزدی و تقدیر محتوم» می‌نامد (ترکمان، ۱۳۸۲: ج ۲، ص ۴۱). در خلاصه‌التواریخ نیز سلطنت شاه‌عباس اول، محمدخدابنده و اسماعیل به تقدیر الهی مستند است: «خداوند، ایشان را به سلطنت برگزید و فرمانروایی را در لوح محفوظ مقرر ساخت» (قمی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۶۶۱ و ۶۱۵ و ۸۵۸-۸۵۹). در عالم‌آرای صفوی آمده است:

«مردم استاجلو چون روی مبارک حضرت خاقان را بدیدند، بر زمین بوسه دادند و گفتند که این ساعت، زمان ظهور موعود است» (بی‌نام، ۱۳۵۰: ۴۶). همچنین در جهانگشای خاقان درباره شکست چالدران تصریح شده است: «این واقعه به تقدیر الهی بود تا قزلباشان را از غرور و ضلالت برهاند» (بی‌نام، ۱۳۶۴: ۲۷۴).

در طول حیات سیاسی سلسله صفوی، گذر زمان موجب تغییراتی در کم‌وکیف تقدیرگرایی صفوی شد. به‌ویژه پس از شاه‌عباس اول، از غلظت تقدیرگرایی صوفیانه کاسته شد و بر غلظت تقدیرگرایی مذهبی و دینی و حتی نوعی واقع‌گرایی افزوده شد (آرام، ۱۳۸۶: ۲۹۱-۲۷۴). این تغییرات، به‌ویژه در متون اسکندریک، نشان می‌دهد که خرده‌گفتمان فقاقت توانست بخش مهمی از میدان معنایی سلطنت را به نفع خود بازسازی کند. نمونه‌های مربوط به استقبال ایل استاجلو از شاه‌اسماعیل، تولد شاه‌اسماعیل و تقدیر و شکست‌ها در جهانگشای خاقان، که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، سه نمونه از عملکرد دال «موعودگرایی و تقدیرگرایی» در چارچوب گفتمان سلطنت صفوی بودند که دسترسی و اعتبار آن در قیاس با سایر گفتمان‌ها برای مردمان عادی و کارگزاران سیاسی را برجسته می‌ساخت.

جدول ۶: سازوکار شناسایی و تثبیت دال «موعودگرایی و تقدیرگرایی»، منبع: یافته‌های پژوهش

دوره	شاخص‌های موعودگرایی	جلوه‌های تقدیرگرایی	معنای گفتمانی
شاه‌اسماعیل اول	- استقبال ایل استاجلو به‌مثابه «ظهور» - تأکید بر کرامات کودکی	تبیین پیروزی‌ها و شکست‌ها به تقدیر.	مشروعیت قدسی و فره ایزدی.
شاه تهماسب	استمرار رؤیاها و خواب‌های مذهبی	شکست‌ها به تقدیر محتوم نسبت داده می‌شود.	تلفیق موعودگرایی با صبغه دینی.
شاه‌عباس اول	تأکید کمتر بر کرامات صوفیانه.	برجستگی تقدیر الهی و اراده خداوند.	غلبه فقاقت بر خوانش صوفیانه.
دوره‌های متأخر	تضعیف باورهای موعودگرایانه	تقدیرگرایی واقع‌گرایانه در چارچوب فقه.	سلطنت مشروع اما زمینی

## ضدیت با صوفیان صفوی

دال «ضدیت با صوفیان صفوی» در گفتمان سلطنت صفوی به منزله ابزاری هژمونیک برای بازتوزیع معنا و تثبیت اقتدار شاه عمل می‌کرد. پس از شاه‌تهماسب، بحران در خاندان صفوی به گردن‌کشی قزلباشان و ناکارآمدی شاهان صفوی منجر شد که بحران هویت و بقا را در قدرت سیاسی به بار آورد. در این چارچوب، شاه‌عباس کوشید مفصل‌بندی گفتمانی و عمل سیاسی را به چارچوبی برای تثبیت قدرت خود و حفظ صفویه تبدیل کند.

ضرورت مقابله با قزلباشان نه صرفاً از نیاز گفتمانی، بلکه از تقویت پیوند شاه‌اسماعیل و صوفیان قزلباش و تبدیل آنان به تهدید برای بقای صفویه سرچشمه می‌گرفت. در سال‌های ابتدایی استقرار حکومت صفویه، «ایران به مملکت قزلباش معروف گردید» (باستانی پاریزی، ۱۳۵۷: ۲۷). سختگیری‌های مذهبی و خودسری‌های بی‌حد قزلباش‌ها، در زمان شاه‌اسماعیل، علاوه بر مهاجرت صوفیان، باعث حذف فیزیکی شماری از صوفیانی ناهماهنگ با آرمان‌های مذهبی صفوی شد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۳۰-۴۷). علت قلع‌وقمع صوفیان ناراضی این بود که «غلو قزلباشان رفته‌رفته هم‌سنگ تصوف شمرده شد و این هم‌سنگی، صوفیان را وادار کرد تا انحلال تصوف را تشویق کند» (قرقلو، ۱۳۸۳: ۶۹۲). نباید از نظر دور داشت که رأی عملی امامیه در باب غالی‌گری صوفیان نیز در این ماجرا بی‌تأثیر نبود (صفا، ۱۳۶۲: ۲۰۱/۵؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۲۲۴) که مغایرت‌های گفتمانی شدیدی با صوفیان داشت؛ به‌خصوص درباره غالی‌گری که کفر و تجاوز به ساحت احدیت تلقی می‌شد.

نیازهای دولت صفویان پیش و پس از تشکیل دولت با هم متمایز بود. آن‌ها قبل از تشکیل حکومت نیازمند نیرویی جنگی بودند و قزلباشان بهترین گزینه بودند. بعد از تشکیل دولت نیز قزلباش‌ها با سرکوب مدعیان محلی توانستند حاکمیت صوفیان را مستقر

سازند (سیوری، ۱۳۸۳: ۲۲ و ۳۲). ولی در ادامه، فضایی آرام‌تر نیاز بود تا عناصر دارای تجربه و دانش مملکتداری جامعه و حکومت را سامان دهند.

فاصله‌گیری حاکمان صفوی از مریدان صوفی مسلک، بخشی از واکنش به تندروری‌ها و سوءاستفاده برخی صوفیان از تعالیم تصوف بود که می‌توانست استقلال و مشروعیت شاه را تهدید کند. شاه‌اسماعیل یکم برای مقابله با این چالش، اقداماتی به‌منظور تحدید نفوذ قزلباش‌ها انجام داد که پیش‌درآمد اقدامات شاه‌عباس در بازتفسیری مجدد گفتمان سلطنت صفوی محسوب می‌شوند (سیوری، ۱۳۸۹: ۴۸-۴۹). این اقدامات به بازتثبیت جایگاه فقاقت و کاهش نفوذ صوفیان کمک کردند.

سلطنت صفوی به‌عنوان یک میدان گفتمانی، از عنصر مطلقیت قدرت شاه بهره می‌برد؛ شاه رأس ساختار اجرایی بود و از نظر نظری تجلی زنده الوهیت و سایه خدا بر زمین محسوب می‌شد (سیوری، ۱۳۸۹: ۳۲). هر گونه کاستی‌های شاه، مشروعیت او را به‌عنوان نماینده امامان یا مهدی (عج) خدشه‌دار نمی‌کرد. در این بستر، ضدیت با صوفیان بیشتر به‌منزله مکانیزمی برای کنترل معنای وفاداری و «ناصوفی‌گری» عمل می‌کرد و به شاه امکان می‌داد وفاداری مطلق صوفیان را به شخص خود جلب کند. با وجود این محدودیت‌ها، وقتۀ صوفیلنه هرگز به‌طور کامل از میدان گفتمان رلنده نشد و همواره به‌صورت انتخابی و موقعیتی استفاده می‌شد؛ از جمله حفظ مقام مرشدی کامل و ریاست طریقت به ارث در خاندان صفوی و تلاش برای ادغام صوفیان در ساختار اداری که در عمل موفقیت کامل نداشت (میرزا اسماعیل، ۱۳۶۸: ۱۰۳-۱۰۴). این نشان می‌دهد که ضدیت با صوفیان نه به‌معنای حذف کامل، بلکه به‌منزله بازتفسیر هژمونیک بود که معنای صوفی‌گری را در خدمت اقتدار شاه قرار می‌داد.

این دال در منظومۀ گفتمانی سلطنت صفوی به شکل‌های مختلفی در طول حیات سلسله بازنمایی می‌شد که از جمله می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

◀ **تحدید قدرت و نفوذ قزلباش‌ها توسط شاه‌اسماعیل یکم:** اقدامات شاه برای کاهش قدرت قزلباش‌ها، بازتوزیع معنای وفاداری صوفیان به نفع سلطنت را تسهیل کرد (سیوری، ۱۳۸۹: ۴۸-۴۹).

◀ **بازسازی معنای «ناصوفی‌گری» در دوران شاه‌عباس اول:** اطاعت نکردن از دستورات مرشد کامل معادل خیانت به شاه تعبیر شد و صوفی‌گری به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی و وفاداری مطلق شاه بدل شد (سیوری، ۱۳۸۹: ۲۳۴-۲۳۵).

◀ **تداوم مقام مرشدی کامل و ریاست طریقت در خاندان صفوی:** علی‌رغم محدودیت‌ها و تلاش برای ادغام صوفیان در ساختار اداری، مقام صوفیان حفظ شد و همچنان در خدمت تثبیت سلطنت و بازتولید هژمونی گفتمان عمل می‌کرد (میرزا اسماعیل، ۱۳۶۸: ۱۰۳-۱۰۴).

علامه مجلسی، فقیه برجسته نزدیک به دربار صفوی و ضد تصوف، در بیان صوفی واقعی می‌گوید: «این جماعت زبده مردمند و لکن چون در هر سلسله جمعی داخل می‌شود که آن‌ها را ضایع می‌کنند و در هر فرقه از سنی و شیعه و زیدی و صاحب مذاهب باطله می‌باشند تمیز میان آن‌ها باید کرد، چنانکه علما که اشرف مردمند میان ایشان بدترن خلق می‌باشند .... همچنین میان صوفیه سنی و شیعه و ملحد است. ... دوم آنکه صوفیه شیعه همیشه علم و عمل و ظاهر و باطن را با یکدیگر جمع می‌کرده‌اند ... و باید دانست که آن‌ها که تصوف را عموماً نفی می‌کنند از بی‌بصریتی ایشان است که فرق نکرده‌اند میان صوفیه شیعه و صوفیه اهل سنت، چون اطوار و عقاید ناشایست از آن‌ها دیده و شنیده‌اند و گمان می‌کنند که همه چنین‌اند» (معصوم‌علیشاه، بی‌تا: ۲۸۱، ۲۸۲ و ۲۸۴).

به این ترتیب، دال شناور «ضدیت با صوفیان صفوی» نشان می‌دهد که سلطنت صفوی با بازتفسیر هژمونیک معنای صوفی‌گری و کنترل وفاداری مریدان، توانست همزمان اقتدار مطلق شاه را حفظ کند و محدودیت‌های عملی قدرت خود را هدیریت نماید. این دال،

علاوه بر تثبیت جایگاه سلطنت در میدان گفتمان، زمینه را برای بررسی بعدی فراهم می‌کند؛ بررسی چگونگی «حفظ موقعیت سلطنت در شیوه زندگی» نشان خواهد داد که چگونه این بازتفسیرهای معنایی، به شکل‌گیری رفتارها، مناسک و شیوه‌های روزمره سلطنتی منجر شد و سلطه گفتمان را در عرصه عملی نیز مستحکم ساخت.

### حفظ موقعیت سلطنت در شیوه زندگی

دال شناور «حفظ موقعیت سلطنت در شیوه زندگی» کارکردی کلیدی برای تثبیت هژمونی شاهان صفوی داشت. این دال، فراتر از مشروعیت نظری و مطلقیت قدرت، به ابزاری عملی برای کنترل میدان گفتمانی و مدیریت تعامل میان شاه، علما و دیگر گروه‌های اجتماعی تبدیل شد. تقویت جایگاه علما هرگز به حکومت فقها منتج نشد؛ زیرا شاهان صفوی، حتی در مواجهه با نفوذ معنوی و اجتماعی علما، از شیوه‌های زندگی و اقدامات میدانی بهره می‌بردند که گاه با وقته فقاقت مغایرت داشت.

شاه‌عباس اول نمونه برجسته‌ای از این منطق بود. او با اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و با به‌کارگیری مهاجران، غلامان گرجی، چرکسی و ارمنی، ساختار قبیله‌ای سستی را براندازی و شیوه زندگی شهری را تقویت کرد (آرام، ۱۳۸۶: ۳۱۸-۳۱۹). ایجاد محله‌های جدید، رونق تجارت و صنعت و تنوع فرهنگی ناشی از این اقدامات، بخشی از بازتوزیع معنای سلطنت بود که قدرت شاه را در میدان اجتماعی و اقتصادی افزایش می‌داد و استقلال عملی فقاقت را محدود می‌کرد.

این دال همچنین بر عرصه‌های فرهنگی و هنری تأثیر گذاشت. نمونه‌های زیر نشان‌گر تأثیر این موضوع بر تداوم چیرگی سلطنت در زندگی سیاسی ایرانیان بودند:

◀ اصلاحات شاه‌عباس اول و به‌کارگیری غلامان گرجی، چرکسی و ارمنی: این

اقدامات موجب تغییر بافت جمعیتی، تقویت شیوه زندگی شهری و کاهش نفوذ

قزلباشان شد (آرام، ۱۳۸۶: ۳۱۸-۳۱۹).

◀ گسترش آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی اقلیت‌های مذهبی: حفظ این آزادی‌ها تحت فرمان شاه، بدون توجه به خواسته‌های احتمالی برخی علما، بازتوزیع معنای قدرت و نفوذ سلطنت در زندگی عمومی را نشان می‌دهد (آرام، ۱۳۸۶: ۳۱۸-۳۱۹).

◀ رونق هنرهای دیداری و شنیداری مانند نقاشی: در دوران شاه‌عباس اول و دوم و سلطان‌حسین، استمرار هژمونی سلطنت موجب کاهش نفوذ فقاقت بر عرصه فرهنگی شد و استقلال عملی شاهان در انتخاب سبک زندگی و سلايق شخصی آن‌ها حفظ گردید (رويمر، ۱۳۸۰: ۸۸ و ۱۱۶ و ۱۲۶).

به این ترتیب، «حفظ موقعیت سلطنت در شیوه زندگی» نشان می‌دهد که سلطنت صفوی توانست هژمونی خود را در میدان عملی و فرهنگی نیز مستحکم کند. این دال، با بازتوزیع معنای قدرت در عرصه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، جایگاه عملی و نمادین شاهان را تقویت نمود و زمینه را برای تثبیت سلطنت در سبک زندگی و مناسک روزمره فراهم ساخت. این بازتوزیع‌ها و شیوه‌های عملی، استمرار هژمونی سلطنت را در رفتارها، تشریفات و آداب زندگی روزمره شاهان صفوی تضمین کرد.

## نتیجه‌گیری

این پژوهش با واکاوی تحول گفتمان رسمی سیاست در عصر صفوی نشان می‌دهد که رابطه میان تصوف بنیادین سلسله صفوی و نهاد فقاقت در حال ظهور، رابطه‌ای پویا، پیچیده و گاه تنش‌آلود بود. یافته‌های این تحقیق حاکی از یک **جلبه‌جایی تدریجی و نه کامل** است که در آن فقاقت موفق شد جایگاه خود را به‌عنوان یک نهاد معتبر در قلمرو سیاسی اجتماعی تقویت کند؛ اما در نهایت نتوانست به‌عنوان **گفتمان هژمون** جایگزین

گفتمان مبتنی بر "تصوف سیاسی" و "مرشدیت" سلطان-مرشد شود. گفتمان مسلط «سلطنت صفوی» با بازمفصل‌بندی دال‌های شناور و مدیریت رقبا، ساختار خود را حفظ کرد، حال آنکه سهم عناصر تشکیل‌دهنده‌اش—به‌ویژه سهم تصوف و فقهت—جابه‌جا شد.

تمایزی بین دو گزاره «تقویت موقعیت در ساختار قدرت» و «تبدیل شدن به گفتمان هژمون» نشان می‌دهد که فقهت هرگز به گفتمان هژمون حاکم بر دستگاه صفوی تبدیل نشد. گفتمان هژمون در این دوره، همان گفتمان "سلطنت صوفیانه" بود که شخص شاه را "مرشد کامل" و سایه خدا بر زمین می‌دانست و مشروعیت او را از نسب عرفانی و کارکردهای فرهمندانهاش استخراج می‌کرد. در مقابل، این ادعا که «فقهت موقعیت سیاسی اجتماعی خود را تقویت کرد» به فرآیندی متفاوت و مهم اشاره دارد: فقها و نهادهای فقهی به تدریج توانستند خود را به‌عنوان بازیگرانی ضروری در درون ساختار موجود سلطنت تثبیت کنند. آنان با عهده‌داری مناصبی چون "شیخ الاسلامی"، قضاوت، و ارائه مشروعیت ثانویه مبتنی بر شریعت، به تدریج در بدنه حکومت نفوذ کردند و نقش مشروعیت‌بخشی مکمل، و گاه رقیب، را برای سلطنت ایفا کردند. بنابراین، تقویت موقعیت فقهت به معنای تسلط آن بر گفتمان حاکم نبود، بلکه به معنای هم‌نشینی و ادغام در ساختار سلطنت موجود، بدون تغییر بنیادین در مبانی مشروعیت بخش اصلی آن بود.

شواهد تاریخی این تمایز را تأیید می‌کنند. از یک‌سو، اقدامات سلاطینی مانند شاه تهماسب یکم در ترویج فقه شیعه و به‌کارگیری فقها، و سیاست‌های شاه سلطان حسین در وابستگی بیشتر به علمای دین، همگی مؤید تقویت نهاد فقهت است. با این حال، حتی در اوج نفوذ فقها، شاه همچنان در رأس هرم قدرت به‌عنوان "قطب" و "مرشد" باقی ماند.

عمل سیاسی سلطان صفوی، اگرچه در ظاهر ممکن بود به سمت فقهات گرایش یابد، اما نهایتاً در خدمت حفظ و تقویت همان گفتمان عرفانی سیاسی اولیه بود. فقهات به ابزاری در دستان سلطنت تبدیل شد تا در مقاطع خاصی، مانند مقابله با عثمانی سنی یا مدیریت جامعه، از آن بهره ببرد، نه این که خود، بنیان و چارچوب حاکمیت را تعریف کند. در نتیجه، می‌توان ادعا کرد که تحول گفتمان رسمی در عصر صفوی نه "جایگزینی" ساده، بلکه تغییر در توازن قوا و یک هم‌زیستی پیچیده بود. گفتمان تصوف سیاسی به‌عنوان گفتمان هژمون باقی ماند؛ حال آنکه گفتمان فقهات به‌عنوان گفتمان رقیب و قدرتمند، موقعیت خود را در درون این ساختار به‌شدت تقویت کرد و زمینه‌ساز تحولات آینده در تاریخ ایران شد. جایگاه سیاسی فقهات مستقیماً بر عمل سیاسی حاکمان صفوی متکی بود و تثبیت آن، نه از طریق جایگزینی گفتمان مسلط، بلکه از طریق هم‌نشینی و ادغام در ساختار سلطنت موجود محقق شد. بنابراین، تحول گفتمان رسمی در عصر صفوی، نه یک دگرگونی بنیادین، که یک بازمفصل‌بندی درونی بود که در آن فقهات موقعیت خود را به‌عنوان بازیگری قدرتمند—ولی نه هژمون—در سایه سلطنت صوفیانه تثبیت نمود. فهم این تمایز کلیدی بین تثبیت در ساختار قدرت و هژمونی گفتمانی برای درک دقیق پویایی‌های سیاسی مذهبی ایران عصر صفوی ضروری است.

## فهرست منابع

- ابن بزاز، شمس‌الدین، (۱۳۷۳)، *صفوه‌الصفاء*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: مصحح. احمد پاشا، فریدون بیک، (۱۲۷۴ق)، *منشآت السلاطین*، استانبول.
- آرام، محمداقبر، (۱۳۸۶)، *اندیشه تاریخ‌نگاری عصر صفوی*، تهران: امیرکبیر.
- اردبیلی، احمدبن‌محمد، (۱۴۱۳ق)، *مجمع‌الفوائد و البرهان فی شرح ارشادالاذهان*، ج ۸، قم: اسلامی.
- اسپانچی پاشازاده، محمدعارف‌بن‌محمدشریف، (۱۳۷۹)، *انقلاب اسلام بین الخصوص و العوام*، تاریخ زندگی و نبردهای شاه اسماعیل صفوی و شاه سلیم عثمانی وقایع سال‌های ۹۰۵-۹۳۰ هجری، به کوشش رسول جعفریان، ج ۱، قم: دلیل.
- اشعری قمی، محمد بن ابوخلف، (۱۳۷۱)، *المقالات و الفرق*، تصحیح متن عربی دکتر محمدجواد مشکور، ترجمه دکتر یوسف فضایی، تهران: چاپخانه عطایی.
- افروشته‌ای نظنزی، محمود، (۱۳۵۰)، *نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: نشر کتاب.
- الامین، السیدمحسن، (۱۹۸۳)، *اعیان‌الشیعه*، حقه و اخرجه حسین‌الامین، ج ۶، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- اولثاریوس، آدام، (۱۳۶۹)، *سفرنامه آدام اولثاریوس*، ترجمه حسین کردبچه، ۲ جلد، بی‌جا: کتاب برای همه.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، (۱۳۵۷)، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران: صفی‌علیشاه.
- براون، ادوارد، (۱۳۶۹)، *تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر*، ترجمه بهرام مقدادی، تهران: مروارید.
- بی‌نام، (۱۳۶۴)، *جهانگشای خاقان (تاریخ شاه‌اسماعیل)*، مقدمه و پیوست‌ها از الله دتا مظطر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- بی‌نام، *عالم آرای صفوی؛ عالم آرای شاه اسماعیل (۱۳۵۰)*، به کوشش یدالله شکری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- پناهی سمنانی، محمد احمد، (۱۳۷۲)، *شاه‌عباس کبیر؛ مرد هزارچهره*، تهران: کتاب نمونه.
- ترکمان، اسکندرییگ، (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، مقدمه ایرج افشار، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- تنکابنی، میرزاحمد، (۱۳۸۳)، *قصص العلماء*، ویرایش محمدرضا حاج‌شریفی خوانساری، قم: مؤسسه فرهنگی حضور.

معصوم شیرازی، محمد (معصوم‌علیشاه)، (بی‌تا)، طرائق الحقایق، تصحیح محمدجعفر محجوب، چاپ دوم، تهران: سنایی.

جعفریان، رسول، (۱۳۷۹)، صفویه در عرصهٔ دین، فرهنگ و سیاست، جلد اول، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

جنابدی، میرزاییک، (۱۳۷۸)، روضه‌الصفویه، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: بنیاد موقوفات افشار.

الحر العاملی، الشیخ محمدبن‌الحسین، (۱۹۶۵)، امل‌الآمل فی ذکر علما جبرعامل، به کوشش احمد حسینی، ج ۱، بغداد: بی‌نا.

حسین بن عبدالصمد حارثی، العقدالطهماسبی، نسخه خطی، دانشگاه تهران، ۵۸۷۳/۴.

حسینی‌زاده، محمدعلی، (۱۳۷۹)، علما و مشروعیت دولت صفوی، تهران: معارف اسلامی.

حقیقت، سید صادق، (۱۳۸۷)، روش‌شناسی علوم سیاسی، قم: سازمان انتشارات دانشگاه مفید.

حقیقت، صادق و حسینی‌زاده، محمدعلی، (۱۳۸۷)، گفتمان؛ در: منوچهری، عباس (به اهتمام)، رهیافت و روش در علوم سیاسی، چاپ اول، تهران، سمت، بهار.

خنجی اصفهانی، فضل‌الله روزبهان، (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای امینی، تصحیح محمداکبر عتیق، تهران: میراث مکتوب.

خواندمیر، غیاث‌الدین، (۱۳۳۰)، حبیب‌السیر فی اخبار افرادالبشر، تهران: خیام.

خوانساری، سید محمدباقر، (۱۳۹۰ق)، وقایع‌السنین و الاعوام، تهران: انتشارات اسلامیه.

روحي، زهره، (۱۳۹۷)، اصفهان عصر صفوی، سبک زندگی و ساختار قدرت: خوانشی دیگر از شرایط اجتماعی - سیاسی دوره صفویه، تهران: امرکبیر.

روملو، حسن بیگ، (۱۳۸۴)، **احسن‌التواریخ**، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.

روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴)، احسن‌التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.

رویمر، هانس رابرت، (۱۳۸۰)، تاریخ ایران دوره صفویان (کمبریج)، ج ۵، ترجمهٔ یعقوب آژند، تهران: جامی.

رویمر، هانس روبرت، (۱۳۸۵)، ایران در راه عصر جدید، ترجمهٔ آذر آهنگچی، تهران: دانشگاه تهران.

زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۶)، دنبالهٔ جست‌وجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر.

سبزواری، محمدباقر، (۱۳۸۳)، روضه‌الانوار، تصحیح اسماعیل اردهایی، تهران: میراث مکتوب.

سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، (۱۳۴۹)، ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.

سیوری، راجر، (۱۳۸۹)، ایران عصر صفوی، ترجمهٔ کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.

شاملو، ولی قلی بن داود قلی، (۱۳۷۴)، قصص الخاقانی، به کوشش حسن سادات ناصری، ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

شیرازی، عبدی بیگ، (۱۳۶۹)، تکمه الاخبار، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: نی. صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۶۲)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران. طاهری، ابوالقاسم، (۱۳۴۹)، تاریخ سیاسی و اجتماعی از مرگ تیمور تا مرگ شاه‌عباس، تهران: شرکت سهامی کتب جیبی.

عمید زنجانی، عباسعلی، (۱۳۸۳)، فقه سیاسی، ج ۸، تهران: امیرکبیر. فسایی، حسن بن حسن، (۱۳۹۲)، فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسای، تهران: امیرکبیر. فلسفی، نصرالله، (۱۳۴۵)، زندگانی شاه‌عباس اول، جلد سوم، تهران: دانشگاه تهران. فلسفی، نصرالله، (۱۳۹۶)، سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، تهران: علمی و فرهنگی. قائینی، فرزانه، (۱۳۸۸)، سکه‌های دوره صفویه، تهران: پارسینه. قرفلو، حسین، (۱۳۸۳)، «حذف قزلباسان از قدرت مرکزی ایران»، ایران در گستره تاریخ صفوی، تبریز: ستوده.

قزوینی، ابوالحسن، (۱۳۶۷)، فوائدالصفویه، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: علمی و فرهنگی. قطفی، ابراهیم بن سلیمان، (۱۴۱۳ق)، السراج الوهاج لدفع عجاج قاطعه الجاج؛ مجموعه الخراجیات، قم: اسلامی.

قمی، احمدین حسین، (۱۳۸۳)، خلاصه‌التواریخ، مصحح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران. کرکی، علی بن حسین، (۱۳۳۵)، نجات الالهوت فی لعن الجبت و الطاغوت، به کوشش محمدهادی امینی، تهران: مکتب نینوا.

کرکی، علی بن حسین، (۱۳۴۹)، رسائل المحث الکرکی، تحقیق الشیخ محمدالحسون، اشراف السید محمود المرعشی، ج ۱، قم: منشورات مکتبه آیت‌اله العظم مرعشی نجفی. کرکی، علی بن حسین، (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۲، قم: مؤسسه آل‌بیت علیهم‌السلام احیاء التراث.

کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۳)، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی. گیلو، رابرت، (۱۳۸۲)، «پژوهش‌های جدید غربیان درباره تاریخ مذهبی ایران عصر صفوی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۶۸ و ۶۹، خرداد.

مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۸۸)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مجلسی، محمدباقر، (۱۳۸۶)، *عین‌الحیات، اصفهان: نقش نگین*.

مجلسی، محمدباقر، (بی‌تا)، *مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول، تحقیق هاشم رسولی، محلاتی، جلد اول، تهران: بی‌نا.*

مزاوی، میشل. و، (۱۳۸۸)، *پیدایش دولت صفوی، ترجمه یعقوب آژند، چاپ دوم، تهران: گستره.*  
میرخوانده، امیرمحمود، (۱۳۷۰)، *ایران در روزگار شاه‌اسماعیل و شاه‌تیماسب، تهران: بنیاد موقوفات افشار.*

میرزا اسمیعا، محمد سمیع، (۱۳۶۸)، *تذکره‌الملوک، تعلیقات مینورسکی، به کوشش محمد دبیرساقی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.*

میلو، دیوید، (۱۳۹۰)، *شاه‌عباس: پادشاه سنگدلی که به افسانه بدل شد، ترجمه شهربانو صارمی، تهران: ققنوس.*

واله اصفهانی، محمدیوسف، (۱۳۷۲)، *خلد برین (ایران در روزگار صفویان)، به کوشش میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات افشار.*

Amir Arjomand, Said, (۱۹۸۰), *Authority and Political Culture in Shi'ism*, Albany: State university of New York press, p: ۶.

Amir Arjomand, Said, (۱۹۸۴), *the Shadow of God and the Hidden Imam Religion, Political Order and Societal Change in Shi'ite Iran from the Beginning to ۱۸۹۰*, Chicago: University of Chicago Press.

Babayan, Kathryn. (۲۰۰۲), **Mystics, Monarchs, and Messiahs: Cultural Landscapes of Early Modern Iran.** Harvard University Press.

Blow, David., (۲۰۰۹), *Shah Abbas: The Ruthless King Who Became an Iranian Legend.* I.B. Tauris.

Fisher, William Bayne. (۱۹۹۱), "The Safavid Period." In *The Cambridge History of Iran, Volume ۶: The Timurid and Safavid Periods*, edited by Peter Jackson and Laurence Lockhart, ۱-۱۶۰. Cambridge University Press.

Howarth, David, (۲۰۰۰), *Discourse*, Open University Press.

Jorgensen, M & Philips, L, (۲۰۰۲) *Discourse Analysis as Theory and Method*, London, Sage Publication.

Laclau, E & Mouffe, C, (۲۰۰۱), *Hegemony and Social Strategy*, London, Verso.

Laclau, Ernesto & Mouffe, Chenthal, (۱۹۸۵), *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*, London, verso.

Laclau, Ernesto & Muffe, Chantal, (۱۹۸۷), "Post-Marxism without Apologies", *New Left Review*, ۱۶۶, pp. ۷۹-۱۰۶.

Laclau Ernesto, (۱۹۹۰), *New Reflections on the Revolution of Our Time*, London, Verso.

Matthee, Rudi. (۲۰۱۲), **Persia in Crisis: Safavid Decline and the Fall of Isfahan**, I.B. Tauris.

Newman, A, (۱۹۹۳), *The Myth of the Clerical Migration to Safavid Iran: Arab Shiite Opposition to Ali Al-Karaki and Safavidshiism*, *Die welt des Islam New Series*, Vol. ۳۳, Issue ۱, Apr, pp. ۶۶-۱۱۲.

- 
- Newman, A, (۲۰۰۹), Safavid Iran Rebirth of a Persian Empire, London, New York.
- Newman, Andrew J. (۲۰۰۸), "Safavid History and Politics." In *The New Cambridge History of Islam*, Volume ۳: The Eastern Islamic World, eleventh to Eighteenth Centuries, edited by David O. Morgan and Anthony Reid, ۱۷۰-۱۹۶. Cambridge University Press.
- Savory, R. M, (۱۹۷۲), "Iran: ۲۵۰۰ years historical and cultural tradition", in: Iranian Civilization and Culture, ed. Charels. J. Adams, Montreal Travels of Venetians in Persia, (۱۸۷۳), Hakluyt Society, London.
- Savory, Roger (۲۰۰۷). Iran under the Safavids, Cambridge: Cambridge University Press.



## تأثیر هویت اسلامی بر سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ترکیه معاصر

حسن جعفرزاده<sup>۱</sup>

بنیامین طاهری<sup>۲\*</sup>

حمید خسروی<sup>۳</sup>

### چکیده

این پژوهش به بررسی تأثیر هویت اسلامی بر گفتمان سیاست خارجی جدید جمهوری ترکیه می‌پردازد. فرضیه اصلی پژوهش این است که هویت اسلامی، به‌ویژه تحت تأثیر حزب عدالت و توسعه، نقش کلیدی در شکل‌دهی به رویکردهای سیاست

۱. دانشجوی دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی با گرایش آینده‌پژوهی انقلاب اسلامی، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران ایران.  
Email: jafarzadeh98hsn@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، گروه حقوق بین‌الملل عمومی، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران، ایران.  
Email: benyamin.taheri021@gmail.com

۳. استادیار، دانشگاه جامع امام حسین، تهران، ایران.  
Email: Mahdiyar9090@gmail.com

خارجی ترکیه در خاورمیانه ایفا می‌کند. سؤال اصلی این است که چگونه هویت اسلامی بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ترکیه در منطقه تأثیر می‌گذارد؟ در مبانی نظری، پژوهش بر رویکرد سازه‌نگاری هویتی تکیه دارد که هویت اسلامی را پدیده‌ای برساخته و پویا می‌داند که از طریق گفتمان و کنش‌های نمادین نخبگان سیاسی شکل می‌گیرد و به بازتعریف منافع و اولویت‌های سیاست خارجی ترکیه کمک می‌کند. تحلیل گفتمان انتقادی با الهام از چارچوب فرکلاف برای بررسی نحوه نهادینه‌شدن مفاهیم اسلامی در سیاست خارجی به کار گرفته شده است. در این چارچوب، گفتمان اسلامی ابزاری برای مشروعیت‌بخشی داخلی و تقویت جایگاه بین‌المللی ترکیه در جهان اسلام محسوب می‌شود. روش پژوهش کیفی و مبتنی بر تحلیل منابع تاریخی، مطالعات پیشین و مصاحبه‌های تخصصی با کارشناسان سیاست خارجی ترکیه است. داده‌ها از طریق بررسی اسناد رسمی، مقالات علمی و تحلیل گفتمان سیاستمداران گردآوری شده‌اند. نتایج نشان می‌دهد هویت اسلامی، به‌ویژه در دوران حزب عدالت و توسعه، موجب تقویت رویکردهای انتقادی نسبت به غرب، تأکید بر استقلال استراتژیک و افزایش نفوذ ترکیه در جهان اسلام شده است. درنهایت، پژوهش نتیجه می‌گیرد که هویت اسلامی به‌عنوان یکی از عناصر مؤثر، نقش محوری در تحولات سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه دارد.

#### کلید واژه‌ها:

هویت اسلامی، سیاست خارجی ترکیه، حزب عدالت و توسعه، خاورمیانه، سازه‌نگاری.

نقش اسلام از بدو پیدایش آن در منطقه خاورمیانه و علی‌الخصوص در حکومت عثمانی به وضوح قابل‌رؤیت است این منطقه در قرن اخیر شاهد تقابل و تضارب آرای مختلف در امر حاکمیتی بوده و جمهوری ترکیه نیز از این قائله مستثنا نیست. جریانات اسلامی و در رأس آن هویت اسلامی مهم‌ترین معیار هویتی در جامعه ترکیه را شامل می‌شود چراکه در طول قرن‌های مختلف، جزئی از جامعه مدنی ترکیه بوده و علی‌رغم گذر از حاکمیت سکولار کمال آتاتورک و سیاست ترکیه نوین، جان دوباره گرفته و نقش تعیین‌کننده را در تکوین سیاست داخلی و خارجی جمهوری ترکیه ایفا می‌کند. حضور گرایش‌ها اسلامی در حاکمیت داخلی و خارجی ترکیه در چند دهه اخیر بیانگر تمایل جامعه مدنی به نگرش اسلامی در امور حکومتی است. نکته مهمی که بیانگر تمایز اتفاقات در منطقه خاورمیانه و علی‌الخصوص حکومت عثمانی سابق با سایر مناطق است، تفاوت در نگرش و گرایش مردمان ترک این منطقه است. چراکه نگاه قوم ترک به امور سیاسی-دینی، یک نگاه اعتدالی و میانه‌رو است و این نگرش سبب پیوند اموری نظیر دموکراسی و مبانی اسلامی شده.

برخی با جمع‌بندی معیارهای حاکمیتی جمهوری ترکیه، تعبیر «نوعثمانگرایی» را به امر حاکمیتی ترکیه کنونی نسبت می‌دهند که نشانگر نگاه میانه‌رو و متعادل در سیاست داخلی و خارجی ترکیه می‌باشد. امروزه رویکرد گفتمان خاورمیانه‌ای سیاست خارجی جمهوری ترکیه نوید از منطق «استقلال راهبردی» را دارد. برخلاف دهه اول حاکمیت حزب عدالت و توسعه (akp)<sup>۱</sup> که در برگیرنده‌ی منطق «وابستگی متقابل» بود. منطق استقلال راهبردی که نشئت گرفته از نقش اسلام‌گرایان و حضور آنها در چهارچوب حاکمیت ترکیه امروزی است، رویکردهایی چون تمرکز بر مداخله‌گرایی، دیپلماسی اقتصادی و استفاده از قدرت

نرم سیاسی در جهت نیل به یک قدرت منطقه‌ای می‌باشد. برخی بر این باورند که طرح تبدیل شدن ترکیه به یک قدرت منطقه‌ای، نشئت گرفته از سیاست ترکیه نوین و ایدئولوژی کمال آتاتورک می‌باشد؛ اما باید به این موضوع باور داشت که سیاست کمال آتاتورک جدایی دین و دولت و به تعبیر صحیح‌تر دین از جامعه بود اما بعد از فقدان او در سال ۱۹۳۸ مشخص شد که تلاش وی در قطع ارتباط ترکیه کنونی با عثمانی به تعبیر صحیح‌تر قطع ارتباط ریشه اسلامی با جامعه ترکیه ناکارآمد بوده و امروزه این جریانات اسلامی و در رأس آن هویت اسلامی است که نقش تعیین کننده و تکوینی را در جامعه مدنی ترکیه ایفا می‌کند.

بعد از اصلاحات سیاسی کمال آتاتورک در سال ۱۹۲۳ و به تصویر کشیدن جمهوری ترکیه نوین، مبنای اصلی حاکمیت، سکولاریسم و به تعبیر دقیق‌تر، جدایی دین از سیاست (دولت) شد. چند دهه بعد، تشکیل احزاب اسلامی در ترکیه و گرایش جامعه مدنی و استقبال مردم از احیای ارزش‌های اسلامی سبب شد رقابت‌های احزاب حول محور هویت اسلامی شکل بگیرد و احزابی با تفکر کمالیسم و جدایی دین از دولت درصدد مقابله با آن باشند اما موفق نشدند. نظیر تفکرات حزب جمهوری خواه خلق که به نوعی سردمدار تفکر کمالیسم در بین احزاب سیاسی جمهوری ترکیه است. این تجلی و تأثیرگذاری احزاب اسلامی در حاکمیت ترکیه سبب تقابل احزاب سکولار و در مقطعی مداخله نظامیان در امر حاکمیت شد اما رشد جریان‌های اسلام‌گرای و نقش آنها در جامعه مدنی سبب شد که در سال ۲۰۰۲ تلاش‌های آنان نتیجه دهد و حزب عدالت و توسعه به رهبری اردوغان با رویکرد هویت اسلامی و تأثیرگذاری جریانات اسلامی، بر منصب قدرت نشیند.

پیروزی حزب عدالت و توسعه سبب تمرکز اسلام‌گرایان و جریانات اسلامی دخیل در این حزب، بر پیشرفت روزافزون ترکیه و تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای و

تأثیرگذار در عرصه بین‌المللی شد؛ اما این رویه، اولاً بیانگر این است که حزب عدالت و توسعه به‌عنوان یک نیروی سیاسی دموکراتیک مسلمان ظاهر می‌شود و اسلام و دموکراسی را آشتی می‌دهد، ثانیاً رویکرد تمرکز بر منطقه خاورمیانه باعث جعل هویت منحصر به فرد برای جمهوری ترکیه می‌شود که بحران هویت غربی ترکیه را حل می‌کند. ثالثاً پس از رهایی حاکمیت از رویکرد سکولار محوری، اقدامات بومی‌گرایانه حزب عدالت و توسعه با استفاده از گفتمان تمدنی، ترکیه را به‌عنوان یک ملت مسلمان بازتعریف کرد. به این ترتیب، بومی‌گرایی حزب عدالت و توسعه با تلاش برای تنظیم مجدد پارامترهای مشروع سیاست ترکیه و مشروعیت طرفداران داخلی و بین‌المللی آن مشخص شد. این رویکرد به‌طور طبیعی مستلزم یک موضع پوپولیستی ضد نظام بین‌الملل در عرصه سیاست خارجی و همچنین داخلی جمهوری ترکیه بود.

در برخی از جوامع اسلامی نظیر جمهوری ترکیه، هویت اسلامی تبدیل به یک هویت ملی شده که در طول تاریخ شکل گرفته است. گفتمان سیاست خارجی ترکیه نیز در قرون اخیر دچار دگرگونی‌های فراوانی بوده که تجربه رویکردهایی چون حاکمیت اسلامی (عثمانی) و سکولار و غرب‌گرایی (آنتاتورک) را داشته و با پیدایش حزب عدالت و توسعه و قدرت‌گیری در عرصه اصلی حکومت ترکیه با محوریت اردوغان در سال ۲۰۰۲، این رویکرد به رویکرد اسلامی تغییر هویت داده است. حال باید مشخص شود که تأثیر هویت اسلامی حزب عدالت و توسعه بر گفتمان سیاست خارجی جمهوری ترکیه که از سال ۲۰۰۲ دچار دگرگونی شده است، چگونه می‌باشد؟ از جمله تأثیرات حضور هویت اسلامی در حاکمیت و علی‌الخصوص در گفتمان سیاست خارجی جمهوری ترکیه در دو دهه اخیر می‌توان به مخالفت با سیاست‌های غرب در خاورمیانه، تلاش برای گسترش نفوذ در جهان اسلام و منطقه خاورمیانه اشاره کرد.

فرضیه پژوهش به‌صورت یک گزاره علی بیان می‌شود: «هویت اسلامی بازتعریف‌شده

نخبگان سیاسی ترکیه تأثیر مستقیم بر سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ترکیه دارد.» در این چارچوب، متغیر مستقل «هویت اسلامی بازتعریف‌شده نخبگان سیاسی ترکیه» با شاخص‌هایی همچون برجسته‌سازی ارزش‌های اسلامی در گفتمان سیاسی، نقش دین در مشروعیت‌بخشی به سیاست و بازنمایی هویت اسلامی در اسناد رسمی و سخنرانی‌ها قابل اندازه‌گیری است. متغیر وابسته «سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ترکیه» نیز با شاخص‌هایی از جمله جهت‌گیری سیاست‌های منطقه‌ای، نوع و سطح تعامل با کشورهای عربی و اسلامی و اولویت‌بندی موضوعات منطقه‌ای در دستور کار دیپلماتیک قابل سنجش است. این تعریف دقیق متغیرها امکان تحلیل تجربی و آزمون فرضیه را فراهم می‌کند.

### پیشینه پژوهش

با بررسی دقیق پژوهش‌های مرتبط با موضوعات: هویت اسلامی و سیاست خارجی جمهوری ترکیه، می‌توانیم به برخی از فرایض مد نظر فائق آیم اما رویکرد اصلی در پژوهش حاضر به مسائلی چون مخالفت با سیاست‌های غرب در خاورمیانه، تلاش برای گسترش نفوذ ترکیه در جهان اسلام و حمایت از جنبش‌های اسلامی در منطقه تخصیص یافته است.

۱. پژوهش‌های مرتبط مانند: (۱۳۹۷، پیروزفر، مهدی؛ غلامرضا خواجه سروری) با تمرکز بر محورهای گفتمان اسلام اجتماعی گولنی که به اسلام غیرسیاسی تأکید دارد و گفتمان اسلام سیاسی اربکانی که به حضور همه جانبه اسلام در همه امور تأکید دارد و گفتمان لیبرال (محض) که به عدم حضور هویت اسلامی تأکید دارد، به دنبال تبیین ناسازگاری هر سه بخش بوده و ارائه الگوی عملیاتی از گفتمان‌ها را مورد تأکید قرار می‌دهد؛ اما تمرکزی تخصصی به گفتمان سیاست خارجی ترکیه ندارد.

۲. پژوهش دیگری با عنوان سیاست داخلی و خارجی ترکیه از دیدگاه حزب عدالت و توسعه (احمدی، حمید و حاتم آبادی فراهانی، فاطمه، ۱۳۹۰) با تمرکز بر مصادیق عینی و موفقیت‌های سیاسی این حزب، درصدد تطبیق اموری مانند: (عضویت در ناتو، نزدیکی به دروازه‌های اروپا و ارتقای منزلت ترکیه در خاورمیانه) به‌دلیل حضور اسلام‌گرایان در سیاست خارجی ترکیه هستند. تفاوت پژوهش حاضر با یافته‌های پژوهش فوق، بیشتر در تمرکز در مسئله است. وقتی بحث از هویت اسلامی می‌شود، تمرکز اصلی بر تأثیر آن در سیاست خارجی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد اما پژوهش فوق درصدد تطبیق مواردی چون عضویت ناتو بعلت حضور اسلام‌گرایان در منصب قدرت است که به نوعی نگاه ثانویه به بحث می‌باشد. چرا که اصل در پژوهش فوق تطبیق مصادیق به امور ثانویه (حضور اسلام‌گرایان) است اما پژوهش حاضر در جهت بررسی تأثیر یک اصل (هویت اسلامی حزب عدالت و توسعه) در امر ثانویه (سیاست خارجی) می‌باشد.

۳. در پژوهش دیگری با عنوان بازگشت اقتدارگرایی در ترکیه (۲۰۱۰-۲۰۲۰) (قاسمی، جابر و همکاران، ۱۴۰۰)، پژوهشگران درصدد تحلیل اقتدارگرایی در ترکیه با محوریت حزب عدالت و توسعه و سیاست خاص و کاریزماتیک جناب اردوغان می‌باشند. آنها بحران سوریه را جزو اصلی‌ترین دلایل مواجهه با بحران‌های قومی امنیتی می‌دانند و معتقدند که رفتارهای بسیط و قلع و قمع مخالفان و نقض آزادی اندیشه جز سیاست‌های اشتباه دولت ترکیه در جهت اقتدارگرایی بوده است. اگر به‌صورت تخصصی بازگشت اقتدارگرایی را منوط به حضور اسلام‌گرایان و تأثیر هویت اسلامی در سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه بدانیم، مسائلی چون مخالفت با سیاست‌های غرب در خاورمیانه را باید جزو اصلی‌ترین رویکردهای جمهوری ترکیه بدانیم.

این مقاله با سایر پژوهش‌های موجود درباره سیاست خارجی ترکیه از چند منظر متمایز است. نخست، بر رویکرد سازه‌انگارانه تمرکز دارد و هویت اسلامی نخبگان سیاسی ترکیه را به‌عنوان یک پدیده برساخته و بازتولید شونده تحلیل می‌کند، نه به‌عنوان یک متغیر ثابت یا ذاتی. بسیاری از مطالعات پیشین مسیر تحول سیاست خارجی ترکیه را به‌صورت خطی و عمدتاً از منظر کمالیسم تا اسلام‌گرایی بررسی کرده‌اند، بدون آنکه نقش گفتمان و بازنمایی هویتی در شکل‌دهی سیاست خارجی مورد توجه دقیق قرار گیرد. دوم، این مقاله تلاش می‌کند پیوند مستقیم میان هویت اسلامی، گفتمان سیاسی و سیاست خارجی خاورمیانه‌ای ترکیه را نشان دهد؛ برخلاف مطالعاتی که صرفاً تغییرات تاریخی یا ایدئولوژیک دولت عدالت و توسعه را مرور کرده‌اند، پژوهش حاضر بر فرآیند بازتولید هویت از طریق گفتمان و نقش آن در بازتعریف منافع ملی و منطقه‌ای تأکید دارد. سوم، مقاله به تعامل هویت اسلامی با ساختارهای بین‌المللی و منطقه‌ای توجه دارد و نشان می‌دهد که سیاست خارجی ترکیه نه محصول اجبارهای ساختاری صرف، بلکه نتیجه انتخاب‌های هویتی و بازتولید گفتمان است. در نتیجه، می‌توان گفت که این مطالعه علاوه بر بررسی تاریخی و سیاسی، پیوند هویت، گفتمان و سیاست خارجی را در یک چارچوب تحلیلی منسجم مورد بررسی قرار می‌دهد، موضوعی که کمتر در پژوهش‌های پیشین دیده شده است. به این ترتیب، مقاله هم از نظر رویکرد نظری و هم تمرکز تحلیلی بر هویت و گفتمان، با سایر مقالات موجود متمایز می‌شود و توان ارائه چشم‌اندازی نوین و تحلیلی از سیاست خارجی ترکیه را دارد.

## روش پژوهش

پژوهش حاضر از رویکرد کیفی استفاده می‌کند و بر تحلیل اسناد رسمی، بیانیه‌ها و سخنرانی‌های مقامات سیاسی ترکیه متمرکز است. نمونه‌گیری براساس معیار مرتبط بودن

با سیاست خارجی خاورمیانه‌ای و بازنمایی هویت اسلامی نخبگان انجام شده است. داده‌ها با بهره‌گیری از تحلیل گفتمان انتقادی فیرکلاف مورد بررسی قرار گرفته‌اند و فرآیند تحلیل شامل سه مرحله اصلی است: شناسایی موضوعات و الگوهای گفتمانی، استخراج شاخص‌های بازنمایی هویت اسلامی و تحلیل روابط علی میان بازنمایی هویت و جهت‌گیری سیاست خارجی. این روش امکان پیوند دادن داده‌های کیفی با فرضیه پژوهش و تحلیل تأثیر هویت بر سیاست خارجی را فراهم می‌کند.

## مبانی نظری

این پژوهش بر سازه‌انگاری هویت اسلامی در سیاست خارجی ترکیه تمرکز دارد و تحلیل می‌کند که چگونه هویت اسلامی نخبگان سیاسی ترکیه از طریق گفتمان، بازنمایی و کنش‌های نمادین شکل گرفته، بازتولید و به ابزار سیاست خارجی تبدیل می‌شود. در رویکرد سازه‌انگارانه، هویت اسلامی به‌عنوان یک پدیده برساخته و سیال در نظر گرفته شده و نه یک ویژگی ثابت یا ذاتی؛ به این معنا که معنا، کارکرد و جایگاه آن در طول زمان و در تعامل با ساختارهای داخلی و بین‌المللی تغییر می‌کند. این دیدگاه امکان بررسی فرآیندهای هویتی را فراتر از تحلیل صرفاً تاریخی یا توصیفی فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که هویت اسلامی چگونه می‌تواند به بازتعریف منافع ملی و اولویت‌های سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه و جهان اسلام کمک کند.

تمرکز اصلی پژوهش بر نقش بازنمایی گفتمانی است. تحلیل گفتمان انتقادی براساس چارچوب فرکلاک<sup>۱</sup> برای بررسی اسناد رسمی، سخنرانی‌ها و بیانیه‌های سیاسی ترکیه به کار گرفته شده است تا مشخص شود چگونه مفاهیم اسلامی در سیاست خارجی نهادینه می‌شوند. گفتمان اسلامی نه تنها هویت جمعی ترکیه را بازنمایی می‌کند، بلکه به‌عنوان

۱. Fairclough

ابزاری برای تقویت مشروعیت داخلی و اعتبار بین‌المللی عمل می‌کند. این تحلیل نشان می‌دهد که نخبگان سیاسی ترکیه از گفتمان اسلامی برای مشروعیت‌بخشی به تصمیمات سیاست خارجی و جهت‌گیری‌های منطقه‌ای خود استفاده می‌کنند، به‌ویژه در زمینه تعامل با کشورهای عربی، خاورمیانه و جهان اسلام و نیز برای تقویت موقعیت ترکیه در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی مانند سازمان همکاری اسلامی<sup>۱</sup> است. علاوه بر این، چارچوب نظری این پژوهش بر نقش کنش‌های نمادین تأکید دارد. کنش نمادین به مجموعه رفتارها، سخنرانی‌ها و تصمیماتی اشاره دارد که معنا و پیام مشخصی درباره هویت و جایگاه ترکیه منتقل می‌کنند. برای نمونه، انتخاب دبیرکل ترک در سازمان همکاری اسلامی، سخنرانی‌های رسمی درباره دموکراسی و حقوق بشر در کشورهای اسلامی و فعالیت‌های دیپلماتیک در سطح منطقه‌ای، نه صرفاً اقدامات مادی، بلکه کنش‌هایی نمادین هستند که بازتعریف هویت ترکیه را در سطح بین‌المللی نشان می‌دهند. این اقدامات به ترکیه امکان می‌دهند تا هویت اسلامی خود را به‌عنوان یک ویژگی مشروع و معتبر در سیاست خارجی تثبیت کند و از این طریق جایگاه خود را در جهان اسلام و منطقه ارتقا دهد.

این چارچوب همچنین تأکید دارد که سیاست خارجی ترکیه نمی‌تواند صرفاً از منظر مادی، امنیتی یا اقتصادی فهم شود، بلکه هویت و گفتمان اسلامی نخبگان نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به اهداف، اولویت‌ها و شیوه‌های دیپلماتیک دارد. هویت اسلامی، از طریق فرآیند بازنمایی و کنش نمادین، با محیط بین‌المللی و منطقه‌ای تعامل می‌کند و به بازتولید سیاست خارجی ترکیه کمک می‌کند. این دیدگاه نشان می‌دهد که تغییرات در سیاست خارجی ترکیه، مانند افزایش فعالیت در خاورمیانه، حمایت از دموکراسی در کشورهای اسلامی و حضور فعال در سازمان‌های منطقه‌ای، نه صرفاً نتیجه

محاسبات راهبردی یا فشارهای ساختاری، بلکه محصول بازتعریف هویت نخبگان سیاسی است. در نهایت، این چارچوب نظری به پژوهش امکان می‌دهد تا پیوند میان هویت، گفتمان و سیاست خارجی را به صورت تحلیلی و تجربی مورد بررسی قرار دهد. هویت اسلامی به عنوان یک پدیده پویای اجتماعی دیده می‌شود که از طریق گفتمان و کنش نمادین شکل می‌گیرد، بازتولید می‌شود و در سیاست خارجی مؤثر است. این رویکرد فراتر از تحلیل‌های صرفاً تاریخی یا توصیفی است و نشان می‌دهد که چگونه تغییر هویت می‌تواند راهبردها و رفتارهای بین‌المللی یک کشور را تعیین کند.

## هویت و سازه‌نگاری

ویژگی اصلی ساختارگرایی تمرکز آن بر هویت است. هویت، درک عامل از خود، جایگاه آن در دنیای اجتماعی و روابطش با دیگران است. درک خود همیشه به دلیل ساختارش به دیگری وابسته است و اگرچه نسبتاً پایدار است، اما شرایطی است که همیشه در فرآیند بازسازی است و همیشه توسط روایتی برای اطمینان از تداوم زندگی‌نامه‌ای که هر گونه تغییری ایجاد می‌کند پشتیبانی می‌شود. طبیعی به نظر می‌رسد ساختارگرایان اهمیتی کلیدی برای هویت قائل هستند زیرا اعتقاد بر این است که هویت‌ها به شدت دلالت بر مجموعه خاصی از علائق یا ترجیحات در رابطه با انتخاب کنش دارند (Hopf ۱۹۹۸: ۱۷۵). این دیدگاه از هویت به عنوان سازنده منافع و کنش کاملاً در تضاد با این فرض واقع‌گرایانه و لیبرال است که بازیگران در سیاست بین‌الملل تنها یک هویت از پیش موجود دارند و آن هویت یک دولت منفعت طلب است که درگیر تولید و بازتولید یک هویت با ثبات قابل پیش‌بینی است.

سازه‌نگاران با مفهوم‌سازی عوامل در سیاست بین‌الملل به عنوان متاثر از هویت آنها، اهمیت بافت تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی عوامل مورد بحث را نیز تصدیق

می‌کنند، زیرا اینها (برخی از) عواملی هستند که می‌توانند نقش داشته باشند. در وهله اول به ساخت هویت، ساختارگرایان معتقدند که تمرکز صرف بر عوامل مادی، مبنای ناقصی برای تحلیل فراهم می‌کند. به‌عنوان مثال، در یک تحلیل ماتریالیستی مبتنی بر منافع، دانمارک و سوئد مانند واحدهایی به‌عنوان دولت‌های کوچک فرض می‌شوند و بنابراین فرض می‌شود که الگوهای عمل مشابهی را نشان می‌دهند، باین‌حال، هویت سوئد به‌عنوان یک قدرت متوسط به جای یک قدرت کوچک دولت تأثیرات عمیقی بر انتخاب‌های سیاست سوئد داشته است، مانند سنت طولانی سیاست بی‌طرفی مسلحانه و انتظار شنیده شدن در مذاکرات بین‌المللی - سیاسی که در تضاد با کشور به ظاهر مشابه دانمارک است که درک خود به‌عنوان یک کشور دولت کوچک یک سیاست خارجی مبتنی بر حملیت از طریق اتحاد و همکاری نزدیک نظامی با شرکای مورد اعتماد ایجاد کرده است. مارس و اولسن در ۱۹۸۹ هر دو منطق عمل را در تحلیل خود از نهادهای سیاسی نمایان می‌کنند. آنها با واقع‌گراها و لیبرال‌هایی که فکر می‌کنند عمل به قول آنها براساس منطق پیامدها انجام می‌شود، موافق هستند. در اینجا، فرض بر این است که عوامل عواقب یک دوره عمل خاص را محاسبه می‌کنند و اقدامی را انتخاب می‌کنند که بیشترین سود را به آنها ارائه می‌دهد. باین‌حال، آنها معتقدند که کنشگران ممکن است از منطق تناسب، در جایی که فرض عمل این است که به‌عنوان عاملان پیرو قوانین هستند، سعی می‌کنند از قوانینی پیروی کنند که هویت‌های خاص را با موقعیت‌های خاص مرتبط کنند (Risse ۲۰۰۳: ۱۶۳) و در نظر خواهند گرفت که کدام عمل برای آنها مناسب‌ترین رفتار است. این دو منطق برای درک نوع بازتاب‌هایی که مقدم‌بر اقدام سیاست خارجی هستند، مفید هستند، اما نباید آنها را منحصر به یکدیگر دانست. ساختارگرایان تصور می‌کنند که کارگزاران سعی می‌کنند کار درست را مطابق با هویت خود انجام دهند، اما اذعان می‌کنند که خیلی به بافت موقعیت بستگی دارد یا در واقع ممکن است برخی از

اعمال صرفاً نتیجه عادت باشد. نکته این است که همیشه نمی‌توان فرض کرد که همه عوامل فقط از منطق نتیجه استفاده می‌کنند.

## عوامل و ساختارهای متقابل

چهارمین ویژگی کلیدی سازه‌انگاری این ادعاست که ساختارها و عامل‌ها متقابل تشکیل می‌شوند. این دیدگاهی مبتنی بر اثری است که توسط آنتونی گیدنز به نام ساختارسازی شناخته می‌شود که معتقد است ساختارها بر عوامل تأثیر می‌گذارند، اما عوامل نیز می‌توانند از طریق تقابل خود بر ساختار تأثیر بگذارند. همان‌طور که در رابطه با هر چهار گزاره اصلی سازه‌انگاری نشان داده شده است، سازه‌انگاران اهمیت زیادی به نقش تقابل دارند. از طریق تقابل است که واقعیات اجتماعی بیرونی و عادت نمایان می‌شوند و بدین وسیله وجود مستقلی را از عواملی که برای اولین بار واقعیت اجتماعی را ساخته‌اند تضمین می‌شود و از این طریق است که نهادهایی مانند خودیاری یا همکاری تعبیه می‌شوند، اما پس از تعبیه شدن آن. همان‌طور که به‌عنوان روال روزانه بدیهی تلقی می‌شود، عمل‌ها تنها پشتوانه وجود واقعیات و نهادهای اجتماعی است، بلکه ممکن است ساختار و هویت را نیز تشکیل دهد. علاوه بر این، از طریق تقابل است که یک محیط شناختی باثبات تضمین می‌شود که خود همان چیزی است که هویت فرد را تقویت می‌کند و به عوامل اطمینان می‌دهد که دنیای شناختی آنها بازتولید خواهد شد. این برای چشم‌انداز تغییر از یک فرهنگ آنا‌رشی به فرهنگ دیگر مرتبط است. منطق ساختاربندهی یک رابطه سازنده متقابل بین عامل و ساختار را فرض می‌کند. با این حال، همان‌طور که توسط تدهاپ استدلال می‌شود، سازه‌گرایی به‌طور مؤثر بر ساختار برتری می‌دهد، زیرا اگرچه ساختارسازی به‌طور منطقی بر امکان تغییر از طریق عملکرد عاملان دلالت می‌کند، سازه‌گرایان همچنین تصور می‌کنند که عوامل محدودیت‌های خود را از طریق تقابل

بازتولید می‌کنند (Hopf ۱۹۹۸: ۱۸۰)؛ بنابراین، از این منظر، ساختارگرایان به این نتیجه می‌رسند که اگرچه تغییر ممکن است، اما ایجاد آن دشوار است. این دیدگاه توسط جفری چکل تکرار می‌شود، او مدعی است که پیکان‌های علی در ساختارگرایی عمدتاً به یک سمت می‌روند، از ساختار به عام، زیرا ساختارگرایان، علی‌رغم استدلال‌هایشان در مورد عوامل و ساختار متقابل تشکیل‌دهنده، بر رویکردهای ساختارمحور در خود تمرکز کرده‌اند. (Checkel ۱۹۹۸: ۳۴۲) در واقع، ساختارگرایی در توضیح اینکه ساختارهای قدرتمند (هنجارها) از کجا می‌آیند، هویت عامل‌ها چگونه شکل می‌گیرد و چرا و چگونه در طول زمان تغییر می‌کنند، مشکل دارند (Checkel ۱۹۹۸: ۳۳۹). علاوه بر این، قانون اساسی متقابل که به وضوح حاکی از یک جریان علی از کارگزاران به ساختارها است، دقیقاً جایی است که سیاست خارجی برای ایجاد تغییر در آن قرار دارد. این نشان می‌دهد که برای اینکه سازنده‌گرایی به‌عنوان چارچوبی تحلیلی برای سیاست خارجی واقعاً مفید باشد، توجه مستمر به عاملیت مورد نیاز است. دقیقاً به همین دلیل است که نیاز به مکمل‌های خاص کنشگر برای سازه‌نگاری وجود دارد.

سیاست خارجی بنا به تعریف: یک فعالیت در سطح عامل است که توسط سیاستگذاران (کارگزاران) مختلف در هر دو محیط داخلی و بین‌المللی انجام می‌شود، بنابراین به ساختارهای هر دو پاسخ می‌دهد. این واقعیت که سیاستگذاران خارجی حداقل در معرض دو مجموعه از تأثیرات ساختاری هستند، وظیفه نظریه‌ها را به‌طور قابل توجهی پیچیده می‌کند. علاوه بر این، واضح است که اقداماتی که سیاست‌گذاران خارجی درگیر آن هستند، اغلب اعمال اجتماعی معمولی برای بیرونی کردن ساختارهای هنجاری خاص هستند، اما برعکس، غیر معمول هستند. اقداماتی که برای تأثیرگذاری یا مقابله با تغییر طراحی شده‌اند. باین‌حال، همان‌طور که دیدیم، قدرت اعمال اجتماعی در تولد آنها برای بازتولید و در نتیجه واقعی سازی معانی بین‌الذهانی است که به‌طور یکسان

ساختارها و کنشگران اجتماعی را تشکیل می‌دهند (Hopf ۱۹۹۸: ۱۷۸) و نه در قدرت آنها برای ایجاد تغییر در واقع. برخی از سازه‌انگاران شناختی به این واقعیت اشاره می‌کنند که بازیگران نسبت به تغییر وضعیتی که مطمئناً پایدار است، بی‌میل خواهند بود. منطقی است که اگر هدف انسان‌ها به حداقل رساندن عدم اطمینان و اضطراب باشد و اگر ترجیح می‌دهند همیشه باورهای موجود خود را در مورد دنیای اجتماعی تایید کنند، ثبات را نیز به تغییر ترجیح می‌دهند. این یافته‌ای است که بازتاب یافته‌های سیستم‌های اعتقادی تحقیقاتی<sup>۱</sup> FPA است که به نظر می‌رسد باورهای بسیار تسلیم‌ناپذیری را در میان سیاست‌گذاران خارجی مطرح می‌کند.

سازه‌انگاران اهمیت زیادی به نقش تقلب دارند. از طریق تقلب است که حقایق اجتماعی بیرونی و عادت می‌شوند و از این طریق وجود مستقلی را از عواملی که برای اولین بار واقعیت اجتماعی را ساخته‌اند تضمین می‌کنند. باین‌حال، هنگامی که تمرین به‌عنوان روال‌های روزمره بدیهی در نظر گرفته‌شود، نه تنها زیربنای وجود واقعیات اجتماعی خواهد بود، بلکه ممکن است ساختار و هویت را نیز تشکیل دهد. علاوه بر این، از طریق تقابل است که یک محیط شناختی باثبات تضمین می‌شود که ممکن است هویت فرد را تقویت کند و به عاملان اطمینان دهد که دنیای شناختی آنها بازتولید خواهد شد. این برای چشم‌انداز تغییر از یک فرهنگ هرج و مرج به فرهنگ دیگر مرتبط است. نکته‌ای که توسط وندت تصدیق شد، زیرا او به کیفیت خود تداوم یافته و وابستگی به مسیر نهادهایی مانند خودیاری، رقابت یا همکاری اشاره کرد. باین‌حال، ساختارگرایی در تلاش برای توضیح چگونگی ایجاد تغییر با یک دوراهی مواجه است. از یک سو، از طریق عمل است که رابطه سازنده متقابل بین نمایندگی و ساختار عملیاتی می‌شود و از طریق عمل است که تغییر امکان پذیر می‌شود، اما همچنین به دلیل همان رویه‌ها است که

دستیابی به تغییر دشوار است. چکل این مشکل را به‌عنوان رمز تعیین می‌کند که مفاهیم کلیدی ساختارگرایی را همزمان منابع ثبات و منابع تغییر می‌داند، بدون اینکه پاسخ روشنی به آنچه عوامل را برای تغییر از یکی به دیگری برمی‌انگیزد، داشته باشد. واضح است که این معضل پیامدهای مهمی برای سیاست خارجی و چشم‌انداز تغییر فرهنگ آنارشی دارد. دو سؤال از این مسئله هم سرچشمه می‌گیرد: چگونه می‌توان سیاست خارجی را درک کرد و چگونه تغییر عمده را انجام داد. سوال اول مهم است زیرا اگر سیاست خارجی یک رویه باشد، منطقاً تغییر از طریق سیاست خارجی کاری تقریباً غیرممکن خواهد بود. از سوی دیگر، سیاست خارجی را می‌توان به‌عنوان «عمل» نیز درک کرد که رفتار عاملی است که با قصد مرتبط است و برای یک هدف خاص هدایت می‌شود. سیاست خارجی به وضوح شامل تقابل از پیش عمده مبتنی بر روال معمولی است، اما همچنین شامل اقدام عمده مبتنی بر تصمیم‌گیری آگاهانه و فرآیندهای انعکاسی است که برای دستیابی به یک هدف خاص طراحی شده است که ممکن است تغییری نسبت به سیاست خارجی باشد. وضع موجود؛ بنابراین، برای اینکه بتوانیم به‌طور کامل از سازه‌انگاری برای تحلیل سیاست خارجی استفاده کنیم، باید بین «سیاست خارجی به‌عنوان عمل و سیاست خارجی به‌عنوان کنش» تفاوت قائل شد.

سوال دوم مهم است زیرا اگر هر دو ساختار و عملکرد در سطح عامل به جای تغییر دلالت بر تمایل به ثبات داشته باشند، باید پرسید که تحت چه شرایطی تغییر از طریق سیاست خارجی عمده ممکن است رخ دهد. این یک سوال پیچیده است که تمام نظریه‌های روابط بین‌الملل با آن دست و پنجه نرم می‌کنند و تنها در اینجا می‌توان به‌طور خلاصه به آن پرداخت. باین حال، مفهوم تحلیل فوق این است که تغییرات دگرگون‌کننده به احتمال زیاد به دنبال یک رویداد مخرب است که باعث شده ساختارهای موجود و معانی مشترک موجود برای وضعیت جدید ناکافی به نظر برسند. سازه‌گراها از وضعیت ناهماهنگی شناختی به دنبال یک مقطع به اصطلاح بحرانی صحبت می‌کنند، به این معنی که محیط شناختی کارگزاران دیگر برای آنها معنادار و قوانین و هنجارهای موجود دیگر نمی‌توانند به‌عنوان نقشه شناختی برای شناسایی رفتار مناسب استفاده شوند. حتی

ممکن است احساس عوامل از خود و دیگران نامشخص شده باشد. در چنین شرایطی می‌توان ساختارهای مرتبط و هویت جدیدی اتخاذ کرد که به نوبه خود می‌تواند پنجره‌ای از فرصت را برای تغییر عمده سیاست از طریق اتخاذ قوانین جدید و به دنبال آن تغییرات در عمل، شکل‌گیری هویت باز کند؛ و بازسازی دانش مشترک در چنین مواردی امکان تغییر نهادهای نهفته در یک فرهنگ آنارشی به منطق متفاوت آنارشی وجود دارد.

### سازهانگاری و سیاست خارجی

این بخش با اشاره به انتظارات محدود رئالیسم و لیبرالیسم از ناتو در محیط امنیتی پس از جنگ سرد آغاز شد. نقش محدود پیش‌بینی‌شده برای ناتو گیج‌کننده است، زیرا ناتو همیشه چیزی بیش از یک اتحاد دفاعی بوده است و نقش آن توسط اولین دبیر کل ناتو، لرد اسمای، به عنوان «بیرون نگه داشتن روس‌ها، آمریکایی‌ها و آلمانی‌ها» تعریف شده است. با فرمول‌بندی کمی دیپلماتیک‌تر و با استفاده از اصطلاحات سازنده‌گرا، می‌توان گفت که نقش‌های ناتو پس از جنگ سرد را می‌توان به این صورت تعریف کرد: (۱) مصون نگه داشتن کشورهای عضو در برابر تهدیدات امنیتشان. (۲) حفظ هویت مشترک، دانش مشترک و درک مشترک بین همه اعضای آن؛ و (۳) مشارکت در تغییر روابط و رویه‌ها بین اعضای ناتو و دشمنان سابق از طریق اجتماعی کردن رفتار مناسب برای عضویت در ناتو؛ به عبارت دیگر، نقش ناتو پس از پایان جنگ سرد تقریباً یکسان بود، اما با برداشت‌های متفاوت از خود و دیگری و آشنایی بیشتر دولت‌ها با قوانین و هنجارهای اتحاد و یادگیری رفتار مناسب.» (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۳۳۳)

با توجه به اینکه نظریه سازهانگاری الگویی نظری کارآمدی است که مسائل هویتی - گفتمانی را از زاویه‌های مختلف تبیین می‌کند، چارچوب نظری پژوهش حاضر را به خود اختصاص داده است. سازهانگاری یکی از مکاتب نظری در روابط بین‌الملل است که

درب‌گیرنده مبانی فلسفی مکاتبی چون فرانکفورت و پساامدرنیسم است و تأکید بالایی بر ابژه‌ها دارد برخلاف رفتارگرایان و پوزیتیویست‌ها که بر اهمیت سوژه‌ها تأکید دارند. از این رو سازه‌انگاری یک نحله در رویکرد فرانظری روابط بین‌الملل محسوب می‌شود و با مفاهیم فلسفی اشتراک نظری دارد.

## هویت و دکترین عمق استراتژیک

ترکیه به‌عنوان یک کشور مسلمان‌نشین با ائتلاف غربی با عمر طولانی، هویت دولتی منحصربه‌فرد دارد. با ظهور امپراتوری عثمانی که برای قرن‌ها نه تنها اقتدار سیاسی، بلکه همچنین حاکمیت مذهبی بر سرزمین‌ها و مردمان خود داشت، تأسیس جمهوری ترکیه با لغو خلافت و از کار انداختن رسمی اسلام به‌عنوان دین دولتی مشخص شد. علاوه بر اصلاحات داخلی، تعهد غرب ترکیه در سطح بین‌المللی به‌عنوان متحد ناتو و همچنین روابطش با اسرائیل و عضویت در سازمان‌های مختلف اروپایی مورد تأکید قرار گرفت. به گفته ساموئل هانتینگتون، نظریه‌پرداز سیاسی آمریکایی، این حرکت‌ها که اغلب به‌عنوان «انقلاب فرهنگی» خوانده می‌شوند، تلاشی برای یک «تغییر تمدنی» بود و از نظر او این در مورد ترکیه ناموفق بوده است. (محمد شریفی و دارابی‌منش، ۱۳۹۲: ۱۲۷) از آنجایی که تعریف هویت دولتی مستلزم پذیرش تمدن میزبان نیز بود، او مدعی است که ترکیه با پذیرش واقعی اردوگاه غربی، در داخل و خارج کشور پارمپاره باقی ماند. کارلی این وضعیت را به‌عنوان یک «بحران هویت یا حداقل یک معضل هویتی» با توجه به موقعیت ترکیه و آرزوهای به‌ظاهر متناقض توصیف می‌کند: از آنجایی که ترک‌ها صرفاً بخشی از خاورمیانه هستند و نه از لحاظ قومیتی و نه زبانی عرب نیستند، تضادها بسیار زیاد بود. در زمان‌های گذشته، تلاش‌های این کشور برای هماهنگی با غرب به دلیل دوگانگی غرب نسبت به اسلام پیچیده شده است.

از زمان انتخابات سال ۲۰۰۲، حزب عدالت و توسعه (حزب عدالت و توسعه، از این پس JDP)<sup>۱</sup> با شخصیت‌های اصلی خود رجب طیب اردوغان و عبدالله گل در حال تشکیل یک دولت تک‌حزبی در ترکیه است. این در واقع فرزندان میانه‌رو حزب رفاه است که توسط نجم‌الدین اربکان، رهبر بزرگ اسلام سیاسی ترکیه تأسیس شد. (صدیق، ۱۳۹۵: ۱۵۸)

جالب است که تحت این دولت حزب عدالت و توسعه، تحولات ترکیه اغلب با اشاره به آنچه «اروپایی‌سازی» نامیده می‌شود، تحلیل شده است. دومی، به زبان ساده، به معنای روند همگرایی یک کشور سوم با هنجارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در سطح اتحادیه اروپا، از جمله دموکراتیزاسیون است. چنین دگرگونی در سیاست‌های داخلی و خارجی ترکیه گاهی به‌عنوان یک پارادوکس تلقی می‌شود، به‌ویژه زمانی که به خاطر می‌آوریم گشایش حزب دموکراتیک برای عناصر مسلمان محافظه‌کار داخلی و بین‌المللی. دیرتیش یونگ، دموکراتیزاسیون و اسلامی‌سازی مجدد جامعه ترکیه لزوماً فرآیندهایی متقابل نیستند. آزادسازی اقتصادی و همچنین تا حدی سیاسی در دوره نخست‌وزیر سابق و رئیس‌جمهور بعدی تورگوت اوزالگاوه منجر به موفقیت محافظه‌کاران مذهبی شد، اما از نظر اقتصادی، بازرگانان جهانی‌گرا که اکنون به‌عنوان «ببرهای آناتولی» یا اخیراً «کالوینیست‌های اسلامی» شناخته می‌شوند که سهم بزرگی از رای‌دهندگان آوارگان داخلی را نمایندگی می‌کنند. (طاهایی، ۱۳۸۰: ۲۰۳)

با توجه به پیشرفت‌های اقتصادی و دموکراتیک در سال‌های اخیر، بسیاری از محققان شاهد افزایش جایگاه منطقه‌ای ترکیه، همراه با اعتبار و اراده اعلامی دولت JDP در دوره نخست‌وزیری رجب طیب اردوغان برای دنبال کردن یک سیاست خارجی «عمق استراتژیک» هستند. احمد داووداوغلو که بعد از کتابش عنوان شده است، «عمق استراتژیک» ترکیه را به معنای مشارکت فعال آن در همسایگی‌ها می‌داند. به‌ویژه مناطق

مسلمان‌نشین عثمانی و به‌عنوان مشاور ارشد اردوغان در سیاست خارجی و از سال ۲۰۰۹، وزیر امور خارجه، به‌عنوان وزیر امور خارجه در حال کاهش است. روابط خارجی ترکیه با این دکترین. بولنت ارس یک دانشجوی سخت‌کوش سیاست خارجی و بعدها قهرمان TFP جدید است. او معتقد است که «داووداوغلو بیش از یک مشاور، معمار روشنفکر سیاست خارجی جدید ترکیه است». «طرح ساخت» برای معماری سیاست خارجی او توسط کتاب داووداوغلو ارائه شده است که ایده اصلی آن این است که ارزش ترکیه در روابط بین‌الملل از ثروتمندان آن نشأت می‌گیرد. (امیدی و رضایی، ۱۳۹۰: ۱۲۷) تاریخچه و موقعیت ژئواستراتژیک داووداوغلو که در میانه چندین منطقه مهم قرار دارد و دارای پیوندهای فرهنگی با بالکان، خاورمیانه و آسیای مرکزی است، ترکیه را برای ایفای نقش فعال ژئوپلیتیکی مناسب می‌داند. از آنجایی که این پیوندها عمدتاً از گذشته ترکیه به‌عنوان یک امپراتوری سرچشمه می‌گیرد، «نئوعثمانی‌گرایی» مسلماً به معنای احیای این روابط اغلب نادیده گرفته شده در تاریخ مدرن ترکیه مستتر است. با این حال، اصطلاح «نئوعثمانی» به معنای امپریالیسم است، بنابراین داووداوغلو و سایر مقامات حزب دموکراتیک خلق از این اصطلاح اجتناب می‌کنند. به گفته داووداوغلو، پس از ۱۱ سپتامبر، بازتعریف موقعیت کشورش به فوریت مورد نیاز بود و «موقعیت جدید ترکیه هم مبنایی غیرمعمول و هم پایه جغرافیایی دارد». او همچنین ادعا می‌کند که ترکیه دارای «هویت‌های چند منطقه‌ای است که نمی‌توان آنها را به یک شخصیت واحد تقلیل داد». او با نامیدن «کشور مرکزی»، ترکیه را با روسیه، آلمان، ایران و مصر مقایسه می‌کند که همه وجه مشترک آنها این است که «نمی‌توان آنها را از نظر جغرافیایی یا فرهنگی با پیوند دادن آن با یک منطقه توضیح داد». در مورد پیامدهای این وضعیت، ترکیه می‌تواند به‌طور هم‌زمان در چندین منطقه حرکت کند و برخلاف سیاست خارجی سنتی ترکیه در یک کشور مرکزی، چنین موقعیت جغرافیایی بهینه‌ای نمی‌تولند خود را به شیوه‌ای دفاعی تعریف

کند. (کوشکی و بصیری، ۱۳۹۸: ۱۶۱) همان‌طور که دکترین عمق استراتژیک نیز نشان می‌دهد، با باز کردن فعالانه تا مناطق عثمانی سابق خود، وابستگی یک‌جانبه ترکیه به غرب نیز بلید با ایجاد اتحادهای متعدد که آزادی عمل ترکیه را افزایش داده و اهرم منطقه‌ای و جهانی آن را افزایش می‌دهد، متعادل شود. داووداوغلو دوست دارد ترکیه را «دیپلماسی ۳۶۰ درجه» بنامد. اصل «مشکلات صفر با همسایگان» که براساس آن ترکیه سعی می‌کند روابط بهتری با همه کشورهای همسایه و فراتر از آن داشته باشد، کاملاً به هم مرتبط است که به معنای باز شدن با کشورهایی است که قبلاً ناآرام بوده است (قنبرلو، ۱۳۹۱: ۱۵).

داووداوغلو انتظار دارد که ترکیه با استفاده از پلتفرم‌های بین‌المللی به‌طور مداوم در مسائل جهانی مداخله کند تا از پتانسیل خود حداکثر استفاده را ببرد و احتمالاً حتی «از یک کشور مرکزی به یک قدرت جهانی» تبدیل شود، اما موفقیت این تحول تنها به دولت بستگی داشت. (برخلاف زمان‌های گذشته)، اما نتیجه عملکرد همه بازیگران درگیر در سیاست خارجی، یعنی جامعه مدنی، سازمان‌های تجاری و سازمان‌های متعدد دیگر بوده است که همگی تحت هدایت چشم‌انداز جدید فعالیت می‌کنند. برای اولین بار پس‌ازاینکه وزیر امور خارجه شد، در کمیسیون امور خارجه در مجلس سخنرانی کرد (گوهری مقدم و مددلو، ۱۳۹۵: ۱۲۱).

داووداوغلو گفته است که «دایره‌ای بکشید و ترکیه را در مرکز قرار دهید. هر اتفاقی که هزار کیلومتر دورتر از ما بیفتد به ما مربوط می‌شود.» به گفته سمیح ایدز، این بیانیه با دیدگاه بزرگ داووداوغلو برای ترکیه به‌عنوان یک بازیگر اصلی، نه تنها در منطقه، بلکه در سطح جهانی همخوانی دارد» همان‌طور که واکر استدلال می‌کند، معیارهای سستی قدرت ملی ترکیه تمایل به نادیده گرفتن پیوندهای فرهنگی ایجادشده توسط یک تاریخ مشترک دارد که اکنون عناصر اصلی سیاست عمق استراتژیک هستند. داووداوغلو در همین راستا استدلال می‌کند که ترکیه وارث طبیعی امپراتوری عثمانی است و بنابراین پتانسیل تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای مسلمان را نشان می‌دهد. به همان اندازه درست است

که مناطق مورد بحث عمدتاً مسلمان‌نشین هستند، به‌ویژه خاورمیانه و بخش‌های بزرگ آسیای مرکزی. با توجه به مقاله قبلی داووداوغلو، به نظر می‌رسد که وی در واقع همیشه تأکید زیادی بر این جامعه مذهبی داشته است: «این منطقه بخشی جدایی‌ناپذیر از همان تمدن، یعنی تمدن اسلامی است» به‌عنوان انتقادی صریح از تز ساموئل هانتینگتون، این پژوهش پیشنهاد می‌کند که اسلام توسط وستاها به‌عنوان یک تفاوت تمدنی برای توجیه عملیاتی که به دنبال کنترل بر پتانسیل‌های ژئوپلیتیکی و اقتصادی جهان اسلام است مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. چنین شبهاتی گاهی به‌عنوان نشانه‌هایی از آنچه مورینسون اخیراً مشاهده کرده است تلقی می‌شود: تضاد فکری احمد داووداوغلو با روند غرب‌زدگی در ترکیه؛ و نقد فلسفی آن بیان خود را در نئوعثمانی‌گرایی احیاشده یافت. «به همین ترتیب، چندین دانشگاه ترک نیز در قبال مفهوم داووداوغلو که ارتباطی بین تاریخ امپراتوری عثمانی و علیرغم درک افزایش‌یافته ترکیه از منطقه به‌عنوان نئومانیسیم را مشخص می‌کند، مواضع انتقادی اتخاذ کردند. این واقعیت که این کشورهای مسلمان عمدتاً مستقل شدند و بنابراین به نظر نمی‌رسد در انتظار هژمونی جدید ترک باشند. تاریخ مشترک عثمانی دلالت بر خاطرات خوبی نداشت و به‌ویژه شورش عربی که به انحلال امپراتوری کمک کرد، نشان می‌دهد که ظاهراً دین مشترک پایدار نبوده است. عامل انسجام مسلمانان (که در مفهوم اسلامی «امت» به‌عنوان اتحاد مؤمنان ارائه شده است). آراسد با تمایل این منتقدان به معرفی داووداوغلو به‌عنوان یک عثمانی نئوعثمانی و تأکید آنها بر بیشتر فعالیت‌های جدید سیاست خارجی ترکیه در سرزمین‌های عثمانی سابق مخالف است. وی مدعی است که سیاست خارجی ترکیه در مناطق همسایه نقشی هژمونیک برای ترکیه به عهده نمی‌گیرد، بلکه رویکردی فراگیر و سازنده برای «ساخت صلح و امنیت» براساس پویایی در این مناطق را کاهش می‌دهد. در این زمینه، می‌توان استدلال کرد که شعار معروف کمال آتاتورک «صلح در خانه، صلح در جهان» حتی بهتر است نه به‌عنوان

یک اصل تغییر، بلکه به دلیل TFP جدید، با برخورداری از یک مفهوم صلح طلبانه دیپلماتیک تحقق یابد. (دهقان، ۱۳۹۱: ۲)

ارس موافق است که سیاست‌های داووداوغلو نشان‌دهنده تداوم فعالیت‌های رو به رشد ترکیه از پایان جنگ سرد است، اما داووداوغلو همچنین چشم‌انداز جامع‌تری در سیاست خارجی تدوین کرد و مکانیزم‌های سیاستی را برای مقابله با چالش‌های جهانی‌سازی در عصر «دولت پسا ملت» ایجاد کرد. ارس با استفاده از اصطلاح «دولت پسا ملت» بر اهمیت پیوندهای عقیدتی مانند مذهب، فرهنگ یا تاریخ تأکید می‌کند که در واقع جوهر مفهوم بحث‌برانگیز «عثمانی‌گری» را در بینش داووداوغلو تشکیل می‌دهد؛ اما برای ارس، چنین قرابت‌های پست‌مدرن مزیتی در خط منطقه‌ای ترکیه است و مرزها را عملاً بی‌معنی می‌کند و درعین حال احترام به حاکمیت ملی، الزامات ژئوپلیتیکی برای بازگشت به حیاط‌خلوت امپراتوری عثمانی سابق را ایجاد کرده است. ارس در ادامه می‌گوید: رابطه «مرز و دیگر» پس از حذف رگه‌های تصور تهدید داخلی در سیاست‌های منطقه‌ای، معنای خود را از دست داد؛ بنابراین او ادعا می‌کند که روابط ترکیه با همسایگان شرقی خود بیشتر به دلیل مشکلات داخلی آن مانند اسلام سیاسی و جدایی‌طلبی کردی که گفته می‌شود توسط سوریه و ایران حمایت می‌شود، تیره شده است. از آنجایی که این موضوعات تهدیدی فوری برای ساخت هویت ترکیه بود، این همسایگان «دیگر» بودند به این معنا که مرزها با آنها نماد یک دیوار ایدئولوژیک نیز بود. علاوه بر استقبال مثبت ترکیه از کشورهای منطقه و ویژگی‌های اجتماعی-فرهنگی آنها، «شناخت دوباره ریشه‌های تاریخی و فرهنگی ترکیه در مناطق همسایه» وجود دارد و نشان می‌دهد که TFP جدید همچنین از اهمیت فزاینده وابستگی متقابل اقتصادی ناشی می‌شود. (درج و مسعودنیا، ۱۳۹۷: ۲۶) از این رو توضیحی عقل‌گرایی ارائه می‌دهد که می‌تواند با ظهور مشاهده‌شده بازیگران اجتماعی تأثیرگذار جدید مانند ببرهای آناتولی ترکیب شود.

همان‌طور که لارابی و رلباسا ادعا می‌کنند «کتاب داووداوغلو در زمان چاپ به نظر کمی بیشتر از تفکرات یک دانشگاهی با پیشینه طرفدار اسلام تلقی می‌شد»، با این حال، تأثیرگذاری بر ارتقای ترکیه به سمت سیاست خارجی ارشد اردوغان به ما این فرصت را داد که در بالاترین حد خود سیاست مستقیم داشته باشند. سطح و موقعیت فعلی او به‌عنوان وزیر خارجه کشور حتی بیشتر. اگرچه نظریات داووداوغلو بحث‌برانگیز است و تمرکز انحصاری روی او ممکن است سایر بازیگران مهم در فرآیند سیاست خارجی را دست‌کم بگیرد، با این وجود یک اجماع کلی وجود دارد که داووداوغلو از سال ۲۰۰۲ نقش بسیار مؤثری در تنظیم مجدد سیاست خارجی ترکیه ایفا کرده است.

### هویت دینی و سیاست خارجی ترکیه

علی بولاچ از روزنامه زمان به تغییر آگاهی ملی در ترکیه اشاره می‌کند، کشف دوباره سنت‌های مذهبی عثمانی که موفقیت‌های عظیم انتخاباتی حزب دموکراتیک خلق را توضیح می‌دهد، او این را می‌گوید: «ده قرن پیش، ترکیه اسلام را پذیرفت و این موضوع فصل جدیدی را باز کرد. برای ملت ترکیه و جهان [...] پیروزی حزب عدالت و توسعه نه تنها نتیجه سوءمدیریت، بحران اقتصادی و اختلاس است، بلکه نتیجه تهاجم به ارزش‌های ملی است.» هویت مذهبی دولت جدید روشن بود که حداقل به این معنا که حزب JDP به مسائل خاورمیانه می‌پردازد، پیامدهای سیاست خارجی دارد: «حمام خون در خاورمیانه باعث نگرانی زیادی برای مردم ترکیه می‌شود که دارای فرهنگی و تاریخی هستند. روابط با منطقه [...] در این زمینه، ترکیه به حمایت از تلاش‌های خود برای برقراری صلح در منطقه ادامه خواهد داد.» با این حال، برای راباسا و لارابی تمرکز بیشتر دولت جدید بر خاورمیانه نشان‌دهنده «اسلامی‌سازی سیاست خارجی ترکیه نیست». همان‌طور که برخی از ناظران می‌ترسند، اگرچه آنها اذعان می‌کنند که «مطمئناً عناصری در

JDP وجود دارند که دیدگاه‌های سیاست خارجی آنها انگیزه مذهبی دارد» رایینز خاطر نشان می‌کند که «کمالیسم مکتب قدیمی از فعالیت در خاورمیانه اجتناب می‌کرد»، اما «تداوم این رویکرد از زمان پلینان جنگ سرد و به‌ویژه از ۱۱ سپتامبر، دشوارتر بود. پدیده‌های فراملی، مانند گسترش اسلام‌گرایی رادیکال و تروریسم [...] آنکارا را مجبور کرده است که خاورمیانه را جدی‌تر بگیرد» (حق‌پناه، ۱۳۹۰: ۹۵)

با توجه به بحث فوق، رویکرد ساخت‌گرایانه باید با نمایش تصویری جبرگرایانه از «اجبار» ترکیه در بازگشت به حوزه‌های نفوذ خاورمیانه آغاز نشود. بهتر است تأکید شود که تأکید دولت جدید بر خاورمیانه یک چرخش هویتی بوده است که تا حد زیادی به دلیل تغییر ذهنیت طبقه سیاسی حاکم به‌طور کلی و نخبگان دولتی به‌طور خاص است. منافع ترکیه به‌نوبه خود بازتعریف شده است نه برعکس. به همین دلیل است که ناظران آمریکایی به این واقعیت اشاره می‌کنند که «حزب عدالت و توسعه، حزب حاکم عدالت و توسعه ترکیه، از زمان به قدرت رسیدن در سال ۲۰۰۲، یک انتخاب استراتژیک برای ادغام مجدد ترکیه به نظام سیاسی منطقه‌ای عرب انجام داده است». همچنین برجسته کردن سرمایه سیاسی داخلی که این هویت جدید می‌تواند ایجاد کند، مهم است، زیرا به نظر می‌رسد خاورمیانه، دقیقاً جهان اسلام و عرب، فرصت بسیار خوبی را به JDP برای ایجاد روابط بین‌المللی ارائه می‌دهد که می‌تواند موقعیت داخلی خود را تقویت کند. این نیز یک فرآیند سازنده متقابل هویت‌سازی است: بخش‌های مهم جهان عرب، به دلیل اعتقادات مشترک مسلمانان، خروجی منطقی همبستگی با ترکیه را نشان می‌دهند. این گروه از دولت‌ها به‌عنوان یک متحد طبیعی برای JDP واجد شرایط هستند. حزب سیاسی به‌شدت به‌عنوان (طرفدار) اسلامی شناخته می‌شود. (پیروزفر و خواجه سروری، ۱۳۹۷: ۱۲۷)

از این رو، در راستای استدلال ساختارگرای ونتیان، ما فرض می‌کنیم که تغییر ساختاری در روابط با خاورمیانه و همچنین سایر مناطق به این دلیل رخ داده است که نخبگان سیاسی

ترکیه «چه کسانی هستند و چه می‌خواهند» را بازتعریف کردند؛ اما سیاست خارجی حزب دموکراتیک خلق، دلایل زیادی برای این فرض وجود دارد که تعامل اخیر ترکیه در خاورمیانه نتیجه اجتناب‌ناپذیر «آناشسی» پس از جنگ سرد نیست، بلکه تا حد زیادی نتیجه سیاست هویتی آن بوده است. این دیدگاه دلالت بر این ندارد که سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه منحصراً مبتنی بر تعهدات ایده‌آمیز خواهد بود، یا اینکه واقعیت‌های مادی و ساختاری بیشتر از سایر واقعیت‌های مادی و ساختاری وجود دارد و همچنین نشان نمی‌دهد که باید ترکیبی از عوامل مادی و ایده‌آمیز وجود داشته باشد. همان‌طور که برخی به نظر می‌رسد. در عوض، استدلال می‌کند که سیاست مادی یا قدرت ابتدا باید به صورت اجتماعی و گفت‌وگویی میانجی‌گری شود. پیامدهای سیاستی خاص پس از چنین مذاکره مجدد درباره هویت به دنبال خواهد بود. مطالعات موردی بیشتری در مورد تعامل خارجی ترکیه در منطقه دنبال خواهد شد و امکان تحلیل تجربی در رابطه با مشاهدات نظری را فراهم خواهد کرد. (آجرلو و محمودی، ۱۳۹۲: ۱۸۱)

در چنین چارچوبی، منطقی‌تر است که شاهد افزایش قاطعیت ترکیه باشیم، به طوری که مقامات حزب دموکراتیک ملی بتوانند مکرراً خواستار اصلاحات در سراسر جهان اسلام شوند، مانند روش غیرعادی که عبدالله گل، وزیر امور خارجه وقت در سازمان کنفرانس اسلامی (OIC) سخنرانی کرد. در نشست در تهران در ماه مه ۲۰۰۳، وی بر ضرورت دموکراسی‌سازی و توجه بیشتر کشورهای مسلمان به حقوق بشر و زنان تأکید کرد. جایگاه فزاینده ترکیه در OIC نیز در ژوئن ۲۰۰۴ ظاهر شد، زمانی که برای اولین بار در تاریخ این سازمان، یک دانشگاهی ترک به نام اکمل‌الدین احسان‌اوغلو دبیرکل شد. این واقعیت که احسان‌اوغلو مانند اسلاف خود منصوب نشد، بلکه برای اولین بار انتخاب شد، تازگی دیگری را در سازمان همکاری اسلامی ایجاد می‌کند و بر اهمیت مأموریت او می‌افزاید. این انتخبات اهمیت نمادینی نیز داشت و بر اعتمادبه‌نفس فزاینده ترکیه در

ایفای نقش حامی قابل‌اعتماد رویه‌های دموکراتیک در جهان اسلام تأکید کرد. (اخوان‌کاظمی و غلامی، ۱۴۰۰: ۳۵)

این دیدگاه توسط همه مشترک نیست. اگرچه رایینز اذعان می‌کند که این استراتژی OIC را می‌توان براساس منافع سیاست خارجی ترکیه، یعنی حداکثر کردن فرصت‌های موجود، توجیه کرد، فعالیت‌های ترکیه در این سازمان مبتنی بر مذهب، نشان می‌دهد که JDP «کمتر از سکولار» است. سونر چاگاپتای، منتقد سرشناس از موسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک، ترکیه دیگری را در حال ظهور می‌بیند. او درباره استراتژی حزب دموکراتیک خلق برای جهت‌گیری سیاست خارجی خود به سمت همسایگان مسلمان خود تردید دارد، زیرا ممکن است پیامدهای بلندمدت جدی داشته باشد: «اگر ترک‌ها ابتدا خود را مسلمان در عرصه سیاست خارجی بدانند، روزی به این فکر خواهند کرد. خودشان اولاً مسلمان هستند.» چنین اظهارات یا ترس‌هایی در مقابل اظهارات مکرر گل، زهانی که او مدعی شد که «ترکیه در موقعیتی قرار دارد که می‌تولند ارزش‌های جهانی مشترک با غرب، مانند دموکراسی، حقوق بشر، برتری قانون و بازار را ترویج کند، اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. علاوه بر این، پس از انتخاب احسان‌اوغلو در ژوئن ۲۰۰۴، همان اجلاس سران OIC بیانیه استانبول تحت حمایت ترکیه را تصویب کرد که خواستار حرکت به سمت دموکراسی بیشتر در جهان اسلام بود. همچنین می‌توان پست اخیر احسان‌اوغلو را تأکید بر «اعتمادبه‌نفس فزاینده ترکیه در ایفای نقش حامی قابل‌اعتماد رویه‌های دموکراتیک در جهان اسلام» دانست که در واقع به‌جای کاهش آن، باید به آرزوهای اروپایی ترکیه بیفزاید. علاوه بر این، ترکیه همچنین با میزبانی مجمع مشترک سازمان همکاری اسلامی و اتحادیه اروپا در سطح وزرای خارجه در استانبول در فوریه ۲۰۰۲، با عنوان «تمدن و هماهنگی: بعد سیاسی» اروپا و جهان اسلام را به هم متصل کرد. این مجمع فرصت مهمی برای بیان رد تز «برخورد تمدن‌ها» را فراهم کرد، زیرا وزیر امور

خارجه تأکید کرد که اسلام نمی‌تواند با تروریسم مرتبط باشد و وزیران اتحادیه اروپا نیز اظهار داشتند که غرب با اسلام مخالف نیست. (مرادی و ذوالقدرپور، ۱۳۹۳: ۱۳۵) این رویدادها همگی سیگنال‌هایی درباره این ایده می‌فرستند که روابط ترکیه با شرق و غرب باید مکمل باشد، نه رقیب.

## نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که تغییرات اخیر در سیاست خارجی ترکیه، به‌ویژه در حوزه خاورمیانه را نمی‌توان صرفاً ناشی از محاسبات راهبردی، فشارهای ساختاری یا تحولات منطقه‌ای دانست، بلکه این تغییرات تا حد زیادی نتیجه بازتعریف هویت نخبگان سیاسی ترکیه و گفتمان اسلامی است. تحلیل گفتمان و بررسی کنش‌های نمادین مقامات ترکیه، به‌ویژه اعضای حزب عدالت و توسعه، نشان می‌دهد که هویت اسلامی نخبگان سیاسی به‌عنوان یک پدیده برساخته و سیال، نقش محوری در بازنمایی منافع ملی، مشروعیت داخلی و اعتبار بین‌المللی داشته است. این بازتعریف هویتی به ترکیه امکان داده است که سیاست خارجی خود را با تأکید بر جهان اسلام و خاورمیانه تنظیم کند، بدون آنکه الزاماً از اصول جهانی مشترک مانند دموکراسی، حقوق بشر و حاکمیت قانون فاصله بگیرد.

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که هویت اسلامی نه‌تنها در سطح داخلی به تقویت سرمایه سیاسی و مشروعیت حزب عدالت و توسعه کمک کرده است، بلکه در سطح بین‌المللی نیز به‌عنوان ابزار دیپلماسی نرم و کنش نمادین عمل می‌کند. انتخاب دبیرکل ترک در سازمان همکاری اسلامی، سخنرانی‌های رسمی درباره دموکراسی و حقوق بشر در کشورهای مسلمان و فعالیت‌های دیپلماتیک منطقه‌ای نمونه‌هایی از این کنش‌ها هستند که نشان می‌دهند چگونه هویت اسلامی، بازنمایی و کنش نمادین به هم پیوسته‌اند و سیاست خارجی ترکیه را شکل می‌دهند. این یافته‌ها بر اهمیت درک هویت سیاسی

به‌عنوان یک عامل تعیین‌کننده در سیاست خارجی تأکید می‌کنند و برخلاف تحلیل‌های صرفاً مادی یا تاریخی، نشان می‌دهند که فرآیندهای هویتی می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در انتخاب استراتژی‌ها و جهت‌گیری‌های بین‌المللی ایفا کنند.

یکی از پیامدهای نظری مهم این پژوهش، تأکید بر رویکرد سازه‌انگارانه در تحلیل سیاست خارجی است. بسیاری از مطالعات پیشین ترکیه را از منظر محاسبات راهبردی یا فشارهای ساختاری بررسی کرده‌اند و نقش هویت، گفتمان و بازنمایی را نادیده گرفته‌اند. این پژوهش نشان می‌دهد که هویت نخبگان سیاسی می‌تواند به‌طور مستقیم رفتارهای بین‌المللی کشور را شکل دهد و در تعامل با ساختارهای منطقه‌ای و بین‌المللی بازتولید شود؛ به‌عبارت‌دیگر، سیاست خارجی ترکیه تنها بازتاب منافع مادی یا الزامات امنیتی نیست، بلکه فرآیندی تعاملی، هویتی و گفتمانی است که در آن هویت اسلامی نقش محوری دارد.

مسیر پژوهش‌های آینده می‌تواند بر چند محور متمرکز باشد. یکی از مسیرها، تحلیل گفتمان در سطوح عملیاتی‌تر سیاست خارجی، از جمله مذاکرات دیپلماتیک، بیانیه‌های امنیتی یا سیاست‌های اقتصادی، است تا تعامل هویت و سیاست خارجی به شکل دقیق‌تر بررسی شود. دوم، می‌توان مقایسه تطبیقی با کشورهای دیگر جهان اسلام انجام داد تا نقش هویت اسلامی در جهت‌گیری سیاست خارجی در زمینه‌های مشابه بررسی شود و مشخص شود که آیا الگوی ترکیه قابل‌تعمیم است یا ویژگی‌های منحصربه‌فرد دارد. سوم، پژوهش‌های آینده می‌توانند از روش‌های ترکیبی کیفی و کمی بهره‌برند تا شاخص‌های کمی از تأثیر هویت اسلامی بر تصمیمات سیاست خارجی ارائه دهند و تحلیل‌ها را مستندتر و قابل‌آزمون‌تر کنند.

درنهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که جهت‌گیری‌های جدید ترکیه در خاورمیانه و جهان اسلام باید در چارچوب بازتعریف هویت نخبگان سیاسی و گفتمان اسلامی تحلیل

شود، نه صرفاً به‌عنوان نتیجه فشارهای بین‌المللی یا محاسبات مادی. این دیدگاه، درک عمیق‌تری از سیاست خارجی ترکیه و تعامل آن با منطقه و جهان اسلام فراهم می‌آورد و اهمیت بررسی هویت و گفتمان را به‌عنوان عوامل کلیدی در تحلیل سیاست خارجی برجسته می‌کند. با توجه به این یافته‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که سیاست خارجی ترکیه تحت دولت حزب عدالت و توسعه نه یک خط مستقیم و صرفاً استراتژیک، بلکه یک فرآیند هویتی، گفتمانی و پویا است که از تعامل میان هویت، گفتمان و کنش نمادین شکل گرفته و به تثبیت جایگاه ترکیه در منطقه و جهان کمک می‌کند.

## فهرست منابع

- آجورلو، محمدجعفر و محمودی، رامز. (۱۳۹۲). تأثیر ژئوپلیتیک ترکیه بر سیاست خارجی دولت اسلام‌گرای عدالت و توسعه. آفاق امنیت، ۶(۲۱)، ۱۸۱-۲۱۲. SID. <https://sid.ir/paper/504647/fa>
- اخوان کاظمی، بهرام و غلامی، محمدحسن. (۱۴۰۰). پایایی و پویایی کمالیسم در سیاست خارجی معاصر ترکیه. سیاست جهانی، ۱۰(۱۱ پیایی ۳۵)، ۷-۴۰. SID. <https://sid.ir/paper/964906/fa>
- امیدی، علی و رضایی، فاطمه. (۱۳۹۰). عثمانی‌گرایی جدید در سیاست خارجی ترکیه: شاخص‌ها و پیامدهای آن در خاورمیانه. روابط خارجی، ۳(۱۱)، ۲۳۱-۲۶۷. SID. <https://sid.ir/paper/166964/fa>
- پیروزفر، مهدی، & خواجه‌سروی، غلامرضا. (۱۳۹۷). گفتمان‌های اسلامی در ترکیه نوین. مطالعات راهبردی بسیج، ۲۱(۷۸)، ۱۲۷-۱۵۰
- چگنی‌زاده، غلامعلی و خوش‌اندام، بهزاد. (۱۳۸۹). تعامل و تقابل پیرامون‌گرایی و غرب‌گرایی در سیاست خارجی ترکیه. راهبرد، ۱۹(۵۵) (بخش ویژه بررسی‌های بین‌الملل)، ۱۸۹-۲۲۰.
- SID. <https://sid.ir/paper/89270/fa>
- حق پناه، جعفر. (۱۳۹۰). هویت، قومیت و سیاست خارجی در خاورمیانه. سیاست - مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۴۱(۱)، ۸۱-۹۵. SID. <https://sid.ir/paper/110304/fa>
- حیدری، مهدیه. (۱۳۹۸). سیاست خارجی ترکیه در حوزه دریای سیاه در دوره پس از جنگ سرد. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۱۹(پیاپی ۳۱)، ۲۱۹-۲۴۲. SID. <https://sid.ir/paper/216166/fa>
- درج، حمید و مسعودنیا، حسین. (۱۳۹۷). پردازش دلایل دگردیسی در سیاست خارجی ترکیه در قبال بحران سوریه. سیاست دفاعی
- دهقانی، رضا. (۱۳۹۱). سیاست خارجی ترکیه و فرایند عثمانی‌گیری و نوخلاف‌ت اسلامی. مطالعات جهان، ۲(۲)،
- SID. <https://sid.ir/paper/518026/fa>
- رمضان‌زاده، عبدالله و جوکار، محمدصادق. (۱۳۸۹). هویت از منظر سازه‌انگاری متعارف و رادیکال. سیاست - مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۴۰(۳)، ۱۳۳-۱۵۰. SID. <https://sid.ir/paper/110089/fa>
- سلطانی، آرش، متقی دستنایی، افشین و سیمبر، رضا. (۱۴۰۱). بنیان‌های ژئوپلیتیکی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با ترکیه از دیدگاه سازه‌انگاری. برنامه‌ریزی منطقه‌ای، ۱۲(۴۵)، ۱۰۹-۱۲۲.
- SID. <https://sid.ir/paper/999612/fa>
- سلیمانی، غلامعلی، رضاپور، دانیال و فاضلی، سامان. (۱۳۹۸). بررسی تطبیقی سیاست خارجی کمالیست‌ها و پساکمالیست‌ها در جمهوری ترکیه. پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ۹(۲)، ۲۱۵-۲۴۱.
- SID. <https://sid.ir/paper/241712/fa>
- صدیق، میرابراهیم. (۱۳۹۵). نگاه نظری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری ترکیه در منطقه اورآسیا. مطالعات سیاسی، ۹(۳۴)، ۱۳۱-۱۵۸. SID. <https://sid.ir/paper/161171/fa>
- طاهایی، جواد. (۱۳۸۰). کمالیسم عناصر بحران در نگرش سیاست خارجی ترکیه. راهبرد، ۶(۲۱)، ۲۰۳-۲۳۶
- SID. <https://sid.ir/paper/496417/fa>

- عبداله، عبدالمطلب، ولی‌زاده میدانی، رامین و پیروزفر، مهدی. (۱۳۹۷). بررسی رفتار سیاست خارجی حزب حاکم ترکیه در قبال جمهوری اسلامی ایران. جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، ۲۶(پیاپی ۱۳)، ۸۷-۱۰۸. SID. <https://sid.ir/paper/۲۶۰۵۵۱/fa>
- عطایی، فرهاد و شکاری، حسن و عزیزی حمیدرضا. ۱۳۹۱. سیاست خارجی دولت عدالت و توسعه ترکیه در منطقه قفقاز جنوبی. راهبرد سیاست. ۲۱-۳۷-۶۶
- عظیم زاده اردبیلی، محمد منصور و مسعودنیا، حسین و امام‌جمعه زاده، سیدجواد. ۱۳۹۶. تحلیل سازه‌انگاران سیاست خارجی نوین ترکیه و رقابت با جمهوری اسلامی ایران. پژوهشنامه روابط بین‌الملل. ۱۰، ۳۸، ۹۵-۱۲۸
- فاطمی نسب، علی و چگینی، امین. (۱۳۹۰). سیاست خارجی ترکیه و تحولات سوریه و تأثیر آن بر امنیت سیاسی جمهوری اسلامی ایران. تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۳(۹)، ۱۷۱-۱۸۴. SID. <https://sid.ir/paper/۱۷۲۸۲۸/fa>
- فضلی خانی، اکرم و طباطبایی، سید محمد. (۱۳۹۳). سیاست خارجی ترکیه در قبال بیداری اسلامی در جهان عرب. مطالعات روابط بین‌الملل (پژوهشنامه روابط بین‌الملل)، ۷(۲۵)، ۱۸۵-۲۲۵. SID. <https://sid.ir/paper/۲۴۷۵۴۷/fa>
- قنبرلو، عبداله. (۱۳۹۱). ملاحظات امنیت ملی و غرب‌گرایی در سیاست خارجی ترکیه. مطالعات راهبردی، ۱۵(۴) SID. <https://sid.ir/paper/۴۹۱۹۶۵/fa>
- کوشکی، امین و بصیری نیا، علی. (۱۳۹۸). راهنمای سیاست خارجی ترکیه در آسیای مرکزی. مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۲۵(۱۰۵)، ۱۶۱-۱۹۰. SID. <https://sid.ir/paper/۹۴۵۶۴/fa>
- گودرزی، مهناز و نیکوکار، علی. تأثیر سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه در خاورمیانه بر سیاست خارجی ایران (۲۰۰۲-۲۰۱۹). پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل. ۱۴۰۲. ۲. ۱۱. doi: ۱۰.۲۲۰۶۷/irlip.۲۰۲۲.۷۳۱۲۱.۱۱۷۱\
- گوهری مقدم، ابوذر و مددلو، رامین. (۱۳۹۵). ریشه‌های عثمانی‌گرایی در سیاست خارجی ترکیه (۲۰۰۲-۲۰۱۵). پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۵(۱۷ (پیاپی ۴۷))، ۱۲۱-۱۴۳. SID. <https://sid.ir/paper/۵۲۳۱۱۰/fa>
- متقی، افشین، رشیدی، مصطفی و یحیی پور، محمدصادق. (۱۳۹۲). تحلیل ژئوپلیتیک جایگاه منافع ملی در سیاست خارجی اسلام‌گرایانه کشور ترکیه با رویکرد برساخت‌گرایی. جغرافیا، ۱۱(۳۶)، ۲۵۱-۲۷۱. SID. <https://sid.ir/paper/۱۵۰۳۹۰/fa>
- متقی، افشین، ۱۳۹۲، بررسی و تبیین ژئوپلیتیکی اسلام‌گرایی اعتدالی در سیاست خارجی ترکیه از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۱۱ میلادی با رویکرد سازه‌نگاری، <https://civilica.com/doc/۱۷۹۴۱۹۸>
- مرادی، جهانبخش و ، اسلام. (۱۳۹۳). تقابل راهبرد سیاسی و هویتی اردوغان با منافع و راهبرد ایران در منطقه. مطالعات سیاسی، ۶(۲۳)، ۱۳۵-۱۵۸. SID. <https://sid.ir/paper/۱۶۱۳۶۷/fa>
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶) تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران، سمت، ۳۳۳

- محمد شریفی، مجید و دارابی منش، مریم. (۱۳۹۲). راهبرد کلان آمریکا و چرخش سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه. پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ۳(۳)، ۱۲۷-۱۵۰. SID. <https://sid.ir/paper/۲۴۱۶۹۵/fa>
- محمد شریفی، مجید و غلامی، تهمورث. (۱۳۹۷). نظریه تصورات نقش‌های ملی و تحولات سیاست خارجی ترکیه (۲۰۰۲ تا ۲۰۱۶). پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، ۷(۱)، ۱۳۹-۱۶۴. SID. <https://sid.ir/paper/۲۶۷۲۲۵/fa>
- محمودی کیا، محمد و فرهادی، عباس. (۱۳۹۸). بررسی مقایسه‌ای کنش سیاست خارجی ایران و ترکیه در قبال بحران سوریه براساس نظریه سازه‌نگاری. مطالعات روابط بین‌الملل (پژوهشنامه روابط بین‌الملل)، ۱۲(۴۷)، ۱۵۱-۱۷۸. SID. <https://sid.ir/paper/۲۴۷۵۳۲/fa>
- یوسفی، محسن، حاجی مینه، رحمت و دهشیری، محمدرضا. (۱۴۰۱). تبیین روابط ترکیه، قطر و عربستان سعودی از دیدگاه سازه‌نگاری اجتماعی از ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰ (با تاملی بر نقش رسانه). پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، ۷(۱)، ۱۸۵-۲۰۷. SID. <https://sid.ir/paper/۱۰۴۲۸۱۸/fa>
- Adler, E. (۲۰۰۸), 'The Spread of Security Communities: Communities of Practice, Self-Restraint, and NATO's Post Cold War Transformation', *European Journal of International Relations*, ۱۴: ۱۹۵-۲۳۰. This article applies a constructivist and practice theory approach to NATO in the post Cold War period.
- Ahmet Davutoğlu, *Stratejik Derteliâ*, (Istanbul: Küre, ۲۰۰۱), ۴۵-۹۰
- Ahmet Davutoğlu, *Turkey's Foreign Policy Vision: An Assessment of ۲۰۰۷*, *vighe Turkey*, Vol. ۱۰, No. ۱ (January-March ۲۰۰۸) ۷۷-۹۶, ۷۹. *Ibod X*
- Ahmet Davutoğlu, "The Clash of Interests: An Explanation of the World (Dis)Onfer", *Perceptions: Journal of International Affairs*, Vol. ۲, No. ۴ (December ۱۹۹۷-February ۱۹۹۸), ۹۲-۱۲۱
- Alexander Murinson, "The Suategic Depth Doctrine of Turkish Foreign Policy", *Middle Eastern Studies*, Vol. ۴۲, No. ۶ (November ۲۰۰۶), ۹۴۵-۹۶۴, ۹۵۰۱
- Alexander Wendt, *Social Theory of International Politics*, (Cambridge: Cambridge University Press, ۱۹۹۹), ۳۳۶-۳۴۱
- Ali Balcı and Nebi Mis, "Turkey's Role in the 'Alliance of Civilizations A New Perspective in Turkish Foreign Policy", *Turkish Stalies*, Vol. ۹, No. ۳ (September ۲۰۰۸): ۳۸۷-۴۰۶
- Baruk Ravid, "Israeli and Turkish Officials Meet to Ease Tensions over GAZA Op", *Haaretz*, ۲ February, ۲۰۰۹ <http://www.haaretz.com>
- Bigs Josenal, *Turkish Foreign Policy Special Issue (Tuncay Kandaş and Murat Yeşiltas eds.)*, Vol. ۱۲, No. ۲۳ (۲۰۱۱), see also Tuncay Kardas "No Laughing Matter. Visualizing Turkey's Ergenekon in Political Cartoons", *Middle East Crinque*, Vol. ۲۱, No: ۱ (۲۰۱۲)
- Burhanettin Duran (eds.) *Gradingu Yillege ۲۰۰۸*, (Istanbul: Kure, ۲۰۰۹), ۳۸۵-۴۰۲; William Hale and E. Örbudun, *Islamism, Democracy and Liberalium in Turkey: The Case of the AKP* (London: Routledge, ۲۰۱۰), ۱۱۹-۱۴۷, Saban Kandaş "Turk Diş Politikaunda Eksen Kayması mu?" *Akademik Ortadoğu*, Vol. ۵, No. ۲ (۲۰۱۱): ۱۹-۴۲
- Burhanettin Duran "Türk Diş Politikam Ortadoğululaşiyor mu?" in Kemal Inat, *Muhittin Ataman*,
- Bulent Aras, "The Davutoğlu Era in Turkish Foreign Policy", *Insight Turkey*, Vol. ۱۱, No. ۳ (July-September ۲۰۰۹). ۱۲۷-۱۴۲
- Bülent Kenes, "Democracy vs. Strategy", *Opinion in Turkish Daily News*, ۸ March, ۲۰۰۳,

- Checkel, J. (۱۹۹۸), *The Constructivist Turn in International Relations Theory* World Politics, ۵۰: ۳۲۴-۳۲۸
- Çınar, M. (۲۰۲۰). Turkey's 'Western' or 'Muslim' identity and the AKP's civilizational discourse. *Islamism, Populism, and Turkish Foreign Policy*, ۸-۲۹.  
Cited in Julian Borger, *Turkey Confirms It Barred Israel from Military Exercise because of Ciara War*, *The Guardian*, ۱۲ October, ۲۰۰۹,
- Dietrich Jung, "Turkey's Future. ELU Member of 'Islamist Rogue State, Danish Institute for International Studies (DIIS) Brief, January ۲۰۰۷, ۵
- Hopf, T. (۱۹۹۸), *The Promise of Constructivism in International Relations Theory*, *International Security*, ۲۳: ۱۷۱-۲۰۰.  
۴۹. *Jerusalem Post*, "The Longer View". View", ۱ February, ۲۰۰۹
- Joshua Walket, "Learning Strategic Depth: Implications of Turkey's New Foreign Policy Doctrine, *Insight Turkey*, Vol. ۹, No. ۳ July-September ۲۰۰۷), ۳۲-۴۷
- Kemal Kirişçi, "Turkey's Foreign Policy in Turbulent Times", *Chaillot Paper*, No. ۹۲, Paris: Institute for Security Studies, September ۲۰۰۶
- Martina Warning, *Identity and Foreign Policy: Turkey's External Relations under Culturalist Influence*, (Saarbrücken: Verlag Dr. Müller (VDM), ۲۰۱۱), ۹۹
- Martina Warning, op. cit., ۱۳۷, ۴۳ Cited in Martina Warning, op. cit., ۱۳۸. ۴۶ Sami Moubayed, "Turkish-Syrian Relations: The Erdoğan Legacy", *Today's Zaman*, ۳۱ October, ۲۰۰۸
- Nikolaos Raptopolous, "Rediscovering the Atab Neighbours? The JDP imprint on Turkish Foreign Policy in the Middle East", *Les Cahiers du RMES*, ۲۰۰۴, ۶, www.rmes.be
- Patricia Carley, *Turkey Role in the Middle East & Conference Report*, (Washington, D.C US Institute of Peace, ۱۹۹۵)
- Pouliot, V. (۲۰۱۰), *International Security in Practice: The Politics of NATO-Russia Diplomacy* (Cambridge, UK: Cambridge University Press)
- Steven Everts, "An Asset but not a Model: Turkey, the EU and the Wider Middle East", *Center for European Reform (CER)*, (October ۲۰۰۴). ۷
- Soner Çağaptay, "Turkey's Turn from the West", *Commentary in Warkington Post*, February ۲, ۲۰۰۹  
 Temporary Derailment", *European Policy Center (EPC) Issue Paper*, No. ۵۰ (۲۰۰۶)
- Tarik Oguzlu [oguzlu@bilkent.edu.tr](mailto:oguzlu@bilkent.edu.tr) (۲۰۰۸) *Middle Easternization of Turkey's Foreign Policy: Does Turkey Dissociate from the West?*, *Turkish Studies*, ۹:۱, ۳-۲۰, DOI:۱۰.۱۰۸۰/۱۴۶۸۳۸۴۰۷.۱۸۱۳۹۶۰
- Tank Oğuzlu, "Middle Easternization of Turkey's Foreign Policy: Does Turkey Dissociate from the West?", *Turkish Studies*, Vol. ۹, No. ۱ (۲۰۰۸): ۳-۲۰



## سناریوهای آینده سیاسی انصارالله یمن تا افق ۱۴۱۴

امید و قوفی<sup>۱</sup>

لیلا کریمی فرد\*<sup>۲</sup>

### چکیده

این پژوهش با هدف شناسایی پیشران‌ها و ترسیم سناریوهای آینده‌ی سیاسی جنبش انصارالله یمن تا افق ۱۴۱۴ هجری شمسی انجام شده است. روش تحقیق از نوع کاربردی — توسعه‌ای و با رویکرد آینده‌پژوهی ساختاری و ترکیبی بوده است. در مرحله‌ی نخست، با بهره‌گیری از روش پستل، مجموعه‌ای از پیشران‌های مؤثر در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و بین‌المللی شناسایی شد. سپس از طریق پنل خبرگی و به‌کارگیری نرم‌افزار میک‌مک، ۲۰ پیشران کلیدی استخراج و شبکه‌ی روابط میان آن‌ها مورد تحلیل قرار گرفت. نتایج نشان داد که آینده‌ی یمن و انصارالله دارای ساختاری پویا اما ناپایدار

۱. دانشیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه جامع امام حسین، تهران، ایران. Email: voghofi@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری مطالعات سیاسی با گرایش آینده‌پژوهی انقلاب اسلامی، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

Email: [karimifardleila@gmail.com](mailto:karimifardleila@gmail.com)

است و اغلب متغیرها دارای اثرگذاری و وابستگی هم‌زمان می‌باشند. بر پایه‌ی خروجی نرم‌افزار سناریو ویزارد، چهار سناریوی محتمل برای آینده‌ی انصارالله تدوین گردید: «تثبیت مقاومت و شکل‌گیری حکومت فراگیر»، «مقاومت فرسایشی و ناپایدار»، «مصالحه محدود و دولت دوگانه» و «شکست مقاومت و فروپاشی داخلی». در میان آن‌ها، سناریوی نخست محتمل‌ترین و مطلوب‌ترین وضعیت برای محور مقاومت و جمهوری اسلامی ایران ارزیابی شد. یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که شناخت تعامل میان پیشران‌ها و استفاده از روش‌های آینده‌پژوهی می‌تواند به سیاست‌گذاری راهبردی و پیش‌دستانه ایران در قبال تحولات یمن یاری رساند.

#### کلیدواژه‌ها:

انصارالله یمن، سناریونویسی، آینده‌پژوهی، عدم قطعیت، پیشران‌های کلیدی.

## ۱. بیان مسئله

جنبش انصارالله یمن طی یک دهه‌ی اخیر به یکی از بازیگران مهم و تأثیرگذار در معادلات سیاسی و امنیتی غرب آسیا تبدیل شده است. این جنبش، که در بستر تحولات داخلی یمن و در واکنش به ساختار قدرت ناعادلانه و وابسته به غرب شکل گرفت، امروزه نه تنها در تعیین سرنوشت سیاسی این کشور نقش اساسی ایفا می‌کند، بلکه در قالب محور مقاومت اسلامی جایگاهی راهبردی یافته است. تداوم جنگ یمن، تحریم‌های اقتصادی، فشارهای بین‌المللی و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای به‌ویژه ایران و عربستان سعودی، موجب شده است که آینده‌ی این جنبش و جایگاه آن در ساختار سیاسی یمن با ابهامات و عدم قطعیت‌های فراوانی روبه‌رو شود.

از سوی دیگر، یمن به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی خاص خود در ورودی دریای سرخ و مجاورت با شبه‌جزیره عربستان، نقشی حیاتی در امنیت انرژی و تجارت جهانی دارد. بنابراین، هرگونه تغییر در موازنه‌ی قدرت در این کشور می‌تواند بر ثبات کل منطقه و منافع ژئوراهبردی جمهوری اسلامی ایران تأثیرگذار باشد. به همین دلیل، مطالعه‌ی آینده‌ی جنبش انصارالله نه تنها از منظر داخلی یمن، بلکه از دیدگاه سیاست منطقه‌ای ایران اهمیت بنیادین دارد.

تحولات پرشتاب و چندبعدی یمن، امکان پیش‌بینی خطی و سستی را از میان برده است. در چنین شرایطی، بهره‌گیری از رویکرد آینده‌پژوهی و سناریونویسی به‌عنوان ابزاری برای شناخت مسیرهای ممکن آینده، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. آینده‌پژوهی به‌جای ارائه‌ی یک پیش‌بینی قطعی، مجموعه‌ای از آینده‌های محتمل و بدلیل را ترسیم می‌کند تا تصمیم‌سازان بتوانند براساس آن، راهبردهای مناسب را برای مواجهه با تحولات پیچیده طراحی کنند. از این منظر، مسئله‌ی اصلی پژوهش حاضر آن است که:

آینده‌ی سیاسی جنبش انصارالله یمن تا افق ۱۴۱۴ براساس پیش‌رسان‌ها و عدم قطعیت‌های

کلیدی چگونه قابل تصور است و چه سناریوهایی می‌تواند محتمل‌ترین مسیرهای پیش‌رو را تبیین کند؟

پاسخ به این پرسش، از یک سو می‌تواند به درک عمیق‌تر پویایی‌های درونی و بیرونی یمن کمک کند و از سوی دیگر، زمینه‌ی تدوین سیاست‌های هوشمندانه‌تر و پیش‌دستانه‌تر برای جمهوری اسلامی ایران را فراهم سازد. از این رو، مطالعه‌ی حاضر در پی آن است که با ترکیب روش‌های پستل<sup>۱</sup>، تحلیل اثرات متقاطع متوازن<sup>۲</sup> و سناریو ویزارد<sup>۳</sup>، تصویری ساختاری و نظام‌مند از آینده‌ی جنبش انصارالله در تعامل با تحولات منطقه‌ای ارائه دهد.

## ۲. ادبیات موضوع و پیشینه

### ۲-۱. چارچوب نظری

نظریه صدور انقلاب اسلامی، به‌عنوان چارچوب نظری این پژوهش، بر مبنای اندیشه‌های امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری، به معنای گسترش پیام انقلاب اسلامی در میان ملت‌های مستضعف و بیدارسازی امت اسلامی است، نه به‌صورت نظامی بلکه با ابزارهای فرهنگی، سیاسی و ارزشی. از این منظر، جنبش انصارالله یمن را می‌توان یکی از جلوه‌های عینی صدور انقلاب دانست که با الهام از گفتمان مقاومت، استقلال‌طلبی، نفی سلطه، و عدالت‌خواهی در برابر پروژه‌های سلطه‌جویانه عربستان، آمریکا و رژیم صهیونیستی ایستاده است. در این چارچوب، آینده سیاسی انصارالله به میزان موفقیت آن در تثبیت حاکمیت انقلابی، حفظ انسجام داخلی، و گسترش مشروعیت منطقه‌ای و بین‌المللی وابسته است. بنابراین، بررسی آینده این جنبش از منظر صدور انقلاب، به معنای ارزیابی توانمندی‌های آن در تبدیل شدن

۱. PECTEL

۲. Cross-impact balance analysis

۳. SenarioWizard

به الگویی برای تحقق حکومت اسلامی مردمی در منطقه است.

انقلاب اسلامی ایران پس از چند قرن توانست اسلام و جوامع مسلمان را از رکود و انزوا خارج کرده و انرژی تازه‌ای به جنبش‌ها و جریان‌های اسلامی در منطقه بدهد. این انقلاب موجب شد که ملت‌های مسلمان نسبت به حقوق خود و توانمندی‌هایشان آگاه شده و اعتماد به نفس و جسارت لازم برای مطالبه حق پیدا کنند. این اثرگذاری زمینه‌ساز تحركات و خیزش‌های گسترده در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا شد که با خودسوزی یک جوان تونس در سال ۲۰۱۱ آغاز شد و به سرنگونی دولت‌های تونس، مصر، لیبی و یمن منجر گردید و همچنان در برخی کشورها، از جمله بحرین، ادامه دارد. در این میان، انقلاب اسلامی ایران نقش محوری در ایجاد بیداری اسلامی و انگیزه مردم برای مطالبه حقوق‌شان داشته است. در یمن، این موج بیداری اسلامی به‌ویژه جنبش انصارالله (حوثی‌ها) را تحت تأثیر قرار داد و آنان به‌عنوان یکی از نیروهای اصلی اعتراضات و تغییرات سیاسی کشور مطرح شدند، که نهایتاً منجر به فشار بر علی عبدالله صالح و کناره‌گیری او از قدرت شد (خواجه سروی و شهرکی، ۱۳۹۱: ۱۸۶-۱۸۷).

با اوج‌گیری موج بیداری اسلامی در منطقه غرب آسیا و تضعیف پایه‌های قدرت علی عبدالله صالح، فشار و اعتراضات گسترده مردمی او را وادار به کناره‌گیری از قدرت کرد. در این شرایط، سید عبدالملک الحوثی، رهبر جنبش انصارالله، توانست بخش گسترده‌ای از مردم، از جمله افرادی که از زیدی‌ها یا حوثی‌ها نبودند، با خود همراه کرده و وارد پایتخت صنعا شود و در نهایت منصور هادی را مجبور به فرار کند. گسترش نفوذ انصارالله در یمن و افزایش حضور ایران در شبه‌جزیره عربی، موجب نگرانی شدید عربستان سعودی و هم‌پیمانانش شد و آن‌ها را به اقدام نظامی علیه یمن واداشت؛ این اقدام، به‌عنوان یک جنگ نیابتی برای محدود کردن نفوذ ایران تعبیر شد (فیروزکلائی، ۱۳۹۴: ۲۱). الگوی راهبردی عربستان، مقابله شدید با تهدیدهای نسبتاً محدود است و ادامه

بحران یمن باعث افزایش نقش آفرینی بازیگران منطقه‌ای و تشدید پیچیدگی‌های سیاسی و امنیتی در این کشور شده است (۳: ۲۰۱۵، barakatSultan). از منظر آینده‌پژوهی و سناریونویسی، تحلیل این تحولات و نقش آفرینی بازیگران منطقه‌ای می‌تواند در تدوین سناریوهای محتمل آینده سیاسی جنبش انصارالله تا افق ۱۴۱۴ و ارزیابی پیامدهای امنیتی و راهبردی آن برای ایران و محور مقاومت اهمیت داشته باشد.

نظریه «صدور انقلاب اسلامی» به‌عنوان یکی از مبانی فکری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بر انتقال پیام انقلاب، گسترش ارزش‌های عدالت‌خواهی، مقاومت و استقلال‌طلبی به ملت‌های مسلمان تأکید دارد. این نظریه در سطح راهبردی، نه صرفاً به معنای گسترش جغرافیایی انقلاب، بلکه در قالب گفتمان‌سازی، الگوآفرینی و حمایت از جنبش‌های مقاومت معنا می‌یابد. از منظر آینده‌پژوهی، چنین نظریه‌ای به‌مثابه «چشم‌انداز ارزشی» عمل می‌کند که جهت‌گیری تحلیل پیشران‌ها، عدم قطعیت‌ها و سناریوهای بدیل آینده را مشخص می‌سازد.

در این پژوهش، مفاهیم صدور انقلاب در سه سطح با روش آینده‌پژوهی تلفیق شده‌اند:

در سطح شناسایی پیشران‌ها: معیار انتخاب متغیرها تنها بر مبنای شاخص‌های مادی (سیاسی و اقتصادی) نبوده، بلکه پیشران‌های فرهنگی، ایدئولوژیک و گفتمانی نیز لحاظ شده‌اند. متغیرهایی مانند مشروعیت بین‌المللی انصارالله، نفوذ گفتمان مقاومت در جامعه یمن، و نقش ایران در بازسازی و حمایت معنوی، مستقیماً برگرفته از مؤلفه‌های نظریه صدور انقلاب اسلامی هستند. این امر باعث شد تحلیل ساختاری پژوهش صرفاً بر قدرت سخت متمرکز نباشد، بلکه ابعاد نرم‌افزاری و تمدنی قدرت نیز وارد ماتریس اثرات متقاطع میک‌مک<sup>۱</sup> شود.

در سطح تدوین سناریوها: جهت مطلوبیت سناریوها براساس معیارهای صدور انقلاب تنظیم شد. به همین دلیل، سناریوی «تثبیت مقاومت و شکل‌گیری حکومت فراگیر» نه تنها از نظر پایداری سیاسی، بلکه از منظر گسترش گفتمان مقاومت در یمن، مطلوب‌ترین آینده برای جمهوری اسلامی ایران ارزیابی شده است. در مقابل، سناریوی «شکست مقاومت و فروپاشی داخلی» به دلیل واگرایی از اهداف صدور انقلاب، نامطلوب‌ترین وضعیت محسوب می‌شود.

در سطح تحلیل راهبردی: آینده‌پژوهی در این پژوهش نه به‌عنوان ابزاری ختشی، بلکه به‌مثابه رویکردی در خدمت تحقق رسالت تمدنی انقلاب اسلامی به‌کار گرفته شده است. به بیان دیگر، مدل سناریونویسی و تحلیل پیشران‌ها، در اینجا به طراحی مسیرهایی برای گسترش الگوی مقاومت، خوداتکایی و عدالت‌محوری در یمن کمک می‌کند؛ امری که با فلسفه صدور انقلاب اسلامی در انطباق کامل است.

بنابراین، می‌توان گفت که پیوند نظریه صدور انقلاب با آینده‌پژوهی در این مقاله از سطح شعار و تبیین نظری فراتر رفته و در تمامی مراحل روش‌شناسی، از انتخاب پیشران‌ها تا تدوین سناریوها و ارزیابی مطلوبیت آن‌ها، حضور فعال دارد.

آینده‌پژوهی شاخه‌ای میان‌رشته‌ای از دانش است که با تحلیل منابع، روندها و نیروهای پیشران، به ترسیم مسیرهای محتمل آینده و برنامه‌ریزی برای آن‌ها می‌پردازد و نه صرفاً پیش‌بینی آینده، بلکه مهندسی هوشمندانه آن را مدنظر قرار می‌دهد (Bell, ۲۰۰۳). در مطالعات آینده‌پژوهی، نیروهای پیشران<sup>۱</sup> به‌عنوان عوامل اصلی شکل‌دهنده آینده شناخته می‌شوند که می‌توانند تغییرات اساسی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایجاد کنند و اثرات مستقیم یا غیرمستقیم بر تحولات کلان داشته باشند (حاجیانی، ۱۳۹۰: ۲۱۷). این پیشران‌ها متغیرهایی پویا و تغییرپذیرند که وضعیت آن‌ها در

نمونه‌ها یا موقعیت‌های مختلف متفاوت است و روابط میان آن‌ها می‌تواند هم تقویت‌کننده و هم خنثی‌کننده باشد. تشخیص درست این نیروها و تحلیل تعاملات آن‌ها زمینه را برای تدوین سناریوهای محتمل و واقع‌بینانه فراهم می‌کند، حتی اگر پیش‌بینی دقیق تحقق نیابد (پدرام، ۱۳۹۴: ۲۶). درزمینهٔ یمن و جنبش انصارالله، شناسایی پیشران‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی امکان ترسیم سناریوهای آینده سیاسی این جنبش تا افق ۱۴۱۴ و ارزیابی پیامدهای آن برای محور مقاومت و امنیت منطقه را فراهم می‌سازد.

در پژوهش حاضر، هدف از به‌کارگیری آینده‌پژوهی، تحلیل پویایی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی جنبش انصارالله یمن و تصویرسازی از آینده‌های محتمل آن تا افق ۱۴۱۴ هجری شمسی است. برای این منظور، از روش تحلیل اثرات متقاطع و ابزار نرم‌افزاری میک‌مک به‌عنوان یکی از معتبرترین روش‌های ساختاری در آینده‌پژوهی استفاده شده است.

مفهوم و منطق روش تحلیل اثر متقاطع یکی از محدودیت‌های اساسی روش‌های پیش‌بینی سنتی این است که معمولاً رویدادها را به‌صورت مجزا بررسی می‌کنند و ارتباط میان آن‌ها را نادیده می‌گیرند. روش تحلیل اثر متقاطع برای رفع این ضعف طراحی شده و تلاش می‌کند وابستگی‌های متقابل میان رویدادها و متغیرها را شناسایی کند. در این روش، فرض بر آن است که وقوع یا عدم وقوع یک رویداد (مثلاً فروپاشی اقتصادی یا توافق سیاسی) می‌تواند احتمال وقوع رویدادهای دیگر را تغییر دهد. بنابراین، تحلیل اثر متقاطع به کشف روابط شرطی و تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم میان متغیرهای سیستم می‌پردازد (Godet & Meunier, ۲۰۰۳).

در پژوهش «سناریوهای آینده سیاسی جنبش انصارالله یمن تا افق ۱۴۱۴»، روش تحلیل اثر متقاطع در قالب نرم‌افزار میک‌مک برای شناسایی متغیرهای کلیدی و

عدم قطعیت‌های<sup>۱</sup> اصلی آینده انصارالله به کار رفته است. ابتدا فهرستی از پیشران‌ها و عوامل مؤثر بر آینده جنبش در پنج بُعد سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و بین‌المللی تهیه شد. سپس این پیشران‌ها در قالب یک ماتریس  $n \times n$  در نرم‌افزار میک‌مک وارد گردیدند. هر خانه از این ماتریس نشان‌دهنده میزان تأثیر متقابل میان دو متغیر است؛ این تأثیر توسط خبرگان با مقیاس عددی ۰ تا ۳ (بدون تأثیر تا تأثیر زیاد) تعیین شد.

در تحلیل داده‌های حاصل از ماتریس تأثیرات متقاطع، جمع مقادیر سطرها نشان‌دهنده‌ی میزان اثرگذاری هر متغیر و جمع مقادیر ستون‌ها بیانگر میزان وابستگی آن به سایر عوامل است. براساس این دو شاخص، نمودار پراکنندگی اثرگذاری — وابستگی ترسیم شد تا ساختار تعامل میان پیشران‌ها مشخص گردد. نتایج این تحلیل نشان داد که متغیرهای شناسایی شده در چهار دسته‌ی اصلی قابل طبقه‌بندی‌اند: نخست، متغیرهای کلیدی و راهبردی که دارای اثرگذاری و تأثیرپذیری هم‌زمان بالا هستند و نقش تعیین‌کننده در پویایی سیستم دارند؛ دوم، متغیرهای مستقل و محرک که با اثرگذاری زیاد و وابستگی کم، جهت‌گیری کلی تحولات را تعیین می‌کنند؛ سوم، متغیرهای وابسته که تأثیر اندکی بر دیگر عوامل داشته اما به شدت از آن‌ها متأثر می‌شوند؛ و در نهایت، متغیرهای خودمختار و کم‌اثر که در حاشیه‌ی سیستم قرار گرفته و نقش محدودی در تغییرات آینده ایفا می‌کنند. این طبقه‌بندی امکان شناسایی نقاط تمرکز تصمیم‌سازی و اولویت‌بندی متغیرهای کلیدی در سناریوهای آینده‌ی انصارالله را فراهم ساخت.

سناریوها به‌عنوان ابزارهایی برای فهم و تحلیل آینده، امکان ترسیم آینده‌های بدیل را فراهم می‌کنند. اساس مفهوم سناریو این است که نشانه‌ها و بذره‌های تحولات آینده در زمان حال وجود دارند و در صورتی که به‌درستی شناسایی و تفسیر شوند، می‌توانند مبنایی برای پیش‌بینی مسیرهای محتمل باشند. چالش اصلی در تدوین سناریو، شناسایی این

بذره‌های تحولات، ارزیابی اهمیت آن‌ها و استخراج مضمون‌های مرتبط با آینده است. با استفاده از سناریوها، پژوهشگران می‌توانند تصمیمات راهبردی خود را برای مواجهه با آینده‌های بلبیل طراحی و آزمون کنند و آمادگی بیشتری در مواجهه با عدم قطعیت‌ها و تغییرات پیچیده به دست آورند (علیزاده و همکاران، ۱۳۸۵). در زمینه یمن و جنبش انصارالله، تدوین سناریوهای سیاسی این جنبش تا افق ۱۴۱۴ می‌تواند به شناسایی مسیرهای احتمالی تحولات داخلی و منطقه‌ای، ارزیابی پیامدهای سیاسی و امنیتی و ارائه راهبردهای مناسب برای ایران و محور مقاومت کمک کند.

## ۲-۲. پیشینه پژوهش

بررسی پیشینه پژوهش‌های انجام‌شده درباره آینده یمن و جنبش انصارالله نشان می‌دهد که بیشتر مطالعات موجود، رویکردی توصیفی یا تحلیلی به وضعیت جاری این کشور داشته و کمتر به سناریونویسی علمی و آینده‌پژوهی ساختاری پرداخته‌اند. در میان پژوهش‌های داخلی، مقاله‌ی «سناریوهای آینده سیاسی یمن تا سال ۱۴۰۸» اثر امید وقوفی (۱۳۹۹) از معدود آثاری است که با استفاده از روش تحلیل اثرات متقاطع و نرم‌افزار سناریو ویزارد به ترسیم سناریوهای سیاسی یمن پرداخته است. با وجود ارزش علمی این تحقیق، تمرکز آن بر ساختار سیاسی کشور یمن به صورت کلی است و نقش جنبش انصارالله به عنوان یک بازیگر مستقل و اثرگذار در سطح منطقه‌ای مورد توجه مستقیم قرار نگرفته است. همچنین دامنه زمانی این پژوهش تا سال ۱۴۰۸ محدود بوده و از ابزارهای پیشرفته‌تری مانند میک‌مک برای تحلیل ساختاری استفاده نشده است.

در سایر پژوهش‌های فارسی، مقالات مرکز بین‌المللی مطالعات صلح و پژوهشکده‌های مطالعات منطقه‌ای عمدتاً به بررسی تحولات جنگ یمن، نقش ایالات متحده، یا احتمال تجزیه جنوب این کشور پرداخته‌اند و کمتر وارد تحلیل آینده‌محور و سناریویی شده‌اند.

در سطح بین‌المللی نیز گزارش‌هایی از مؤسسات پژوهشی مانند Chatham House (۲۰۱۶) و RAND Corporation (۲۰۲۲) وجود دارد که آینده سیاسی یمن را در قالب سناریوهایی همچون «دوپارگی حکمرانی» یا «بازگشت دولت ائتلافی» بررسی کرده‌اند؛ با این حال، این آثار عمدتاً فاقد رویکرد بومی و دینی در تبیین تحولات انصارالله هستند. در ادبیات بین‌المللی، مؤسسه‌سالتی چون RAND و Chatham House معمولاً رویکردی فنی - سیاست‌محور به موضوع یمن اتخاذ می‌کنند که بر تحلیل اهداف بازیگران بین‌المللی، سنجش هزینه‌فایده سیاست‌ها، و ارائه گزینه‌های عمل برای بازیگران دولت‌محور متمرکز است. این مطالعات به‌طور متداول از تحلیل‌های کمی - داده‌محور، مدل‌سازی ریسک و سناریوهای سیاسی مبتنی بر ملاحظات امنیتی و ژئوپلیتیکی بهره می‌برند و توصیه‌های سیاستی آن‌ها عمدتاً حول منافع ثبات منطقه‌ای، حفظ خطوط دریانوردی و کاهش تهدید تروریسم/بی‌ثباتی تنظیم می‌شود. در مقابل، پژوهش حاضر رویکردی ترکیبی و بومی‌سازی شده اتخاذ می‌کند که علاوه بر شاخص‌های ژئوپلیتیک و امنیتی، به‌صورت سیستماتیک ابعاد ایدئولوژیک، مشروعیت‌سازی حقوقی، نقش محور مقاومت و لایه‌های فرهنگی - اجتماعی را به‌عنوان پیش‌ران‌های مرکزی لحاظ می‌کند. از منظر روش‌شناسی نیز درحالی‌که برخی مطالعات بین‌المللی بر تحلیل‌های سنجه‌ای و داده‌محور تکیه دارند، مطالعه کنونی با ترکیب پستل، پنل خبرگی و تحلیل ساختاری میک‌مک و سناریو ویزارد، سعی کرده است همپوشانی بین تحلیل کمی و فهم زمینه‌ای بومی را پر کند و بدین ترتیب تفاوت روشن سقف پرسش‌ها (چه باید باشد؟) و چارچوب مفروضات (چه چیز مهم است؟) را به‌روشنی نشان دهد.

در نتیجه، مقایسه نشان می‌دهد که مطالعه حاضر ضمن بهره‌گیری از روش‌های کمی و تحلیل ساختاری که در مطالعات بین‌المللی نیز کاربرد دارد، با افزودن محورهای هنجاری و ایدئولوژیک و تکیه بر پنل‌های خبرگی داخلی، تصویری بومی‌تر و سیاست‌پذیرتر برای

جمهوری اسلامی ایران فراهم آورده است. این تمایز روش‌شناختی و مفهومی، نوآوری اصلی پژوهش را تشکیل می‌دهد: پیوند میان فهم محلی گفتمان مقاومت و روش‌های ساختاری آینده‌پژوهی که امکان ارائه راهبردهای سازگار با منافع و ارزش‌های سیاست خارجی ایران را میسر می‌سازد.

با توجه به مرور منابع، می‌توان نتیجه گرفت که تاکنون پژوهش‌های جامعی که به صورت ترکیبی و ساختاری به آینده سیاسی جنبش انصارالله یمن تا افق بلندمدت بپردازد، انجام نشده است. بیشتر مطالعات پیشین یا بر بحران کلی یمن تمرکز داشته‌اند یا رویکردی کوتاه‌مدت و سیاسی اتخاذ کرده‌اند. بدین ترتیب، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از مدل ترکیبی پستل - میک‌مک - سناریو و یزارد و با تمرکز بر آینده سیاسی و فراملی جنبش انصارالله تا سال ۱۴۱۴، تلاشی نوآورانه در جهت پرکردن خلأ موجود در ادبیات آینده‌پژوهی سیاسی و مطالعات محور مقاومت محسوب می‌شود.

جدول ۱. پیشینه پژوهش

نوینسده (گان) و روش استفاده شده	سؤال یا هدف اصلی	یافته‌ها
امید و قوفی (۱۳۹۹)، روش تحلیل اثرات متقاطع و نرم‌افزار Scenario Wizard	آینده سیاسی کشور یمن تا سال ۱۴۰۸ چگونه خواهد بود و چه سناریوهایی محتمل است؟	شناسایی ۷۸ پیشران و انتخاب ۳ عامل کلیدی؛ استخراج ۶ سناریوی سیاسی؛ مطلوب‌ترین سناریو، ثبات نسبی سیاسی یمن عنوان شده است.
وقوفی، امید، قاسمی، حاجیانی (۱۳۹۶)، تحلیل پیشران‌ها و آینده‌پژوهی کیفی: شناسایی عوامل و پیشران‌های کلیدی با استفاده از مصاحبه با خبرگان و تحلیل اسناد	تبیین عوامل و پیشران‌های کلیدی آینده یمن تا سال ۱۴۰۶	عوامل کلیدی شامل مداخله خارجی، انسجام داخلی، بحران‌های اقتصادی و قبیله‌ای، و نقش بازیگران منطقه‌ای شناسایی شد. سناریوهایی برای مسیرهای احتمالی آینده یمن ارائه شد، از جمله استمرار بحران، تثبیت نسبی و تشکیل دولت قوی.

نویسنده (گان) و روش استفاده شده	سؤال یا هدف اصلی	یافته‌ها
مجتبی روستایی (۱۳۹۶)، روش سناریونویسی محدود	آینده نقش آمریکا در یمن چگونه قابل پیش‌بینی است؟	سه سناریوی محتمل شامل تداوم مداخله، خروج تدریجی و جایگزینی نفوذ غیرمستقیم آمریکا در یمن ترسیم شد.
مصطفی مطهری (۱۳۹۶)، روش تحلیلی آینده‌نگر	آیا جنوب یمن به سمت تجزیه حرکت می‌کند؟	تحلیل روندهای سیاسی نشان داد احتمال استقلال جنوب با حمایت امارات وجود دارد؛ اما مشروعیت بین‌المللی آن ضعیف است
حسن هانی زاده (۱۳۹۴)، تحلیل سیاسی و سناریویی	آینده یمن پس از جنگ به چه سمت خواهد رفت؟	پیش‌بینی تداوم دوگانگی قدرت میان شمال و جنوب؛ احتمال بازگشت مذاکرات محدود و حضور بازیگران خارجی
RAND Corporation (۲۰۲۲)، تحلیل داده و مدل‌سازی	چگونه می‌توان مذاکرات صلح یمن را با ابزارهای فناوری بهبود داد؟	تأکید بر نقش یادگیری ماشینی در تسهیل گفت‌وگوهای صلح؛ تمرکز بر فرایند مذاکره، نه بازیگران ایدئولوژیک.
عصاریان حسین، علیزاده عظیم، پرویزی محمدمهدی، مومنی زاهد مهرداد، و چاووشی ناصر (۱۳۹۹)، تحلیل سناریویی کیفی؛ با شناسایی پیشران‌ها و عدم قطعیت‌ها، چند سناریوی آینده سیاسی-امنیتی یمن طراحی شد.	تحلیل سناریوهای تحولات سیاسی-امنیتی یمن	با استفاده از سناریونویسی، تحولات احتمالی یمن در دوره‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت طبقه‌بندی شد و سناریوهایی شامل تداوم بحران، شکل‌گیری دولت قوی و شدت گرفتن درگیری‌ها ارائه شد. نقش گروه‌های داخلی و مداخله خارجی نیز برجسته شد.
فرهادی علی، نصیرزاده عزیز (۱۳۹۷)، سناریونویسی کیفی؛ بررسی سناریوهای جنگ نیابتی غیردولتی علیه ایران با استفاده از تحلیل اسناد و اسلوب سناریونویسی	سناریونویسی جنگ‌های محتمل علیه جمهوری اسلامی ایران، با تمرکز بر سناریو جنگ نیابتی غیردولتی	مطالعه به بررسی نحوه تهدید ایران توسط بازیگران نیابتی پرداخت و نشان داد که سناریوهای جنگ نیابتی می‌تواند بر امنیت منطقه‌ای و روند نفوذ ایران تأثیرگذار باشد. ابزار سناریونویسی برای پیش‌بینی واکنش‌های احتمالی استفاده شد.
موسوی، س. م. (۱۴۰۰) تحلیل	تحلیل جامعه‌شناختی	با تحلیل جامعه‌شناختی و اسناد تاریخی، نشان داده شد که انقلاب اسلامی ایران

نویسنده (گان) و روش استفاده شده	سؤال یا هدف اصلی	یافته‌ها
جامعه‌شناختی و اسنادی	بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر جنبش انصارالله و آینده آن	الهام‌بخش جنبش انصارالله بوده و آینده جنبش تحت تأثیر روندهای سیاسی، اجتماعی و مذهبی منطقه خواهد بود.
رستمی، لطفی، کامران، پیرمحمدی (۱۳۹۷)، تحلیل اسنادی و تحلیلی-توصیفی	بررسی جنگ قدرت‌ها در یمن و تأثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران	با تحلیل اسناد و داده‌های سیاست خارجی، مشخص شد رقابت قدرت‌ها در یمن می‌تواند تهدید مستقیم یا غیرمستقیم برای امنیت ایران ایجاد کند و تعاملات منطقه‌ای نقش کلیدی دارد.
احمدیان (۱۳۹۸) سناریونویسی تحلیلی	سناریوهای فرجام جنگ یمن و پیامدهای آن بر حضور و نفوذ عربستان	با استفاده از روش سناریو، سه مسیر احتمالی پایان جنگ یمن شناسایی شد و هر سناریو پیامدهای متفاوتی برای نفوذ عربستان و امنیت منطقه‌ای داشت.
حاتمی و بیگی (۱۳۹۹) تحلیل توصیفی-تحلیلی و آینده‌پژوهی کیفی	چشم‌انداز جنگ یمن و پیامدهای امنیتی آن برای ایران	تحلیل مبتنی بر روش تحلیلی-توصیفی نشان داد که روندهای جاری در جنگ یمن می‌تواند هم فرصت‌ها و هم تهدیدهایی برای ایران ایجاد کند و تعاملات منطقه‌ای اهمیت دارد.
مددی (۱۳۹۹) تحلیل ساختاری و امکان‌سنجی	امکان‌سنجی تشکیل دولت قوی در یمن	تحلیل ساختاری نشان داد که تشکیل دولت قوی در یمن با چالش‌های جدی مواجه است، از جمله ضعف نهادهای دولتی، فشارهای خارجی و تداوم بحران‌های محلی و قبیله‌ای.
مزایی، ایمانی‌پور، علیزاده، عظیم، مومنی زاهد (۱۳۹۹) تحلیل سیستم‌ها و مصاحبه با خبرگان	بررسی کنشگران، عوامل کلیدی و پیشران‌های تحولات سیاسی-امنیتی یمن	با استفاده از تحلیل سیستم‌ها و مصاحبه با خبرگان، پیشران‌های کلیدی (مانند مداخله خارجی، انسجام داخلی، منابع مالی) شناسایی شد و نقش بازیگران داخلی و خارجی مشخص گردید.
علوی‌وفا، عراقچی، سیدعباس (۱۳۹۸) نقشه شناختی فازی و	تحلیل محیط راهبردی بحران یمن و	با استفاده از نقشه شناختی فازی، روندهای آتی بحران یمن پیش‌بینی شد و سناریوهایی براساس سطح اثرگذاری و وابستگی عوامل

نویسنده (گان) و روش استفاده شده	سؤال یا هدف اصلی	یافته‌ها
شبیه‌سازی روندها	شبیه‌سازی روندهای آتی با تکنیک نقشه شناختی فازی	کلیدی ارائه گردید، از جمله سناریوی تثبیت نسبی، تشدید بحران و تغییر معادلات منطقه‌ای
Barfi, B. (۲۰۲۰). RAND Corporation. روش تحلیل سیاستی و مدل‌سازی سناریویی	بررسی این پرسش که آیا جنبش انصارالله می‌تواند به نیرویی مشابه حزب‌الله لبنان و ایزار نفوذ منطقه‌ای ایران تبدیل شود؟	گزارش نتیجه می‌گیرد که انصارالله از نظر سازمان‌دهی، کنترل قلمرو و توان نظامی در حال بلوغ است اما از نظر ایدئولوژیک و انسجام سیاسی با حزب‌الله تفاوت دارد. نفوذ ایران بیشتر در قالب حمایت فناورانه و مشاوره‌ای است نه کنترل کامل. پژوهش توصیه می‌کند ایالات متحده برای مهار نفوذ ایران، سیاست «مهار تعامل‌پذیر» را دنبال کند.
Salisbury, P. (۲۰۱۷). Chatham House. روش پژوهش کیفی میدانی و تحلیل نهادی	تحلیل پویایی‌های قدرت، ساختار قبیله‌ای و نظم سیاسی یمن پس از آغاز جنگ داخلی در سال ۲۰۱۵ Salisbury مفهوم «نظم محلی در دل بی‌نظمی ملی» را مطرح می‌کند.	یافته‌ها نشان می‌دهد که هیچ بازیگر واحدی قادر به تسلط بر کل کشور نیست و یمن وارد چرخه‌ای از تعادل شکننده میان گروه‌های محلی، قبایل و نیروهای خارجی شده است. نقش ایدئولوژی مقاومت در تحلیل کم‌رنگ است و تمرکز بر توازن قوا و مدیریت بحران محلی است

مقالات پیشین عمدتاً به شناسایی پیشران‌ها و سناریوهای کلی تحولات یمن پرداخته‌اند و تمرکز آن‌ها بیشتر بر سطح ملی یا منطقه‌ای و تحولات کلی کشور بوده است، بدون آنکه تحلیل دقیقی از آینده سیاسی جنبش انصارالله و تعامل میان پیشران‌ها ارائه دهند. در مقابل، پژوهش حاضر با رویکرد کاربردی-توسعه‌ای و استفاده از روش‌های ترکیبی آینده‌پژوهی ساختاری شامل پستل، میک‌مک و سناریو ویزارد، ۲۰ پیشران کلیدی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و بین‌المللی را شناسایی و روابط میان آن‌ها را

تحلیل کرده است. بر این اساس، چهار سناریوی محتمل برای آینده سیاسی انصارالله تا افق ۱۴۱۴ تدوین شده و محتمل‌ترین و مطلوب‌ترین سناریو از منظر محور مقاومت و جمهوری اسلامی ایران مشخص شده است. بنابراین، مقاله شما با تمرکز ویژه بر جنبش انصارالله، تحلیل ساختاری پیشران‌ها و ارزیابی سناریوها از منظر سیاست‌گذاری راهبردی ایران، خلا پژوهشی موجود در مطالعات قبلی را پر می‌کند و ارزش افزوده قابل توجهی ارائه می‌دهد.

### ۳. روش پژوهش

در آینده‌پژوهی در میان رویکردهای مختلف آینده‌پژوهی، روش سناریونویسی جایگاهی محوری دارد. این روش به‌جای پیش‌بینی یک آینده‌ی قطعی، مجموعه‌ای از آینده‌های بدیل و سازگار را ترسیم می‌کند تا تصمیم‌سازان بتوانند متناسب با شرایط مختلف، راهبردهای مناسب را برگزینند (Bell, ۱۹۹۶). سناریوها، روایت‌هایی منطقی و منسجم از آینده‌های ممکن‌اند که بر پایه‌ی تحلیل پیشران‌ها، روندها و عدم‌قطعیت‌های کلیدی شکل می‌گیرند.

سناریونویسی در واقع نوعی تفکر راهبردی در برابر آینده است که سیاست‌گذاران را قادر می‌سازد تا با درک عمیق‌تر از تعامل متغیرها و پیچیدگی‌های سیستم، تصمیمات هوشمندانه‌تری اتخاذ کنند (Godet & Meunier, ۲۰۰۳). در پژوهش حاضر، این روش چارچوب اصلی تحلیل به‌شمار می‌آید و برای ساخت سناریوهای آینده‌ی جنبش انصارالله از سه ابزار کلیدی آینده‌پژوهی شامل تحلیل محیط کلان (پستل)، تحلیل اثرات متقاطع (میک‌مک) و نرم‌افزار سناریو ویزارد استفاده شده است.

### ۳-۱. تحلیل محیط کلان (PESTEL)

در گام نخست، با هدف شناسایی عوامل مؤثر بر آینده‌ی انصارالله، از الگوی پستل استفاده شد. این روش شش بُعد اصلی مؤثر بر تحولات آینده را شامل می‌شود:

P: عوامل سیاسی (Political)؛

E: عوامل اقتصادی (Economic)؛

S: عوامل اجتماعی و فرهنگی (Social)

T: عوامل فناورانه (Technological)؛

E: عوامل زیست‌محیطی (Environmental)؛

L: عوامل حقوقی و بین‌المللی (Legal)

در این مرحله، از طریق مرور منابع کتابخانه‌ای، گزارش‌های بین‌المللی (UN Reports, RAND, Chatham House) و بیانیه‌های رسمی انصارالله، مجموعه‌ای از ۶۰ پیشران اولیه شناسایی گردید. این پیشران‌ها حوزه‌هایی همچون ساختار قدرت، وضعیت اقتصادی، توان نظامی، انسجام اجتماعی و مشروعیت بین‌المللی را دربر می‌گرفتند. داده‌های گردآوری‌شده مبنای تشکیل فهرست متغیرهای ورودی در مرحله‌ی تحلیل خبرگی قرار گرفت.

### ۳-۲. تحلیل کیفی داده‌ها

به‌منظور تکمیل داده‌های پژوهش و شناسایی دقیق پیشران‌های مؤثر بر آینده جنبش انصارالله، مصاحبه‌ها و نشست‌های پنل خبرگی در بازه‌ی زمانی فروردین تا مرداد ۱۴۰۴ برگزار شد. این نشست‌ها به‌صورت آنلاین از طریق بسترهای ارتباطی اسکایپ و واتساپ انجام گرفت. در مجموع، ۳ نشست تخصصی گروه متمرکز و ۲ مرحله مصاحبه‌ی نیمه‌ساختاریافته با کارشناسان حوزه‌های سیاست خارجی، آینده‌پژوهی، و مطالعات یمن

انجام شد.

داده‌های حاصل از مصاحبه‌ها و مباحث خبرگان پس از پیاده‌سازی متنی، با استفاده از روش تحلیل مضمون مورد بررسی قرار گرفت. در این فرایند، ابتدا گزاره‌های تکرارشونده و مرتبط با پیشران‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و بین‌المللی شناسایی و در قالب مضامین اولیه دسته‌بندی شدند. سپس با کدگذاری باز، محوری و انتخابی ارتباط میان مفاهیم و مضامین کلیدی مشخص گردید. در نهایت، خروجی تحلیل کیفی به‌عنوان ورودی مرحله‌ی کمی ماتریس تأثیرات متقاطع در نرم‌افزار میک‌مک مورد استفاده قرار گرفت.

### ۳-۳. تحلیل اثرات متقاطع و نرم‌افزار (MICMAC)

در گام دوم، برای سنجش روابط علی و متقابل میان متغیرهای شناسایی‌شده، از روش تحلیل اثرات متقاطع و نرم‌افزار میک‌مک استفاده شد. این روش زمانی کاربرد دارد که متغیرهای مؤثر بر آینده، تعامل پیچیده‌ای با یکدیگر داشته باشند. در این رویکرد، برای هر دو متغیر، شدت تأثیر متقابل با مقیاس عددی ۰ تا ۳ تعیین می‌شود؛ عدد صفر نشان‌دهنده‌ی عدم تأثیر و عدد سه بیانگر تأثیر قوی است.

ابزار گردآوری داده در این بخش، پرسشنامه‌ی ماتریس اثرات متقاطع بود که پس از چند مرحله بازنگری در نشست‌های گروه متمرکز نهایی شد. پایایی پرسشنامه با استفاده از ضریب آلفای کرونباخ برابر با ۰.۷۰۹ محاسبه گردید که بالاتر از حداقل مقدار ۰.۶ بوده و نشان‌دهنده‌ی پایایی قابل قبول ابزار است (Nunnally, ۱۹۷۸).

داده‌های حاصل از ۲۰ پیشران منتخب در نرم‌افزار میک‌مک وارد شد تا میزان اثرگذاری و وابستگی آن‌ها به‌صورت شبکه‌ای محاسبه شود. خروجی تحلیل‌ها چهار متغیر بحرانی با بالاترین میزان تأثیر و عدم قطعیت را نشان داد که عبارت‌اند از: سرنوشت سیاسی انصارالله در ساختار قدرت یمن؛ وضعیت اقتصادی و تحریم‌ها؛ توانمندی نظامی و فناوری دفاعی؛

مشروعیت حقوقی و بین‌المللی. این چهار متغیر به‌عنوان محورهای اصلی در مرحله‌ی سناریونویسی مورد استفاده قرار گرفتند.

#### ۳-۴. تدوین سناریوها با نرم‌افزار (Scenario Wizard)

در گام سوم، از نرم‌افزار سناریو ویزارد برای ترکیب حالت‌های مختلف چهار عدم‌قطعیت بحرانی و تولید سناریوهای سازگار استفاده شد. در این نرم‌افزار، برای هر متغیر سه حالت بدیل (مثبت، میانه و منفی) تعریف شد. سپس با استفاده از روش تحلیل اثرات متقاطع، ترکیب‌های ناسازگار حذف و ترکیب‌های منسجم باقی‌مانده به‌عنوان سناریوهای ممکن آینده شناخته شدند. خروجی این مرحله منجر به تولید چهار سناریوی اصلی آینده سیاسی جنبش انصارالله تا افق ۱۴۱۴ گردید که عبارت‌اند از: تثبیت مقاومت و شکل‌گیری حکومت فراگیر؛ مقاومت فرسایشی و ناپایداری؛ مصالحه محدود و دولت دوگانه؛ شکست مقاومت و فروپاشی داخلی.

#### ۳-۵. اعتبارسنجی و پنل خبرگی

در مرحله‌ی نهایی، برای اعتبارسنجی سناریوها از روش پنل خبرگی استفاده شد. جامعه‌ی آماری پژوهش را کارشناسان و پژوهشگرانی تشکیل دادند که در زمینه‌های روابط بین‌الملل، آینده‌پژوهی و تحولات یمن تخصص داشتند. با روش نمونه‌گیری هدفمند و گلوله‌برفی، تعداد ۲۰ نفر از خبرگان واجد شرایط انتخاب شدند؛ از میان آن‌ها ۱۰ نفر در جلسه‌ی نهایی برای ارزیابی سازگاری و احتمال تحقق سناریوها مشارکت داشتند. خبرگان، با استفاده از شاخص‌های انسجام درونی، احتمال تحقق و مطلوبیت راهبردی، هر سناریو را ارزیابی کردند. در این مرحله همچنین از آزمون تونل باد برای سنجش مقاومت سناریوها در برابر تغییر شرایط محیطی استفاده شد. نتایج این

اعتبارسنجی نشان داد که سناریوی نخست (تثبیت مقاومت و تشکیل حکومت فراگیر) بیشترین میزان تحقق‌پذیری را داراست.

جدول ۲. خبرگان شرکت‌کننده در پژوهش

ردیف	حروف اختصاری	تخصص علمی	سابقه شغلی / سازمانی	حوزه تجربه
۱	د.ق	روابط بین‌الملل	پژوهشگر ارشد در مرکز مطالعات راهبردی	سیاست خارجی یمن
۲	ح.م	آینده‌پژوهی	عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع)	روش‌های سناریونویسی
۳	س.ن	مطالعات منطقه‌ای	کارشناس وزارت امور خارجه	مناسبات ایران و یمن
۴	ع.ز	علوم سیاسی	عضو اندیشکده مقاومت	تحولات محور مقاومت
۵	ف.م	جامعه‌شناسی سیاسی	پژوهشگر پژوهشگاه مطالعات فرهنگی	تحولات اجتماعی یمن
۶	ن.ک	امنیت منطقه‌ای	تحلیلگر ارشد وزارت دفاع	تهدیدات منطقه‌ای
۷	ح.ی	آینده‌پژوهی	پژوهشگر مؤسسه آینده‌نگری اسلامی	مدل‌سازی سناریویی
۸	ر.ش	اقتصاد سیاسی	کارشناس سازمان همکاری‌های اقتصادی (ECO)	اقتصاد یمن
۹	م.ب	روابط بین‌الملل	پژوهشگر دانشگاه تهران	روابط ایران - عربستان
۱۰	ج.س	فناوری‌های نظامی	عضو هیئت علمی دانشگاه عالی دفاع ملی	قدرت نظامی انصارالله
۱۱	ع.ف	علوم سیاسی	کارشناس فرهنگی در سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی	دیپلماسی عمومی محور مقاومت
۱۲	س.پ	مدیریت راهبردی	پژوهشگر آزاد	تحلیل تصمیم‌گیری
۱۳	ب.م	آینده‌پژوهی	دکتری دانشگاه علم و صنعت	مدل‌سازی MICMAC
۱۴	ن.ش	مطالعات بین‌الملل	کارشناس ارشد رسانه‌های عربی	افکار عمومی یمن

ردیف	حروف اختصاری	تخصص علمی	سابقه شغلی / سازمانی	حوزه تجربه
۱۵	ف.د	اقتصاد مقاومتی	عضو مرکز پژوهش‌های مجلس	تحریم و اقتصاد یمن
۱۶	ر.ع	علوم سیاسی	کارشناس سیاسی سابق در سفارت ایران در صنعا	شناخت میدانی از یمن
۱۷	م.ک	مطالعات جهان اسلام	استاد دانشگاه باقرالعلوم (ع)	گفتمان مقاومت
۱۸	الف. ز	روابط بین‌الملل	دکتری دانشگاه شهید بهشتی	سازمان‌های بین‌المللی
۱۹	ل.ج	آینده‌پژوهی	پژوهشگر مرکز آینده‌نگری	تعاملات متقاطع پیشران‌ها
۲۰	س.خ	تحلیل اطلاعات راهبردی	عضو اندیشکده افق آینده	پایش راهبردی یمن

نوع، رویکرد و دامنه‌ی پژوهش پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی — توسعه‌ای است؛ زیرا به دنبال تولید دانش قابل استفاده در حوزه‌ی سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی جمهوری اسلامی ایران در قبال تحولات یمن می‌باشد. از نظر ماهیت، پژوهش اکتشافی و آمیخته (کمی - کیفی) است؛ بدین معنا که ابتدا داده‌ها از طریق مصاحبه و تحلیل کیفی گردآوری شد و سپس با روش کمی (تحلیل اثرات متقاطع) در قالب مدل ساختاری پردازش گردید.

از نظر دامنه‌ی زمانی، افق پژوهش تا سال ۱۴۱۴ هجری شمسی (۲۰۳۵ میلادی) تعیین شده است که بازه‌ای مناسب برای مطالعه‌ی تحولات ساختاری و سیاسی یمن محسوب می‌شود. دامنه‌ی مکانی پژوهش نیز شامل کشور یمن به‌عنوان بستر اصلی و منطقه‌ی جنوب غرب آسیا به‌عنوان محیط اثرگذار بر تحولات داخلی آن است.

در این چارچوب، جنبش انصارالله نه صرفاً به‌عنوان یک بازیگر ملی، بلکه به‌عنوان یکی از ارکان محور مقاومت منطقه‌ای تحلیل شده است. ترکیب روش‌های یادشده،

زمینه‌ی دستیابی به تصویری جامع و چندبعدی از آینده‌ی احتمالی انصارالله را فراهم ساخته و موجب شده است که نتایج نهایی پژوهش هم از اعتبار علمی و هم از کاربرد سیاستی برخوردار باشد.

به‌طور خلاصه، مراحل اجرای پژوهش به‌ترتیب زیر انجام شد:

← شناسایی پیشران‌ها (PESTEL)؛

← پالایش با پانل خبرگی؛

← تحلیل ساختاری MICMAC؛

← انتخاب عدم‌قطعیت‌ها ترکیب حالت‌ها در Scenario Wizard؛

← تدوین و ارزیابی سناریوها.

این مسیر پژوهشی نمونه‌ای از یک مدل ترکیبی آینده‌پژوهی ساختاری است که از تلفیق روش‌های کیفی و کمی بهره می‌برد و الگویی نظام‌مند برای تحلیل آینده‌ی جنبش‌های سیاسی در غرب آسیا به‌شمار می‌آید.

#### ۴. یافته‌های پژوهش

برای شناسایی عوامل مؤثر بر آینده جنبش انصارالله یمن، از ترکیب روش‌های کیفی و کمی آینده‌پژوهی استفاده شد. در مرحله‌ی نخست، از طریق مرور گسترده‌ی منابع کتابخانه‌ای، اسناد سیاسی، گزارش‌های میدانی، بیانیه‌های رسمی انصارالله و نیز تحلیل پژوهش‌های پیشین مرتبط با آینده یمن و محور مقاومت، با استفاده از روش پستل، مجموعه‌ای از عوامل و متغیرهای مؤثر بر آینده جنبش انصارالله در پنج حوزه‌ی اصلی شامل سیاسی، اقتصادی، نظامی - امنیتی، فرهنگی - اجتماعی و بین‌المللی شناسایی گردید. در مجموع، ۶۰ پیشران اولیه در این مرحله استخراج شد که نشان‌دهنده‌ی گستره‌ی وسیع عوامل تأثیرگذار بر وضعیت آینده یمن و جایگاه انصارالله در آن است. پس از پالایش و

ارزیابی این متغیرها توسط خبرگان، ۲۰ پیشران کلیدی که دارای بیشترین اثرگذاری و اهمیت راهبردی بودند، انتخاب گردید. این پیشران‌ها به‌عنوان ورودی تحلیل ساختاری نرم‌افزار میک‌مورد استفاده قرار گرفتند. باتوجه به جلسات پنل خبرگان مهمترین بازیگران داخلی و خارجی یمن به شرح ذیل مشخص شد:

نام بازیگر	نوع بازیگر	سطح نفوذ/قدرت	موضع نسبت به انصارالله
انصارالله	داخلی	زیاد	حامی (خود بازیگر اصلی)
دولت مستعفی (منصور هادی/الزندی)	داخلی	متوسط	مخالف
شورای انتقالی جنوب	داخلی	متوسط	مخالف / رقیب
قبایل یمن	داخلی	متوسط	متغیر / متمایل به منافع
جمهوری اسلامی ایران	منطقه ای	زیاد	حامی
عربستان سعودی	منطقه ای	زیاد	مخالف
امارات متحده عربی	منطقه ای	زیاد	مخالف / محتاط
عمان	منطقه ای	متوسط	بی طرف / میانجی‌گر
ایالات متحده آمریکا	بین‌المللی	زیاد	مخالف
سازمان ملل متحد	بین‌المللی	متوسط	بی طرف متمایل به دولت مستعفی
اتحادیه اروپا	بین‌المللی	متوسط	بی طرف
روسیه	بین‌المللی	متوسط	بی طرف / فرصت طلبانه

چین	بین‌المللی	متوسط	بی‌طرف / منفعت‌طلبانه
-----	------------	-------	-----------------------

جدول ۳. پیشران‌های کلیدی آینده انصارالله

حوزه	پیشران‌های کلیدی	اهمیت	عدم قطعیت
سیاسی (P)	توازن قدرت داخلی در یمن نوع رابطه با دولت آینده یمن موضع‌گیری ایران و محور مقاومت	زیاد	زیاد
اقتصادی (E)	کنترل منابع اقتصادی (نفت، بنادر) تحریم‌های بین‌المللی کمک‌های ایران یا سازمان‌های بین‌المللی	زیاد	زیاد
اجتماعی (S)	میزان حمایت قبایل و مردم گسترش ایدئولوژی انقلابی مهاجرت داخلی و بی‌ثباتی اجتماعی	متوسط	متوسط
فناوری (T)	توسعه موشک‌ها و پهپادها توان جنگ سایبری انتقال فناوری از ایران	زیاد	زیاد
محیط‌زیستی (E)	بحران آب و آلودگی زیست‌محیطی فجایع طبیعی (مانند سیل و خشکسالی)	متوسط	کم
حقوقی (L)	شناسایی رسمی انصارالله قطعنامه‌های شورای امنیت رسمیت ژنو/سوئد	زیاد	زیاد

جدول ۴. پیشران‌های نهایی جهت تحلیل ماتریس متقاطع

عنوان پیشران	عنوان پیشران
ساختار قدرت و میزان مشارکت سیاسی انصارالله در حکومت یمن	سطح مشروعیت داخلی انصارالله
وضعیت اقتصادی و پیامدهای ناشی از تحریم‌ها	پیشرفت روند گفت‌وگوهای سیاسی با سایر

عنوان پیشران	عنوان پیشران
	گروه‌های یمنی
توان نظامی، موشکی و فناوری‌های دفاعی انصارالله	ساختار آینده نظام سیاسی یمن
میزان همراهی قبایل و نخبگان با انصارالله	رویکرد کشورهای تأثیرگذار منطقه‌ای به انصارالله
توان ارائه خدمات عمومی توسط انصارالله	توانایی نظامی انصارالله در حفظ امنیت
میزان پذیرش گفتمان انقلابی در نسل جوان	میزان ادامه یا توقف درگیری‌ها با ائتلاف سعودی
نقش ایران به‌عنوان حامی انصارالله	سطح توسعه توان پهبادی و موشکی انصارالله
رویکرد غرب و آمریکا نسبت به انصارالله	کنترل منابع نفت، گاز و بنادر
رابطه با محور مقاومت حزب‌الله، حشدالشعبی ...	توانایی بازسازی اقتصادی و زیرساختی
تحولات منطقه‌ای فلسطین و عادی‌سازی‌ها	میزان حمایت اقتصادی خارجی ایران، چین، روسیه ...

در مرحله‌ی دوم، داده‌های مربوط به ۲۰ پیشران کلیدی در نرم‌افزار میک‌مک وارد شد تا روابط علی میان متغیرها تحلیل و میزان تأثیرگذاری و وابستگی آن‌ها مشخص گردد. تحلیل ساختاری نشان داد که برخی متغیرها نه تنها تأثیر بالایی بر سایر عوامل دارند، بلکه خود نیز به شدت از تغییرات محیطی تأثیر می‌پذیرند. این متغیرها دارای عدم قطعیت بالا و اثرگذاری دوگانه هستند و از آن‌ها به‌عنوان عدم قطعیت‌های کلیدی یاد می‌شود.

جدول ۵. عدم قطعیت‌های کلیدی

ردیف	عنوان عدم قطعیت	حوزه اثرگذاری	نوع اثر
۱	سرنوشت سیاسی انصارالله در ساختار قدرت یمن	سیاسی - امنیتی	تعیین‌کننده‌ی نوع نظام سیاسی آینده و میزان مشارکت انصارالله در حاکمیت
۲	وضعیت اقتصادی و سطح تحریم‌ها	اقتصادی	تأثیرگذار بر توان پایداری و مشروعیت اجتماعی جنبش
۳	توانمندی نظامی و فناوری دفاعی	نظامی - فناورانه	عامل بازدارندگی و تثبیت موقعیت در معادلات قدرت منطقه‌ای
۴	مشروعیت حقوقی و بین‌المللی	حقوقی - بین‌المللی	تعیین‌کننده‌ی روابط خارجی و امکان شناسایی رسمی انصارالله

در مرحله بعد امتیازاتی که خبرگان از طیف نمره ۰ تا ۳ به متغیرها داده اند وارد نرم‌افزار می‌شود پس از تحلیل داده‌های جدول ۶ در نرم‌افزار میکمک داده‌های زیر قبل از توجه می‌باشند:

جدول ۶. نمرات تأثیرات متقابل پیشران‌ها

A	B	C	D	E	F	G	H	I	J	K	L	M	N	O	P	Q	R	S
نمرات منطقه‌ای ائستین را با محور قطر غربی به نقش ایران	۰	۳	۰	۲	۲	۳	۰	۰	۲	۱	۲	۲	۲	۲	۳	۰	۳	
سرنوشت سیاسی انصارالله در	۳	۰	۲	۱	۰	۱	۳	۳	۱	۱	۱	۳	۳	۰	۰	۳	۱	
ساختار قدرت یمن	۱	۰	۰	۰	۰	۲	۲	۲	۱	۳	۳	۳	۳	۲	۱	۱	۲	
وضعیت اقتصادی و تحریم‌ها	۱	۲	۳	۰	۳	۳	۰	۲	۰	۲	۲	۰	۰	۲	۱	۳	۰	
توانمندی نظامی و فناوری دفاعی	۳	۱	۱	۱	۰	۱	۰	۱	۳	۳	۲	۳	۲	۳	۰	۳	۲	
مشروعیت حقوقی و	۲	۱	۰	۳	۱	۰	۳	۱	۱	۱	۱	۳	۱	۳	۱	۰	۲	
تأثیرپذیری	۲	۱	۰	۳	۱	۰	۳	۱	۱	۱	۱	۳	۱	۳	۱	۰	۲	
توان نظامی انصارالله	۳	۱	۱	۱	۰	۱	۰	۱	۳	۳	۲	۳	۲	۳	۰	۳	۲	
توان پیاده‌سازی بحران	۲	۱	۰	۳	۱	۰	۳	۱	۱	۱	۱	۳	۱	۳	۱	۰	۲	
توان پیاده‌سازی بحران	۱	۳	۱	۱	۱	۳	۰	۲	۳	۲	۳	۱	۲	۳	۰	۰	۱	
کنترل منابع نفتی و بنادر	۰	۳	۰	۱	۲	۰	۳	۰	۰	۳	۳	۳	۰	۰	۰	۲	۰	
بازسازی منطقه‌ای زیرساختی	۰	۰	۲	۰	۳	۰	۳	۳	۰	۲	۲	۲	۰	۳	۲	۲	۰	
هدایت منطقه‌ای خارجی	۲	۰	۱	۲	۱	۰	۳	۲	۰	۰	۳	۱	۰	۳	۲	۲	۱	
هدایت تغییرات تکنیکال	۳	۰	۲	۳	۳	۱	۲	۲	۰	۲	۰	۲	۱	۲	۰	۰	۱	
خدمات عمومی انصارالله	۲	۲	۱	۲	۲	۰	۲	۲	۱	۱	۳	۰	۲	۲	۳	۲	۰	
پیش‌بینی نقش‌های نظامی	۳	۰	۳	۳	۱	۰	۲	۲	۰	۲	۲	۰	۰	۰	۳	۲	۲	
نقش ایران	۲	۱	۳	۱	۱	۰	۱	۰	۰	۱	۳	۳	۳	۰	۳	۱	۱	
رویکرد غربی به انصارالله	۲	۳	۱	۲	۳	۰	۲	۱	۰	۰	۰	۲	۱	۰	۰	۰	۰	
رابطه با محور منطقه‌ای	۲	۲	۱	۳	۲	۰	۱	۰	۰	۲	۱	۳	۳	۲	۲	۰	۳	
تأثیر منطقه‌ای ائستین و سایر	۳	۳	۰	۳	۰	۱	۰	۱	۳	۳	۱	۲	۱	۲	۰	۰	۰	

جدول ۷. میزان اثرگذاری پیشران‌های کلیدی

نوع متغیر در سیستم	وضعیت پایداری (%)	میزان وابستگی مستقیم	میزان اثرگذاری مستقیم	عنوان پیشران کلیدی	ردیف
کلیدی و راهبردی	۹۱	۷۵	۸۷	سرنوشت سیاسی انصارالله در ساختار قدرت یمن	۱
کلیدی و متأثر	۸۹	۸۱	۷۹	وضعیت اقتصادی و تحریم‌ها	۲
کلیدی و راهبردی	۹۰	۷۸	۸۴	توانمندی نظامی و فناوری دفاعی	۳
وابسته - تأثیرپذیر	۸۷	۸۲	۷۶	مشروعیت حقوقی و	۴

ردیف	عنوان پیشران کلیدی	میزان اثرگذاری مستقیم	میزان وابستگی مستقیم	وضعیت پایداری (%)	نوع متغیر در سیستم
	بین‌المللی				
۵	حمایت منطقه‌ای از سوی محور مقاومت	۸۰	۷۴	۸۸	محرك مستقل
۶	سطح درگیری داخلی و ثبات سیاسی	۸۲	۸۵	۹۲	کلیدی بحرانی
۷	مشارکت گروه‌های قومی و مذهبی	۷۱	۷۹	۸۵	وابسته
۸	کارآمدی نهادهای حکمرانی	۸۳	۷۷	۸۹	کلیدی
۹	سیاست‌های آمریکا و عربستان نسبت به یمن	۸۸	۸۶	۹۳	متغیر بحرانی خارجی
۱۰	نقش ایران در بازسازی سیاسی یمن	۸۶	۷۴	۹۱	محرك مستقل
۱۱	افکار عمومی و انسجام اجتماعی	۷۵	۸۰	۸۶	وابسته اجتماعی
۱۲	کنترل بر منابع انرژی و بنادر	۸۵	۷۳	۹۰	کلیدی اقتصادی
۱۳	روابط انصارالله با نهادهای بین‌المللی	۷۲	۸۴	۸۵	وابسته دیپلماتیک
۱۴	آینده توافق صلح و مذاکرات ژنو	۷۸	۸۳	۸۸	کلیدی سیاسی
۱۵	تحولات فناوری ارتباطی و جنگ شناختی	۸۱	۷۰	۸۹	محرك فناورانه
۱۶	سطح تحریم‌ها و انسداد اقتصادی	۸۳	۸۲	۹۰	کلیدی اقتصادی
۱۷	نفوذ ایدئولوژیک و گفتمان مقاومت	۸۷	۷۲	۹۲	مستقل راهبردی
۱۸	حضور نیروهای خارجی در یمن	۸۴	۸۵	۹۳	کلیدی بحرانی

ردیف	عنوان پیشران کلیدی	میزان اثرگذاری مستقیم	میزان وابستگی مستقیم	وضعیت پایداری (%)	نوع متغیر در سیستم
۱۹	نقش قبایل و ائتلاف‌های محلی	۷۷	۷۸	۸۷	متغیر میانی
۲۰	تعامل با جامعه جهانی و نهادهای منطقه‌ای	۷۶	۸۰	۸۸	وابسته بین‌المللی

جدول ۸. میزان پایداری تأثیرات مستقیم

عنوان پیشران	تأثیرگذاری	تأثیرپذیری	پایداری (%)
سیاست‌های آمریکا و عربستان	۸۸	۸۶	۹۳
حضور نیروهای خارجی	۸۴	۸۵	۹۳
سطح درگیری داخلی و ثبات سیاسی	۸۲	۸۵	۹۲
سطح تحریم‌ها و انسداد اقتصادی	۸۳	۸۲	۹۰
آینده توافق صلح و مذاکرات ژنو	۷۸	۸۳	۸۸
مشروعیت حقوقی و بین‌المللی	۷۶	۸۲	۸۷

میانگین تأثیرگذاری مستقیم	میانگین تأثیرپذیری مستقیم	میانگین پایداری کل
٪۸۱٫۸	٪۸۳٫۸	٪۹۰٫۵

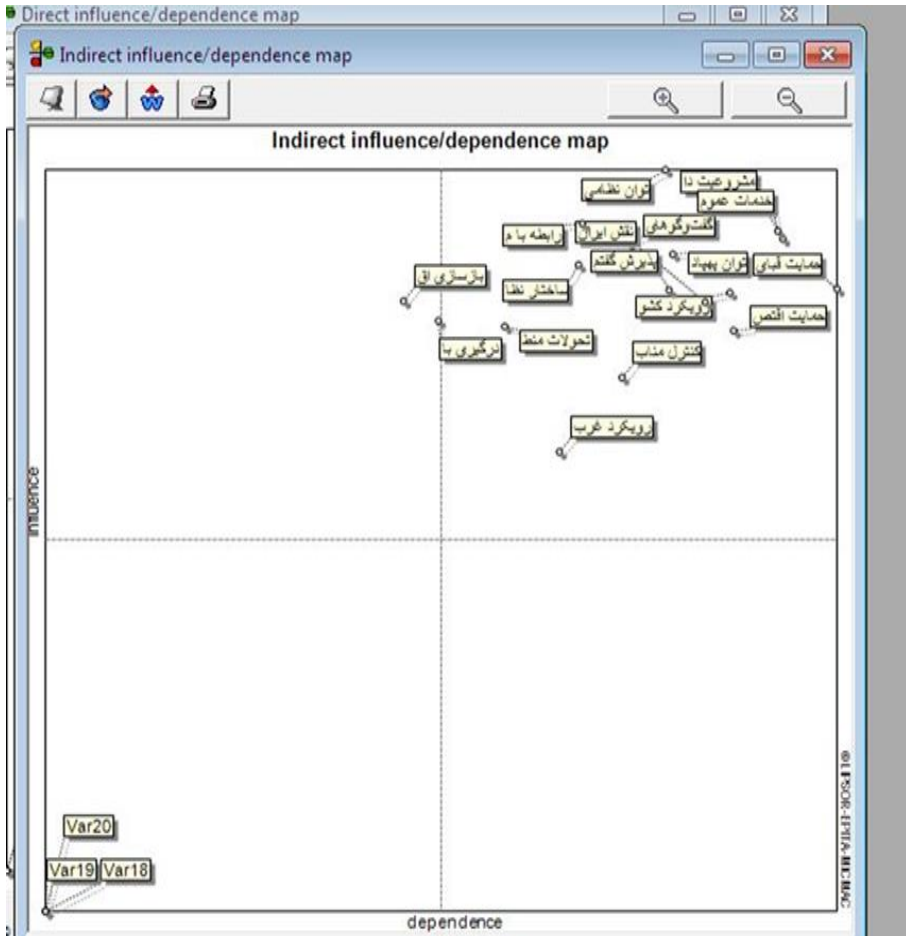
جدول ۹. تحلیل داده‌های ماتریس و آمارهای آن

INDICATOR	VALUE
Matrix size	۲۰
Number of iterations	۲
Number of zeros	۵۸
Number of ones	۱۳۸
Number of twos	۱۳۲
Number of threes	۷۴
Number of P	۰
Total	۳۴۴
Fill rate	۸۶٪
Average direct influence (Impact)	≈ ۸۱٫۸٪
Average direct dependency	≈ ۸۳٫۸٪

Overall system stability	≈ ۹۰,۵%
Dominant variable types	کلیدی و بحرانی (Critical & Key Drivers)

مقدار میانگین تأثیرگذاری و تأثیرپذیری بالا (بیش از ۸۰٪) نشان‌دهنده‌ی تعامل قوی متغیرها و ساختار نسبتاً ناپایدار اما پویا در سیستم آینده یمن است. پایداری کلی حدود ۹۰٪ حاکی از رسیدن ماتریس به وضعیت تعادل نسبی پس از چند تکرار محاسباتی است. متغیرهای بحرانی و کلیدی (نظیر سیاست‌های آمریکا و سطح درگیری داخلی) بیشترین نقش را در شکل‌دهی سناریوهای آینده دارند.

میانگین پایداری تأثیرات مستقیم ۹۰.۵٪ است که نشان‌دهنده‌ی انسجام و هم‌گرایی بالای نظرات خبرگان است. متغیرهایی چون «سیاست‌های آمریکا و عربستان»، «حضور نیروهای خارجی» و «سرنوشت سیاسی انصارالله» بیشترین نقش را در بی‌ثباتی یا بازتعادل سیستم دارند. این تمرکز بالا (اثرگذاری و وابستگی زیاد) تأیید می‌کند که ساختار آینده‌ی یمن در وضعیت بحران سیستمی قرار دارد. نمودار ذیل پراکندگی پیشران‌ها و جایگاه آنها را در محورهای تأثیرگذاری و تأثیرپذیری نشان می‌دهد.



نمودار ۱. ناپایداری سیستم

نحوه توزیع و پراکندگی عوامل می‌تواند شاخصی برای پایداری یا ناپایداری یک سیستم باشد. در سیستم‌های پایدار، عوامل معمولاً به شکل حرف L در نمودار پراکنش ظاهر می‌شوند؛ به این معنا که برخی عوامل تأثیرگذاری بالایی دارند و برخی دیگر بیشترین تأثیرپذیری را دارند. در این نوع سیستم‌ها، سه دسته عوامل قابل تشخیص هستند: عوامل کلیدی، مستقل و نتیجه‌ای. در مقابل، در سیستم‌های ناپایدار، وضعیت

پیچیده‌تر است و پراکندگی عوامل نظم مشخص سیستم‌های پایدار را ندارد، مانند سیستمی که در مثال مورد نظر بررسی شده است

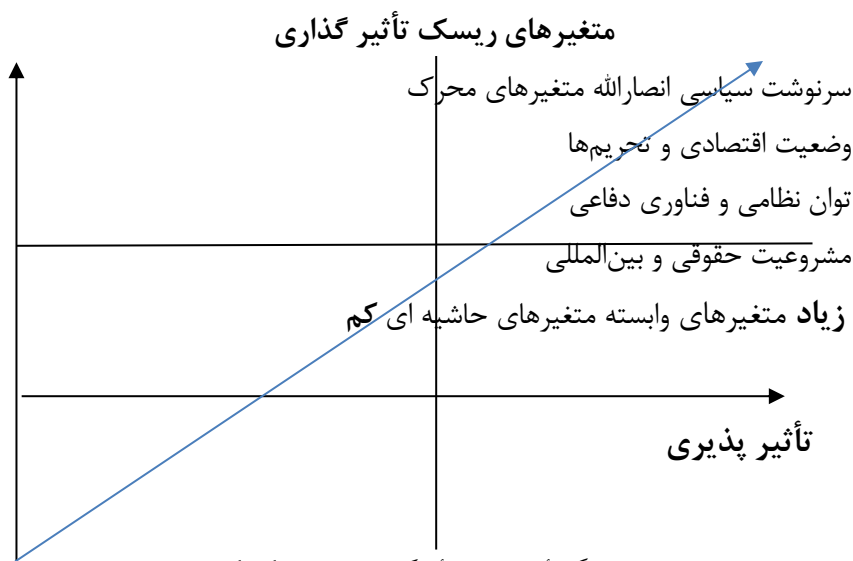
جدول ۱۰. ماتریس عوامل غیرمستقیم

	1: بش	2: گد	3: با	4: روه	5: انرا	6: انرا	7: انرا	8: انرا	9: انرا	10: انرا	11: انرا	12: انرا	13: انرا	14: انرا	15: انرا	16: انرا	17: انرا	18: انرا	19: انرا	20: انرا
1: مشروعیت نا	1076	965	806	1026	972	685	929	878	587	1112	1295	1148	968	1064	840	841	736	0	0	0
2: گذرگویی	1212	890	877	1085	979	597	1010	942	552	1059	1203	1148	956	1024	755	866	681	0	0	0
3: ساختار نظامی	1090	925	827	986	964	676	887	877	563	1052	1202	1109	919	1017	745	815	657	0	0	0
4: رویکرد کشور	1082	880	782	1040	887	577	849	844	554	995	1172	957	854	981	818	752	628	0	0	0
5: توان نظامی	1305	1071	939	1189	1099	708	1043	993	639	1199	1362	1276	1073	1138	864	907	755	0	0	0
6: درگیری با	1009	757	736	928	867	519	932	806	452	935	1081	1058	878	902	698	767	660	0	0	0
7: توان بهینه	1101	980	769	1060	954	651	890	847	596	1102	1255	1112	951	1060	783	758	693	0	0	0
8: کنترل منابع	871	742	670	839	788	497	771	679	429	878	1022	930	780	807	684	658	595	0	0	0
9: بازسازی با	1078	783	795	988	884	544	908	856	498	955	1132	1009	882	945	774	779	642	0	0	0
10: حمایت اقتصادی	1046	708	746	918	798	507	893	831	486	908	1067	972	859	880	700	800	634	0	0	0
11: حمایت فیزی	1125	784	802	1050	923	496	991	859	469	975	1098	1095	927	941	747	768	689	0	0	0
12: خدمات عمومی	1175	920	815	1076	942	634	985	920	604	1102	1278	1152	1012	1065	814	875	742	0	0	0
13: نابرابری	1115	783	797	992	858	525	957	868	524	968	1147	1052	928	942	738	849	665	0	0	0
14: نقش ایران	1029	866	750	961	887	589	876	810	529	991	1141	1041	870	938	722	778	651	0	0	0
15: رویکرد	791	585	555	777	679	355	747	617	338	735	835	807	680	696	579	562	533	0	0	0
16: رابطه با	1150	939	843	1092	1029	641	1035	915	545	1105	1256	1217	1014	1049	830	853	774	0	0	0
17: تحولات منطقه	1016	849	690	951	851	534	840	743	506	979	1069	1064	902	897	642	676	643	0	0	0
18: Var18	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0
19: Var19	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0
20: Var20	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0	0

blues represent indirect influence rates



در نمودارهای بالا، تمرکز متغیرها در ناحیه‌ی بالا راست نشان‌دهنده‌ی وضعیت بحران سیستمی در آینده‌ی جنبش انصارالله است؛ یعنی بیشتر پیشران‌ها هم‌زمان دارای اثرگذاری و وابستگی بالا هستند. چنین الگویی به این معناست که هر تغییر کوچک در یکی از عوامل (مثل مشروعیت، وضعیت اقتصادی یا حمایت منطقه‌ای) می‌تواند زنجیره‌ای از تحولات گسترده در کل ساختار سیاسی و نظامی یمن ایجاد کند - وضعیتی که ثبات سیستم را به شدت شکننده می‌سازد.



نمودار ۴. الگو تأثیرپذیری و تأثیرگذاری نرم‌افزار میک‌مک  
منبع (یافته‌های پژوهش)

جدول ۱۱. عدم قطعیت‌های بحرانی (کلیدی)

ردیف	عنوان
۱	سرنوشت سیاسی انصارالله در آینده دولت یمن
۲	وضعیت اقتصادی و تحریم‌ها
۳	توان نظامی و فناوری دفاعی انصارالله
۴	مشروعیت حقوقی و بین‌المللی

سپس حالت هر کدام از عدم قطعیت‌های کلیدی مشخص و در نرم‌افزار سناریو ویزارد وارد شد.

Descriptors:	variant [ 1 ]	variant [ 2 ]	variant [ 3 ]	variant [ 4 ]
آینده سیاسی انصارالله	تسلط کامل	مشارکت محدود	حذف از قدرت	
وضعیت اقتصادی	خودکفایی	وابستگی به کمک‌ها	فروپاشی اقتصادی	
توان نظامی	رشد پایدار	توقف رشد	جهش تکنولوژیک	
مشروعیت بین‌المللی	مشروعیت شناخته شدن	بهره‌رسمیت شناخته شدن	انزوای حقوقی	

در گام سوم، با بهره‌گیری از نرم‌افزار سناریو ویزارد، حالت‌های مختلف چهار عدم قطعیت کلیدی ترکیب شد و چهار سناریوی سازگار و محتمل از آینده جنبش انصارالله تا اقی ۱۴۱۴ هجری شمسی (۲۰۳۵ میلادی) استخراج گردید. هر سناریو نمایانگر یک وضعیت ممکن از آینده یمن و موقعیت انصارالله در آن است.

جدول ۱۲. سناریوهای آینده سیاسی انصارالله

شماره	عنوان سناریو	عوامل	علائم تحقق
۱	تثبیت مقاومت و حکومت فراگیر	<ul style="list-style-type: none"> <li>- افزایش حمایت منطقه‌ای از محور مقاومت</li> <li>- انسجام داخلی انصارالله</li> <li>- پذیرش بین‌المللی حکومت انصارالله</li> <li>- ناکامی پروژه تجزیه‌طلبانه جنوب</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>- کاهش درگیری‌های داخلی</li> <li>- روابط گسترده با کشورهای محور مقاومت</li> <li>- مشارکت عمومی در ساختار دولت انقلابی</li> </ul>

شماره	عنوان سناریو	عوامل	علائم تحقق
۲	مقاومت فرسایشی و ناپایدار	- ادامه محاصره و جنگ اقتصادی - فرسایش توان داخلی انصارالله - تداوم درگیری نظامی با گروه‌های مخالف - ناکامی در ایجاد دولت فراگیر	- بن‌بست مذاکرات سیاسی - بحران شدید معیشتی و بهداشتی - ادامه حملات موشکی و پهپادی پراکنده
۳	مصالحه محدود و دولت دوگانه	- فشار سازمان ملل و قدرت‌های جهانی برای صلح - پذیرش نسبی انصارالله در مذاکرات سیاسی - مصالحه با دولت تحت حمایت عربستان	- امضای توافق‌نامه تقسیم قدرت - کاهش خشونت‌ها - بازگشایی فرودگاه‌ها و بندرها
۴	شکست مقاومت و فروپاشی داخلی	- تشدید اختلافات درون‌سازمانی انصارالله - شورش قبایل و ناراضی‌های مردمی - حمله مجدد ائتلاف سعودی-امارات - بی‌ثباتی امنیتی و اقتصادی شدید	- فروپاشی ساختارهای اداری - افزایش پناهجویان - تسلط گروه‌های دیگر بر مناطق کلیدی مانند صنعا و الحدیده

## داستان‌نویسی سناریوها

### داستان سناریو ۱: تثبیت مقاومت و شکل‌گیری حکومت فراگیر

در این سناریو، جنبش انصارالله موفق می‌شود با انسجام داخلی، مدیریت صحیح منابع و حمایت گسترده مردمی، ساختار حکومتی پایداری را در مناطق تحت کنترل خود ایجاد کند. دولت انقلابی به‌مرور از سوی کشورهای عضو محور مقاومت و برخی نهادهای بین‌المللی به رسمیت شناخته می‌شود. تلاش‌های امارات برای تجزیه جنوب به بن‌بست می‌رسد و گروه‌های جنوبی مجبور به پذیرش گفت‌وگو و مشارکت در دولت می‌شوند.

مشروعیت بین‌المللی انصارالله افزایش یافته، فرودگاه‌ها و بنادر بازگشایی می‌شوند و روند بازسازی آغاز می‌گردد.

### داستان سناریو ۲: مقاومت فرسایشی و ناپایدار

در این سناریو، اگرچه انصارالله هنوز به صورت نظامی کنترل مناطق شمالی را در دست دارد، اما به دلیل ادامه جنگ اقتصادی، محاصره و درگیری‌های نظامی با گروه‌های مختلف، توان داخلی آن به شدت تحلیل می‌رود. هیچ توافق سیاسی پایداری شکل نمی‌گیرد و وضعیت کشور در حالت تعلیق و بن‌بست باقی می‌ماند. نارضایتی عمومی از وخامت وضعیت معیشتی افزایش می‌یابد و درگیری‌ها همچنان به شکل پراکنده ادامه پیدا می‌کنند.

### داستان سناریو ۳: مصالحه محدود و شکل‌گیری دولت دوگانه

در این سناریو، فشارهای بین‌المللی و خستگی طرف‌های جنگ منجر به برگزاری مذاکرات سیاسی می‌شود. با پذیرش نسبی انصارالله در ساختار سیاسی، توافقی برای تقسیم قدرت بین دولت تحت حمایت عربستان و نیروهای انقلابی صورت می‌گیرد. اگرچه دولت فراگیر تشکیل نمی‌شود، اما خشونت‌ها کاهش می‌یابد، تبادلات انسانی و اقتصادی تا حدی احیا می‌شود و نهادهای دولتی در دو منطقه جداگانه به کار خود ادامه می‌دهند.

### داستان سناریو ۴: شکست مقاومت و فروپاشی داخلی

در این سناریو، به دلیل تشدید اختلافات داخلی در انصارالله، کاهش مشروعیت مردمی و افزایش فشار نظامی-امنیتی ائتلاف سعودی، دولت انقلابی از هم فرو می‌پاشد. شورش‌های مردمی و جدایی قبایل و نخبگان سیاسی باعث می‌شود کنترل مناطق کلیدی

از دست انصارالله خارج شده و ساختار حکومتی فعلی نابود شود. در این وضعیت، احتمال تجزیه کشور و افزایش دخالت خارجی بسیار بالاست.

جدول ۱۳. ارزیابی سناریوها

ردیف	عنوان سناریو	احتمال تحقق (%)	مطلوبیت برای جمهوری اسلامی ایران (%)	ارزیابی نهایی	نوع سناریو
۱	تثبیت مقاومت و شکل‌گیری حکومت فراگیر	۳۵	۹۰	محتمل‌ترین و مطلوب‌ترین حالت برای محور مقاومت	مطلوب
۲	مقاومت فرسایشی و ناپایدار	۲۵	۵۵	تداوم وضعیت موجود با هزینه‌های بالا و بدون دستاورد راهبردی	میانه
۳	مصالحه محدود و دولت دوگانه	۲۵	۷۰	کاهش تنش‌ها همراه با دوگانگی در ساخت قدرت	میانه
۴	شکست مقاومت و فروپاشی داخلی	۱۵	۲۰	بحرانی‌ترین و نامطلوب‌ترین سناریو برای ایران و محور مقاومت	بحرانی

## ۵. بحث، نتیجه‌گیری و پیشنهادها

### ۵-۱. بحث

در پاسخ به این سؤال که سناریوهای آینده انصارالله یمن کدامند؟ ابتدا از طریق مرور اسناد و مصاحبه با خبرگان، پیشران‌های آینده یمن مشخص شد. در مرحله بعد از طریق برگزاری پنل خبرگی با حضور خبرگان، پیشران‌ها ارزیابی و سنجش شد. پس از محاسبه

و بررسی نظر خبرگان، چهار پیشران (آینده سیاسی انصارالله، وضعیت اقتصادی، توان نظامی و مشروعیت بین‌المللی) به عنوان عدم قطعیت‌های کلیدی دارای بیشترین اهمیت و عدم قطعیت (بحرانی/کلیدی) مشخص شد. سپس حالت هر کدام از عدم قطعیت‌های کلیدی مشخص و در نرم‌افزار سناریو ویزارد وارد شد. براساس خروجی نرم‌افزار سناریو ویزارد و تأیید خبرگان، چهار سناریوی استوار انتخاب شد. سپس داستان آنها تدوین و سناریوها در معرض آزمون تونل باد قرار گرفت. در ادامه علائم تحقق و اعتبارسنجی سناریوها در پنل خبرگان مشخص شد.

از میان این سناریوها، سناریوی نخست (تثبیت مقاومت و حکومت فراگیر) نه تنها از نظر پایداری داخلی و وحدت ملی برای یمن مطلوب‌ترین است، بلکه برای جمهوری اسلامی ایران نیز بهترین سناریو محسوب می‌شود. این سناریو با تقویت محور مقاومت، افزایش نفوذ ایران در منطقه و ایجاد یک دولت متحد و هم‌راستا با اهداف انقلاب اسلامی همراه خواهد بود.

## ۵-۲. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف ترسیم سناریوهای آینده‌ی سیاسی جنبش انصارالله یمن تا افق ۱۴۱۴ هجری شمسی انجام شد. با بهره‌گیری از روش‌های ترکیبی آینده‌پژوهی شامل تحلیل پستل، پنل خبرگی، مدل ماتریس تأثیرات متقاطع میک‌مک و نرم‌افزار سناریو ویزارد، تلاش شد تا تصویری واقع‌بینانه و چندبعدی از مسیرهای محتمل آینده‌ی انصارالله ارائه شود.

نتایج نشان داد که آینده‌ی یمن و انصارالله از ساختاری پیچیده و پویا برخوردار است؛ به گونه‌ای که اغلب متغیرها دارای اثرگذاری و وابستگی هم‌زمان بالا هستند. این ویژگی، نظام سیاسی یمن را به سمت ناپایداری سیستمی و آسیب‌پذیری در برابر تحولات ناگهانی

سوق می‌دهد. با این حال، نقش محوری چهار عامل کلیدی — شامل سرنوشت سیاسی انصارالله، وضعیت اقتصادی و تحریم‌ها، توانمندی نظامی و فناوری دفاعی و مشروعیت حقوقی و بین‌المللی — در شکل‌دهی به آینده‌ی این جنبش برجسته است. براساس ترکیب این متغیرها، چهار سناریوی محتمل استخراج شد که در میان آن‌ها، سناریوی «تثبیت مقاومت و شکل‌گیری حکومت فراگیر» به‌عنوان محتمل‌ترین و مطلوب‌ترین وضعیت برای محور مقاومت و جمهوری اسلامی ایران ارزیابی گردید. در مقابل، سناریوی «فروپاشی داخلی و شکست مقاومت» محتمل‌ترین تهدید برای امنیت منطقه‌ای محسوب می‌شود.

تحلیل نهایی نشان می‌دهد که آینده‌ی انصارالله در گرو تعامل میان توان دفاعی و مشروعیت سیاسی است؛ هرچه این دو عامل در تعادل و هم‌افزایی بیشتری قرار گیرند، احتمال ثبات و توسعه‌ی سیاسی یمن افزایش می‌یابد. همچنین، نتایج پژوهش اهمیت بهره‌گیری از رویکرد آینده‌پژوهی در سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران را نشان می‌دهد، به‌ویژه در حوزه‌ی مدیریت تحولات محور مقاومت و پیش‌بینی روندهای سیاسی — امنیتی در غرب آسیا. در مجموع، می‌توان گفت آینده‌ی جنبش انصارالله نه از مسیر پیش‌بینی‌های قطعی، بلکه از رهگذر شناخت پیشران‌ها، تعامل عدم‌قطعیت‌ها و طراحی سناریوهای راهبردی قابل مدیریت و هدایت است. چنین نگرشی، ابزار مؤثری برای تصمیم‌سازی هوشمندانه و پیش‌دستانه در قبال تحولات یمن و منطقه فراهم می‌سازد.

## ۵-۳. چشم انداز

### - چشم‌اندازهای مرتبط با آینده انصارالله یمن

۱. چشم‌انداز کلان انقلاب اسلامی ایران ۲. تحقق تمدن نوین اسلامی با محوریت

مقاومت ۳. گسترش جغرافیای مقاومت در منطقه غرب آسیا ۴. حمایت از نهضت‌های ضد استکباری و مقابله با سلطه‌طلبی آمریکا و صهیونیسم

### - چشم‌انداز محور مقاومت تا ۱۴۱۴

۱. همگرایی استراتژیک میان اعضای محور مقاومت (ایران، حزب‌الله، حشدالشعبی، انصارالله و...) ۲. شکل‌گیری دولت‌های مردمی و ضداستعماری در منطقه ۳. عقب‌نشینی قدرت‌های مداخله‌گر منطقه‌ای مانند عربستان و امارات از عرصه‌های نفوذ سستی

### - چشم‌انداز توسعه سیاسی یمن پس از جنگ

۱. برقراری ثبات و شکل‌گیری ساختار حکمرانی بومی و مقاوم ۲. پایان وابستگی به قدرت‌های خارجی ۳. بازسازی ساختارهای اقتصادی، بهداشتی و آموزشی یمن با تکیه بر ظرفیت‌های داخلی

### - چشم‌انداز مطلوب ایران در یمن ۱۴۱۴

۱. تبدیل یمن به یک متحد استراتژیک و عضو فعال محور مقاومت ۲. ایجاد ثبات پایدار در تنگه باب‌المندب به نفع امنیت ملی ایران ۳. شکست طرح‌های تجزیه‌طلبانه و تثبیت دولت انقلابی همسو با انقلاب اسلامی

### ۴-۵. راهبردهای سناریوها

#### راهبردهای سناریو اول

تقویت نهادسازی داخلی: ایجاد ساختارهای شفاف و پاسخ‌گو در اداره مناطق تحت کنترل.

جلب مشروعیت بین‌المللی: افزایش تعامل با نهادهای بین‌المللی و کشورهای بی‌طرف

مانند عمان و چین.

گسترش رسانه‌ای و دیپلماسی عمومی: تبیین چهره مشروع و مستقل انصارالله در رسانه‌ها و افکار عمومی جهانی.  
تثبیت امنیت داخلی: مقابله با گروه‌های تروریستی مانند داعش و القاعده برای اثبات صلاحیت حکمرانی.

### - راهبردهای سناریو دوم

استراتژی فرسایشی هوشمندانه: استفاده از جنگ نامتقارن و حفظ روحیه مقاومت مردمی.  
تقویت لجستیکی و امنیت سایبری: جلوگیری از نفوذ اطلاعاتی و تخریب زیرساختی توسط دشمن.  
مدیریت بحران انسانی: همکاری با نهادهای بشردوستانه برای کاهش فشارهای بین‌المللی و حفظ حمایت مردمی.  
مذاکرات مشروط و مرحله‌ای: بهره‌برداری از فرصت‌های دیپلماتیک در لحظات کلیدی بدون دادن امتیاز راهبردی.

### - راهبردهای سناریو سوم

ورود فعال به روند گفت‌وگوهای صلح: پذیرش نقش مذاکره‌کننده مؤثر و نه طرف ضعیف.  
تضمین حفظ موقعیت مقاومت: تأکید بر حق مشارکت در آینده سیاسی کشور به عنوان یک طرف اصلی.  
ایجاد ائتلاف‌های داخلی معتدل: همکاری با قبایل و جریان‌های ضد مداخله خارجی برای فشار بر نیروهای تحت حمایت سعودی.

کنترل خطوط قرمز ایدئولوژیک: پرهیز از مصالحه‌ای که اصول مقاومت و استقلال را نقض کند.

#### - راهبردهای سناریو چهارم

خوداتکایی اقتصادی و نظامی: استفاده از منابع داخلی و فناوری بومی برای کاهش وابستگی.

تنوع‌سازی منابع حمایت خارجی: جلب حمایت کشورهای غیرغربی مانند روسیه، چین و حتی آمریکای لاتین.

افزایش انسجام داخلی و مردمی‌سازی مقاومت: تبدیل مردم به نیروی پشتیبان راهبردی.

تمرکز بر جهاد تبیین و آموزش ایدئولوژیک: حفظ و تقویت انسجام فکری و فرهنگی بدنه مقاومت.

## فهرست منابع

- احمدیان، مهدی. (۱۳۹۷). سناریوهای فرجام جنگ یمن و پیامدهای آن بر حضور و نفوذ عربستان. سیاست دفاعی، ۲۷(۱۰۵)، ۹-۳۶
- اصلانی، مناره‌بازاری، عماد. (۱۴۰۰). وضعیت سنجی سیاسی یمن پس از پایان جنگ کنونی. مطالعات راهبردی جهان اسلام، ۸۷(۲۲)، ۷۵-۱۰۰
- پدرام، عبدالرحیم (۱۳۹۴). فرایند سناریونویسی در موضوعات راهبردی، چاپ اول، تهران: مؤسسه افق آینده‌پژوهی راهبردی.
- حاتمی، بیگی. (۱۳۹۹). چشم‌انداز جنگ یمن و پیامدهای امنیتی آن برای جمهوری اسلامی ایران. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۱۰(۳)، ۶۵-۹۰
- حاجیان، ابراهیم (۱۳۹۰). مبانی، اصول و روش‌های آینده‌پژوهی، دانشگاه تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- خزایی، ایمانی پور، علیزاده، عظیم، مومنی زاهد. (۱۳۹۹). بررسی کنشگران، عوامل کلیدی و پیشران‌های تحولات سیاسی-امنیتی یمن. امنیت ملی، ۱۰(۳۷)، ۲۲۵-۲۴۸
- خواجه سروی، غلامرضا و شهرکی، حامد (۱۳۹۱). انقلاب اسلامی ایران و بیداری اسلامی در یمن با تأکید بر جنبش الحوثی، پژوهش‌های انقلاب اسلامی، س ۸، ش اول.
- رستمی، لطفی، کامران و پیرمحمدی. (۱۳۹۷). جنگ قدرت‌ها در یمن و امنیت جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ۱۱(۴۱)، ۹-۳۵
- عصاریان حسین، علیزاده عظیم، پرویزی محمدمهدی، مومنی زاهد مهرداد؛ چاووشی ناصر. (۱۳۹۹). سناریوهای تحولات سیاسی-امنیتی یمن، مطالعات مدیریت راهبردی دفاع ملی، ۳(۱۲)، ۳۷۲-۳۴۹.
- علوی‌وفا، عراقچی، سیدعباس. (۱۳۹۸). تحلیل محیط راهبردی بحران یمن و شبیه‌سازی روندهای آتی با استفاده از تکنیک نقشه‌شناختی فازی. مطالعات دفاعی استراتژیک، ۷۶(۱۷)، ۱۸۵-۲۱۲
- علیزاده، عزیز و همکاران (۱۳۸۵). تعریف، نظام طبقه‌بندی و انواع سناریوها در یک پروژه سناریونگاری کدام اند؟ تهران: مرکز صنایع نوین.
- فرهادی، علی؛ نصیرزاده، عزیز. (۱۳۹۶). آینده‌پژوهی؛ یمن؛ عربستان؛ انصارالله؛ سناریونویسی سناریوهای جنگ محتمل علیه جمهوری اسلامی ایران (مورد مطالعه: سناریو جنگ نیابتی غیردولتی)، آینده‌پژوهی دفاعی، ۳(۸)، ۲۹-۵۰

فیروز کلائی، عبدالکریم (۱۳۹۴). تحلیلی بر مهمترین علل تهاجم نظامی ائتلاف تحت رهبری عربستان سعودی به یمن، پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۷، بهار.

مددی (۱۳۹۹). امکان‌سنجی تشکیل دولت قوی در یمن. مطالعات راهبردی جهان اسلام، ۸۳(۲۱)، ۴۳-۷۴

موسوی، س. م. (۱۳۹۹). تحلیل جامعه‌شناختی بازتاب انقلاب اسلامی ایران بر جنبش انصارالله یمن و آینده پیش‌روی آن. فصلنامه علمی مطالعات بیداری اسلامی، ۹(۲)، ۲۱۹-۲۴۷

Bearkat sultan, (۲۰۱۵). Saudi arabia war in yemen;the moral questions, Washington dc:brookings institution.

Bell, Wendell, (۲۰۰۳). Foundation of Futures Studies: History, Purposes, and Knowledge (Human Science for New Era), Transaction Publishers: London.

Chatham House. Salisbury, P. (۲۰۱۷). Yemen: National Chaos, Local Order. London, UK: Chatham House.

Godet, M., (۱۹۹۴). From Anticipation to Action A handbook of strategic prospective. Paris. UNESCO Presses Universitaires de France.

Godet, M., (۲۰۰۰). The Art of Scenarios and Strategic Planning:Tools and Pitfalls. Technological Forecasting and Social Change.

RAND Corporation. (۲۰۲۰). Could the Houthis Be the Next Hizballah? Iranian Proxy Development in Yemen and the Future of the Houthi Movement (RR-۲۰۵۰۱). Santa Monica, CA: RAND Corporation.



## منابع نامتعارف انرژی و پارادایم جدید امنیت انرژی

سیدمهدی مدنی الخوانساری<sup>۱</sup>

محمدصادق جوکار<sup>۲</sup>

### چکیده

انرژی فسیلی موتور توسعه دولت‌ها بوده و تمرکز این منابع در محدوده خاص (بیضی انرژی)، با تئوری «پایان نفت» و همچنین «اوج تولید» همراه شده است. لذا به موازات اهمیت نفت در توسعه قدرت‌های بزرگ، دسترسی، حضور و سپس تسلط بر مناطق برخوردار نیز افزایش می‌یافت. بنابراین می‌توان از پارادیمی سخن گفت که مفهوم امنیت انرژی با کلیدواژه‌هایی چون پایان زود هنگام انرژی، نیاز حداکثری به آن و تسلط بر مناطق برخوردار مرتبط است. تحولات جدید در عرصه انرژی‌های فسیلی، یعنی اکتشاف و سپس تجاری‌سازی منابع نفت و گاز شیل، دو موضوع اصلی «تمرکز» و «پایان نفت» را

۱. استاد، مدعو دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران، ایران. Email: karevanrafto@gmail.com

۲. دانشیار، مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی، تهران، ایران. Email: ms.jokar@iies.net

به تردید مواجه ساخته است. به بیان دیگر موضوع پراکنش و پایداری تولید با تجاری سازی این منابع به طور جدی تغییر کرده است. سوال این پژوهش آن است که با توجه به تغییرات بنیادین در حوزه شناسایی، تولید و صادرات منابع نامتعارف در آمریکا، مبانی امنیت انرژی با چه تغییراتی مواجه شده است؟ فرضیه این مقاله آن است که در سایه تجاری سازی منابع نفت و گاز شیل در آمریکا، امنیت انرژی با انگاره های سنتی نظیر پایان نفت و اوج تولید با تغییرات بنیادین مواجه شده و جهان در پرتو این تحولات وارد پارادایم جدیدی شده است. این نوشتار می‌کوشد تا با بهره‌گیری از نظریه پارادایم کوهن، بروز پارادایم جدید در امنیت انرژی با کلید واژه های جدید آن را شرح دهد.

#### کلیدواژه‌ها:

امنیت انرژی، پارادایم، انرژی متعارف، انرژی نامتعارف، تجاری سازی.

مسئله انرژی و تامین آن همواره یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های قدرت‌های بزرگ بوده و افزایش خیره‌کننده مصرف نفت با موضوع «پراکندگی» این ذخایر گره خورد؛ امری که از یک سو حکایت از ناکافی بودن ذخیره منابع متعارف کشورهای بزرگ برای مصرف داخلی داشت و از سوی دیگر از قرار گرفتن منابع نفتی در «بیضی انرژی» نشأت می‌گرفت. علاوه بر این نگرانی از «پایان نفت» قدرت‌های بزرگ را به این صرافت انداخته بود که مناطق برخوردار را تحت تسلط خود قرار دهند؛ اما این روند با گذر زمان و ورود تکنولوژی جدید که قادر به شناسایی، استخراج و تجاری‌سازی منابع نامتعارف بود، دستخوش تغییر و تحول شد. سوال این نوشتار عبارت است و ورود انرژی‌های نامتعارف به بازار چه تغییر مفهومی در امنیت انرژی ایجاد کرده است؟ فرضیه یا همان پاسخ ابتدایی به این سوال آن است که ورود انرژی‌های نامتعارف به بازار انرژی سبب بروز و ظهور یک پارادایم جدید در عرصه امنیت انرژی شده است. این نوشتار ضمن بهره‌گیری از نظریه «پارادایم» توماس کوهن ابتدا دغدغه پایان نفت و مسئله پراکنش انرژی در منطقه خاص را مورد بررسی قرار داده، سپس تجاری شدن منابع نامتعارف و تغییر ویژگی «کمیابی» و «تمرکز» را مورد مذاقه قرار داده و تلاش می‌کند تا با روش کیفی و توصیفی و بهره‌گیری از منابع آماری - تحلیلی ضمن مفهوم شناسی «پارادایم» توماس کوهن، تغییر پارادایم امنیت انرژی را مورد بررسی قرار دهد.

**روش‌شناسی: نگاهی آماری - تحلیلی به دغدغه «پایان نفت» و «تغییر**

**ژئوپلیتیک انرژی»**

فرآیند توسعه صنعتی، جایگاه نفت به عنوان منبعی راهبردی را به گونه‌ای بی‌سابقه تقویت کرد. ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور پیشین ایالات متحده، در توصیفی روشن‌نگر از

نقش محوری نفت اظهار داشت: «در عصر حاضر، توان نظامی و اقتصادی هر دولت به‌طور کامل به دسترسی به نفت وابسته است. چنانچه اتحاد جماهیر شوروی کنترل جریان نفت خاورمیانه را در دست گیرد، بی‌گمان توانایی فلج ساختن اقتصاد کشورهای صنعتی غرب را نیز خواهد داشت» (موسوی شفائی، ۱۳۸۷: ۳۲۰) این دیدگاه، در کنار داده‌های آماری، اهمیتی روزافزون به مناطق نفت‌خیز اعطا می‌کرد. بر اساس برآوردها، افزون بر ۶۰ درصد از ذخایر اثبات‌شده جهانی در منطقه خلیج فارس متمرکز بود (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۳: ۱۳۷-۸)

نکته مهم‌تر که در کنار اهمیت‌یابی انرژی، موضوع «پایان‌پذیری» نفت بود. برآوردها حاکی از آن بود که تا سال ابتدای قرن بیستم ذخایر نفت متعارف جهان تنها برای سه دهه کفایت می‌کند. «متیو سیموئز» در کتاب خود با عنوان «غروب نفت در صحرا» از غروب قریب الوقوع نفت در عربستان و سراسر خاورمیانه و عدم دسترسی مصرف‌کنندگان به فرآورده‌های نفتی در جوامع توسعه‌یافته سخن گفت و حتی مدعی شد دستیابی مردم به فرآورده‌های نفتی در کشورهای در حال توسعه به‌طور «کامل» از بین برود. (سیموئز، ۱۳۸۶: ۴-۴۳۵)

تمرکز ذخایر نفتی در خلیج فارس و محدودیت منابع، این منطقه را برای کشورهای صنعتی، به‌ویژه ایالات متحده، راهبردی ساخت. این امر آمریکا را به اقداماتی چون کودتای ایران (۲۰۵-۲۰۱۳: Abrahamian) ایجاد رژیم‌های وابسته و حضور نظامی مستقیم سوق داد. ائتلاف جهانی ۳۴ کشوری علیه عراق پس از تهاجم ۱۹۹۰ به کویت، برای تضمین «جریان نفت به جهان آزاد» شکل گرفت. هدف، فراتر از تأمین نفت، تسلط بر «شریان حیاتی غرب» بود که با حمله عراق، تحت تهدید شوروی قرار داشت. (Telhami, ۲۰۰۲: ۶۳; Klare, ۲۰۰۱) ز این‌رو، هر اختلال در عرضه نفت، تهدیدی علیه امنیت ملی تلقی شده و رفع آن الزامی بود (Mabro, ۲۰۰۸: ۱-۱۲).

ایالات متحده با پیشرفت‌های چشمگیر در فناوری‌های استخراج نظیر شکست هیدرولیکی و حفاری افقی و همچنین کاهش قابل توجه هزینه‌های بهره‌برداری از منابعی که پیش‌تر غیراقتصادی تلقی می‌شدند، تحولی اساسی در ساختار بازار جهانی انرژی ایجاد کرد که تحت عنوان «انقلاب انرژی غیرمتعارف» شناخته می‌شود. (Stevens, ۲۰۱۲) بر اساس تعریف آژانس بین‌المللی انرژی، منابع غیرمتعارف نفتی شامل نفت شیل، ماسه‌های نفتی، مایعات حاصل از تبدیل زغال‌سنگ به مایع، مایعات استخراج‌شده از زیست‌توده و مایعات تولیدشده از فرآیندهای شیمیایی گاز طبیعی می‌گردند. (IEA, ۲۰۲۳)

آمار و گزارش‌های مراجع زمین‌شناسی میزان منابع نامتعارف در سطح جهان را قابل توجه برآورد کرده‌اند؛ آماري که نشان می‌دهد با گسترش تکنولوژی نگرانی‌ها از پایان نفت (همان انرژی فسیلی) براحتی قابل رفع است. به گفته دانیل یرگین در کتاب درخشان خود به نام «نقشه جدید جهان» تا سال ۲۰۱۹ برآورد کمیته ذخیره گاز برای ذخایر قابل بازیافت گاز طبیعی سه برابر مقداری بود که در سال ۲۰۰۲ اعلام شده بود. تولید گاز آنقدر سریع در حال پیشروی بود که به «طوفان شیل» معروف شد. وقتی گاز از کمبود به سمت مازاد تامین سوخت پیش رفت ترکیبی از عرضه فراوان و قیمت پایین با افزایش سهم گاز از کل انرژی آمریکا، ترکیب کلی انرژی این کشور را تغییر داد. (یرگین، ۱۴۰۱: ۳۰) در همین زمینه مطابق برآوردهای «آژانس بین‌المللی انرژی»، آمریکا ۱.۱۶۱ تریلیون فوت مکعب گاز شیل دارد و در رتبه‌های بعد کشورهای چین، آرژانتین، کانادا، استرالیا، الجزایر و روسیه قرار دارند. (IEA, ۲۰۲۳). مطابق آمار آژانس، آمریکا تنها بزرگ‌ترین ذخایر گاز شیل را دارد، بلکه تنها کشوری است که تولید تجاری در مقیاس بزرگ از گاز شیل را انجام می‌دهد. (بیش از ۸۰٪ تولید گاز طبیعی آمریکا از شیل است) جدول زیر میزان ذخایر گاز شیل در جهان را نشان می‌دهد:

ذخایر گاز شیل در جهان (منبع: IEA, ۲۰۲۳)

میزان گاز در جا (TCF)	منطقه جغرافیایی
۱.۱۶۱	آمریکا
۱.۱۱۵	چین
۸۰۲	آرژانتین
۵۷۳	کانادا
۴۳۷	استرالیا
۷۰۷	الجزایر
۲۸۵	روسیه

در خصوص منابع نفتی نیز برآوردها و آمارها نشان می‌دهند که بسیاری از کشورها هم از منابع نفتی نامتعارف برخوردارند و هم درصداوند که در صورت صدور تکنولوژی از آمریکا، بخشی یا تمام نیاز خود را از این منابع تامین کنند. این آمار و ارقام و همچنین رجوع به اطلاعات مراجع اصلی در خصوص انرژی نشان می‌دهد که ایده سیمونز مبتنی بر پایان نفت از اعتبار ساقط شده و مطابق داده‌های آماری جدید، ذخیره جهانی نفت با پیشرفت‌های تکنولوژیک در حوزه استخراج بیش از ۶ تریلیارد بشکه است. (IEA, ۲۰۱۴)

طبق ارزیابی اداره اطلاعات انرژی آمریکا، حجم کل ذخایر نفتی جهان بالغ بر ۲۵ تریلیارد بشکه تخمین زده شده است که این میزان می‌تواند نیاز جهانی را برای ۵۰۰ سال آینده تأمین کند. این برآوردها حاکی از آن است که ۷۴ درصد از این ذخایر از نوع منابع غیرمتعارف هستند و در نتیجه، ذخایر جهانی نفت احتمالاً برای چندین دهه یا حتی قرن‌ها کافی خواهد بود. (EIA, ۲۰۲۳)

بر اساس ارزیابی‌های آژانس بین‌المللی انرژی، تولید جهانی گاز غیرمتعارف از حدود ۹۰۰ میلیارد متر مکعب در سال ۲۰۲۲ پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۳۵ به بیش از ۱۳۰۰ میلیارد متر مکعب برسد. (IEA, ۲۰۲۳) همچنین، طبق سناریوهای به‌روز این نهاد، انتظار می‌رود سهم گازهای غیرمتعارف از کل تولید جهانی گاز تا سال ۲۰۳۵ به حدود ۲۵-۳۰

درصد افزایش یابد. (IEA, ۲۰۲۳)

همچنین صادرات ال.ان.جی آمریکا به مدد همین ذخیر نامتعارف گازی از سال ۲۰۱۶ آغاز گردیده و این کشور از اوایل سال ۲۰۲۲ به بزرگترین صادرکننده ال.ان.جی جهان تبدیل شده و طبق پیش‌بینی‌ها این روند می‌تواند ادامه یابد. (EIA, ۲۰۲۳: ۲۸) در کنار آمریکا، چین تولید سالانه گاز شیل چین در سال ۲۰۲۲ را به ۸۸ میلیارد متر مکعب رسانده و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۳۰ این مقدار به ۱۵۰ میلیارد متر مکعب افزایش یابد (Wood Mackenzie, ۲۰۱۹) با توجه به انتخاب مجدد دونالد ترامپ، سیاست‌های محیط زیستی مخل تولید میادین نامتعارف لغو شده و آمریکا شاهد یک جهش اساسی در سطح تولید خواهد بود. (EIA, ۲۰۲۴)

برآورد اوپک نیز در این زمینه قابل تامل است. در گزارش «چشم انداز نفت جهان ۲۰۲۳» این سازمان پیش‌بینی می‌کند تولید نفت خام آمریکا در حدود سال ۲۰۲۸ به نقطه پیشینه رسیده و عدد ۱۰.۴ میلیون بشکه در روز را ثبت کند. تولید سال ۲۰۴۵ نیز ۷.۹ میلیون بشکه در روز تخمین زده شده است. (OPEC, ۲۰۲۳)

این آمار و برآوردها نشان می‌دهد که ورود انرژی‌های نامتعارف به بازار از یک طرف مسئله پراکنش انرژی در یک منطقه خاص، بیضی انرژی را منتفی کرده و از طرفی تئوری «پایان نفت» را با چالش مواجه ساخته است. برای فهم گسترش تولید و اثرگذاری در بازار انرژی کافی است به آماری که یرگین در این زمینه اشاره کرده توجه کرد: «بین سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۹ سرمایه‌گذاری خالص در بخش استخراج نفت و گاز بیش از دو سوم کل سرمایه‌گذاری صنعتی آمریکا را شامل می‌شد. فعالیت‌های اقتصادی ناشی از حوزه، برای سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۵ حدود یک تریلیون و ششصد میلیون دلار تخمین زده می‌شود.» (یرگین، ۱۴۰۰: ۴۵) در ادامه به تاثیر ورود این انرژی‌ها بر ایجاد پارادایم جدید در امنیت انرژی می‌پردازیم.

## تغییر مناسبات و بروز پارادایم جدید انرژی

تحولات در ژئوپلیتیک انرژی، مفهوم «امنیت انرژی» و رابطه میان تولیدکنندگان و مصرف‌کننده‌گان را با تغییر مواجه کرده است. بر اساس تحلیل آزانس بین‌المللی انرژی، ظهور منابع غیرمعارف و تحولات بازار جهانی انرژی، تعریف امنیت انرژی را برای هر دو گروه تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان بازتعریف کرده است (IEA, ۲۰۲۳)

در ادامه ضمن تعریف پارادایم و مفهوم امنیت انرژی، فضای پیش و پس از ظهور انرژی‌های نامتعارف مورد بررسی قرار می‌گیرد تا نحوه بروز پارادایم جدید در امنیت انرژی به تصویر کشیده شود.

### الف: چستی پارادایم و تحلیل مناسبات جدید انرژی فسیلی

اصطلاح پارادایم نخستین مرتبه توسط «توماس کوهن» در کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» به کار رفت و مدل جدیدی را برای تبیین چگونگی رشد و توسعه علوم ارائه کرد. او پارادایم را اینگونه تعریف می‌کند: «پارادایم مجموعه‌ای از قواعد است که محدوده‌ای را مشخص کرده و به شما نشان می‌دهد که برای موفقیت در داخل این محدوده چگونه باید رفتار کنید. پارادایم الگویی برای چگونگی حل مسایل ارائه می‌کند.» تصویر کوهن از شیوه پیشرفت یک علم را می‌توان به وسیله نمودار بی پایان زیر خلاصه کرد:

پیش علم --> علم عادی --> بحران --> انقلاب --> علم عادی جدید -->  
بحران جدید --> ...

به نظر کوهن فعالیت‌های پراکنده و گوناگونی که قبل از تشکیل و پی‌ریزی یک علم صورت می‌گیرد، نهایتاً پس از اینکه به یک پارادایم مورد پذیرش جامعه علمی تبدیل شد، منظم و هدفدار می‌گردد. پارادایم مشتمل است بر مفروضات کلی نظری و قوانین و فنون کاربرد آنها که اعضای جامعه علمی خاصی آنها را پذیرفته و به کار می‌گیرند. (چالمرز، ۱۳۸۵: ۱۰۸)

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، پیوند میان محدودیت منابع نفتی، بر اساس تحلیل‌های متیوز و لزوم تسلط بر مناطق نفت‌خیز، روایتی است که در چارچوب پارادایم سنتی امنیت انرژی تحلیل‌پذیر است. به‌گفته کوهن، «یک علم پیشرفته توسط پارادایمی یگانه هدایت و نظارت می‌شود که فعالیت‌های پژوهشی دانشمندان را در حل مسائل هماهنگ ساخته و تداوم سنت علمی را تضمین می‌کند» (چالمرز، ۱۳۸۵: ۱۰۹) بر این اساس، پژوهشگران انرژی، به‌تعبیر کوهن، با اطمینان در قلمرویی مشخص که پارادایم تعیین کرده، به کاوش و تحقیق می‌پردازند.

انقلاب انرژی در ایالات متحده و تجاری‌سازی منابع نامتعارف، با ورود به بازار، مفروضات بنیادین پارادایم سنتی امنیت انرژی یا به‌تعبیر کوهن، «علم عادی» را به چالش کشید. کوهن اظهار می‌دارد: «ناسازگاری‌های گسترده و مناقشات مداوم بر سر اصول، ویژگی دوران پیش‌اعلمی است. نظریه‌پردازان رقیب در این دوره، نه تنها در مفروضات نظری بنیادین اختلاف دارند، بلکه در پدیدارهای مشاهده‌ای مرتبط با نظریه‌هایشان نیز هم‌رأی نیستند» (چالمرز، ۱۳۸۵: ۱۱۱) انطباق این تحولات با چارچوب مفهومی پارادایم نشان می‌دهد که الگوی سنتی امنیت انرژی از تبیین فضای کنونی ناتوان است؛ پدیده‌ای که به‌گفته کوهن، به «نابهنجاری‌هایی» می‌انجامد که اعتماد به پارادایم پیشین را متزلزل کرده و پایه‌های آن را نشانه می‌گیرد (چالمرز، ۱۳۸۵: ۱۱۳)

### ب: مفهوم امنیت انرژی

مفهوم امنیت انرژی از طریق مکتب کینهاگ به نظریه‌های روابط بین‌الملل معرفی شد و چارچوب‌های سنتی تحلیل امنیت را بازتعریف کرد. (Buzan et al. ۱۹۹۸: ۲۱-۴۷) این مکتب با تأکید بر تهدیدات غیرنظامی شامل تهدیدات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی، تأمین پایدار انرژی را برای تضمین رفاه اقتصادی ضروری می‌داند.

(Terriff et al. ۱۹۹۹: ۱۳۷) امنیت انرژی به دسترسی پایدار به منابع انرژی با هزینه‌های معقول، انتقال ایمن، فرآوری کارآمد، حفاظت از محیط‌زیست و مدیریت بهینه منابع اشاره دارد (IEA, ۲۰۲۳).

بارتون امنیت انرژی را شرایطی تعریف می‌کند که در آن، یک دولت یا شهروندان به منابع انرژی با قیمت‌های مقرون‌به‌صرفه و بدون مخاطرات جدی تأمین در افقی پیش‌بینی‌پذیر دسترسی دارند. (Barton et al. ۲۰۰۴: ۱۱) به‌باور بهجت، امنیت انرژی «تأمین مستمر و قابل‌اعتماد انرژی با هزینه‌ای معقول» است، که وابسته به سرمایه‌گذاری کافی در توسعه منابع، ظرفیت تولید، و زیرساخت‌ها برای پاسخگویی به تقاضای فزاینده و کاهش یا حذف ریسک نوسانات شدید قیمتی است (Bahgat, ۲۰۰۶: ۹۶۳).

موجود بودن<sup>۱</sup> (وجود میزان معتبر و کافی منبع انرژی)، در دسترس بودن<sup>۲</sup> (چگونگی نحوه دسترسی مصرف‌کنندگان انرژی)، توانایی تولید و مصرف<sup>۳</sup> (هزینه‌ای که مصرف‌کننده برای مصرف می‌پردازد بایستی هزینه تولیدکننده را پوشش دهد) و نهایتاً مقبولیت<sup>۴</sup> (مخاطرات زیست محیطی ناشی از استفاده از یک منبع انرژی) شاخص‌های تأمین امنیت انرژی است. (مختاری، نصرتی: ۱۳۸۹)

### ب-۱) امنیت انرژی در پارادایم سنتی:

در رویکرد سنتی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان اهداف خود را اینگونه مورد پیگیری قرار می‌دهند:

۱. Availability
۲. Accessibility
۳. Affordability
۴. Acceptability

## الف) مصرف کنندگان

رویکرد مصرف کنندگان عرضه ایمن، کافی و قیمت منطقی است. به طور کلی اگر کشوری بخواهد به قدرتی بلامنازع تبدیل شود باید سه شاخصه قدرت را تحت کنترل خود درآورد. این شاخص‌ها عبارتند از: «کنترل منابع، کنترل بازیگران و کنترل بر فرایندها و حوادث.» (امینیان، ۱۳۸۳: ۱۰-۹)

در همین چارچوب است که مفاهیمی همچون «بازیگر هژمون» و «کنترل منابع نفتی» به میان می‌آید. به گفته جکسون و سورولئون، آمریکا در صدد افزایش قدرت مانور در برابر قدرت‌های دیگر منطقه‌ای و جهانی است تا با آسیب‌پذیری کمتری کالا و خدمات عمومی ناظر بر هژمونی را فراهم آورد، به حل و فصل سریع مسائل در نظام بین‌الملل اقدام کند و از سواری مجانی برخی قدرت‌ها جلوگیری کند. (جکسون، سورولئون، ۱۳۸۳: ۲۴۴-۵) در نتیجه آمریکا بدون کنترل مناطق نفت‌خیز جهان نمی‌تواند هژمونی جهانی خود را در آینده اعمال کند. چرا که ظهور قدرت‌های نوظهور اقتصادی سیاسی و نظامی جهان تهدیدی برای هژمونی آمریکا است. (یزدان فام، ۱۳۸۶: ۵۸۵) در همین راستا هنری کیسینجر وزیر اسبق خارجه آمریکا در مقاله‌ای با عنوان «تسلط یافتن بر نفت» آشکارا پرده از چهره سیاست‌های نفتی ایالات متحده برداشته و می‌نویسد: «هر قدرتی که نفت خاورمیانه را در دست گیرد، سرنوشت رونق و رفاه اروپای غربی و ژاپن را در اختیار خواهد داشت.» (قراگوزلو، ۱۳۸۱: ۱۰۳) مقاومت در برابر هرگونه اختلال در فرآیند انتقال انرژی در این چارچوب تحلیل‌پذیر است. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، تحریم نفتی ایالات متحده پس از جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳، هشدار جدی برای این کشور به‌شمار آمد.

پس از این تحریم بود که تاسیس آژانس بین‌المللی انرژی، ایجاد ذخایر استراتژیک و راهبرد عرضه ایمن نفت کافی که هرگونه خطری برای عرضه نفت را تحمل نمی‌کرد، در

دستور کار غرب قرار گرفت. (Mabro, ۲۰۰۸: ۱۱-۱۲) کودتا، حمله نظامی، حضور مستقیم نظامی از طریق ایجاد پایگاه‌های دریایی و حتی رویکرد جدید برای ناتو در چارچوب حفظ جریان انتقال انرژی در این چارچوب قابل بررسی است. در همین راستا حتی پس از فروپاشی شوروی فلسفه وجودی ناتو که برای مقابله با توسعه‌طلبی‌های شوروی ایجاد شده بود، نیز تغییر کرد و پس از نشست ریگا ۲۰۰۶ در لاتویا، موضوع امنیت انتقال انرژی نیز مورد توافق اعضای این سازمان قرار گرفت تا «در زمینه فوری‌ترین خطرات حوزه امنیت انرژی، همفکری و رایزنی» انجام شود. متعاقب این تصمیم، در ۳۰ جولای ۲۰۰۷ ناوگانی مرکب از کشتی‌های جنگی شش کشور عضو ناتو عملیات گشت‌زنی دریایی در مسیر ۱۲/۵۰۰ مایلی دور آفریقا را شروع کردند. (Nato, ۲۰۱۱) موارد فوق نمونه‌هایی از رویکرد مصرف‌کنندگان در امنیت انرژی است که همان استفاده از همه ابزارهای سیاست خارجی - از جمله قدرت نظامی - برای عرضه ایمن و کافی انرژی به کشورهای خود است.

### ب: رویکرد صادرکنندگان

در حالی که مصرف‌کنندگان بر امنیت عرضه و دسترسی پایدار به انرژی تمرکز داشتند، صادرکنندگان به دو موضوع کلیدی، یعنی تضمین تقاضای پایدار و بهره‌گیری سیاسی از نفت به عنوان ابزاری استراتژیک، توجه نشان می‌دادند؛ به عبارت دیگر، این کشورها به عنوان بازیگرانی هوشیار و دارای قدرت انتخاب، توانسته‌اند، به قول فریدمن و استار، بر سیاست‌گذاری‌های جهانی نفت، سطح تولید و قیمت آن تأثیر بگذارند. (Friedman and Starr, ۱۹۹۷: ۲۲) والتر جونز نیز با تأکید بر نقش برجسته کشورهای صادرکننده نفت به عنوان کنشگرانی اثرگذار در نظام تجارت و پول جهانی، این پدیده را «نمونه‌ای برجسته از توانایی منابع طبیعی در شکل‌دهی به سیاست جهانی، به‌ویژه در رویکردهای اخیر

دولت‌های غیرصنعتی صادرکننده نفت» توصیف می‌کند.

ذکر دو نمونه تاریخی یعنی تحریم نفتی اعراب و استفاده نفت به مثابه سلاح سیاسی و اقدام روسیه در بحران گازی اتحادیه اروپا شاهدهی است بر این مدعا. در اکتبر ۱۹۷۳ کشورهای عربی صادرکننده نفت در پی تجاوز اسرائیل، تصمیم گرفتند تا کشورهای حامی اسرائیل را تحریم کنند که این امر منجر به حدود ۲۰ برابر شدن قیمت و فشارهای گسترده بر مصرف‌کنندگان شد. مثال دیگر روسیه است که از پتانسیل انرژی خود به اشکال مختلف استفاده کرده تا موقعیت عمومی خود را در عرصه بین‌المللی افزایش داده و منافع ملی روسیه تامین کند (میلف، ۱۳۹۱: ۴۹) که این امر به علت وابستگی اروپا به گاز وارداتی بارها با چشم‌پوشی و عقب‌نشینی در برابر روسیه مواجه شده است.

## ب-۲) امنیت انرژی در پارادایم جدید:

مرور تحولات پس از تجاری‌سازی و توسعه میداین نامتعارف خاصه در آمریکا زمینه تغییر در پارادایم قبل را بهتر تشریح می‌کند. گفته شد که تا پیش از این هر گونه آسیب در مسیر انتقال انرژی و یا بهره‌گیری سیاسی و کاهش فرایندهای تولید که سبب افزایش قیمت نفت و تهدید منافع غرب منجر شود با پیامدهای سنگین حمله نظامی، کودتا و... مواجه می‌شد؛ اما اینک برغم تحولات بزرگ در منطقه نفت خیز مانند ظهور داعش و تهدید جدی برای نفت عراق، حمله انصارالله یمن به تاسیسات آرامکو عربستان و پس از آن حمله روسیه به اوکراین نه تنها شاهد کودتا و یا حمله نظامی نبودیم بلکه برعکس شاهد تحریم روسیه به عنوان بزرگ صادرکننده نفت و گاز توسط اروپا و آمریکا نیز بوده‌ایم.

در بررسی این تحولات «اعوجاجات» مد نظر کوهن که دوره‌ای از «نا امنی آشکار شغلی» را برای دانشمندان ایجاد می‌کند، قابل مشاهده است. (Kuhn, ۱۹۷۰: ۶۷-۸). به بیان

کوهن از همین زمان است که دانشمندان آشکارا عدم رضایت خود از پارادایم حاکم را ابراز کرده و پارادایم قبلی بدان حد ضعیف و سست می‌شود که مدافعانش اطمینان خود را نسبت به آن از دست می‌دهند. اینک زمان برای انقلاب مستعد و مناسب شده است (Kuhn, ۱۹۷۰: ۸۴). در همین راستا این تحول در حال ایجاد پارادایم جدیدی در ژئوپلیتیک انرژی جهان و برهم زنده موازنه قدرت به نفع کشورهای مصرف‌کننده صنعتی و توسعه‌یافته نظیر ایالات متحده و اروپا و اقتصادهای نوظهور چین و هند است. (Goldwyn: ۲۰۱۲: ۸)

جودت بهجت در امنیت انرژی: رویکردی بین‌رشته‌ای اظهار می‌دارد که واردات نفت آمریکا از خلیج فارس کاهش و از نیمکره غربی افزایش یافته است. وی با اشاره به واردات ۶۰ درصدی نفت آمریکا تا پیش از ۲۰۰۵ و پیش‌بینی کاهش آن به زیر ۱۰ درصد تا ۲۰۳۵، از تبدیل این کشور به صادرکننده نفت و گاز سخن می‌گوید: «نفت و گاز شیل، اروپا را در متنوع‌سازی منابع انرژی از روسیه و تحریم آن یاری می‌کند و منابع نامتعارف نقشی کلیدی در نیازهای آتی انرژی خواهند داشت» (Bahgat, ۲۰۰۶: ۹۶۵) استراتژی REPowerEU اتحادیه اروپا در ۲۰۲۲، با هدف کاهش وابستگی به گاز روسیه و افزایش استفاده از LNG آمریکایی، این تغییر پارادایم را نشان می‌دهد. (European Commission, ۲۰۲۲) این شرایط، روابط صادرکنندگان و مصرف‌کنندگان را در پارادایم جدید انرژی بازتعریف می‌کند.

کاهش توان و تاثیرگذاری صادرکنندگان در این زمینه به خوبی قاب مشاهده است و قدرت تعیین‌کنندگی آنها به شدت تحلیل رفته است. این امر به دو دلیل اتفاق افتاده است:

### الف) سبقت تولید بر مصرف:

آمارهای مراجع بین‌المللی نشان داد که تولید منابع نامتعارف سبب سبقت عرضه بر تقاضا گردیده است. بر اساس گزارش‌های اداره اطلاعات انرژی ایالات متحده، پیش‌بینی

می‌شود که در سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶، عرضه نفت جهانی از تقاضا پیشی بگیرد که این امر می‌تواند فشار نزولی بر قیمت‌ها وارد کند. (EIA, ۲۰۲۵) همچنین مطابق اعلام اداره اطلاعات انرژی آمریکا میانگین تولید نفت آمریکا در سال ۲۰۲۴ به ۱۳.۲۳ میلیون بشکه در روز و در سال ۲۰۲۵ به ۱۳.۵۳ میلیون بشکه در روز می‌رسد. (EIA, ۲۰۲۵) همچنین این تحول سبب شده که تولیدکنندگان دیگر نتوانند مانند سابق از نفت خود به عنوان سلاح استفاده کنند بلکه این کشورهای مصرف‌کننده اند که می‌توانند زمین واردات خود را مطابق امیال خود ایجاد کنند. در این موقعیت سطح تقاضای کشورهای واردکننده هم به دلیل افزایش تولید داخلی و هم به دلیل ورود بازیگر جدیدی به بازار تولید یعنی آمریکا سبب افزایش رقابت بین کشورهای عرضه‌کننده شده است. رقابت در صادرات به کشور چین بین اعضای اوپک، مداخلات دیپلماتیک آمریکا برای حذف رقبا از طریق اعمال تحریم بر کشورهای صادرکننده (ایران و روسیه) برای بازگشایی بازار صادراتی برای خود و همچنین اعمال فشار بر چین و اروپا برای مجبور کردن به تامین نفت خود از آمریکا از مصادیق این امر است که جلوتر به آن پرداخته می‌شود.

گزارش چشم‌انداز انرژی شرکت بریتیش پترولیوم نشان می‌دهد که پیشرفت‌های فناوری نگرانی‌های پیشین درباره اوج تولید نفت خام را کاهش داده است. فناوری‌های نوین امکان بهره‌برداری کارآمدتر از منابع موجود و دسترسی به منابع غیرمعارف مانند گاز شیل، نفت محبوس در سنگ و میادین نفتی اعماق دریا را فراهم کرده‌اند. (BP, ۲۰۱۴) نکته قابل تامل هزینه استخراج گازهای نامتعارف در آمریکا است. این امر از حدود ۵ دلار به ازای هر میلیون BTU در سال ۱۹۹۰ به ۳.۲ دلار در هر میلیون BTU در سال ۲۰۱۰ (IEA, ۲۰۱۳: ۱۳۷) و این رقم در سال ۲۰۲۳ در محدوده ۲ تا ۴ دلار به ازای هر میلیون BTU تخمین زده می‌شود. بر اساس گزارش‌های سازمان اطلاعات انرژی آمریکا، روند کلی هزینه تولید گاز شیل از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ ۴ تا ۶ دلار، حد فاصل سال‌های

۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ به ۲.۵ تا ۳.۵ دلار و این مهم حد فاصل سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۳ در سایه جنگ روسیه- اوکراین و همه‌گیری کووید ثابت ماند. (EIA:۲۰۲۳)

### ب) نیاز صادرکنندگان به تکنولوژی‌های روز:

تحولات اخیر نشان می‌دهد که کشورهای تولیدکننده نفت، به دلیل پیری میدان‌های نفتی و کاهش ذخایر مخازن قدیمی، به فناوری‌های پیشرفته‌ای نیاز دارند که اغلب در اختیار کشورهای مصرف‌کننده است. برای مثال، بسیاری از مخازن نفتی روسیه و ایران در نیمه دوم عمر خود قرار دارند و تحریم‌ها دسترسی به فناوری‌های لازم را دشوار کرده‌اند. بر اساس تحلیل‌های آژانس بین‌المللی انرژی، روسیه برای تداوم تولید به تجهیزات پیشرفته نیاز دارد، اما تحریم‌های اعمال‌شده توسط ایالات متحده، به‌ویژه پس از بحران اوکراین، این کشور را با چالش مواجه کرده است. (Henderson, ۲۰۱۵:۲۷)

### ج) پدیده بازاریابی سیاسی در حوزه انرژی

ایالات متحده، با دستیابی به برتری در تولید نفت و گاز شیل، این منابع را به ابزاری کلیدی در کنشگری بین‌المللی خود تبدیل کرده است. این کشور در گام نخست، تلاش کرده فناوری شیل را به مصرف‌کنندگان عمده‌ای چون اتحادیه اروپا منتقل کند تا حمایت سیاسی این بازیگران از دولت‌های ناهمسو، مانند ایران، کاهش یابد و فشار بر این کشورها تشدید شود. (Denning, ۲۰۱۱) در همین راستا، آمریکا با توسعه فناوری استخراج گاز شیل، درصدد کاهش وابستگی یک‌جانبه اتحادیه اروپا به گاز روسیه برآمده است. تحلیل اریکا داونز در مؤسسه بروکینگز نشان می‌دهد که خروج شرکت‌های دولتی چین از پروژه‌های نفت و گاز ایران پس از ۲۰۱۲ تا حدی به مشارکت در پروژه‌های شیل آمریکا برای کسب فناوری استخراج منابع نامتعارف مرتبط است. (Downs, ۲۰۱۳)

برخی تحلیلگران حتی از شکل‌گیری «اتحاد بین‌قاره‌ای» سخن گفته‌اند که انقلاب

انرژی می‌تواند با بازآرایی کشورهای دارای ذخایر گازی، ایالات متحده را به رهبر ائتلافی فرآتلانتیک برای تسلط بر بازار جهانی گاز و مدیریت سازوکارهای آن تبدیل کند. بر اساس نظریه «اتحاد بین‌قاره‌ای»، آمریکا به‌جای اتحاد صرف با کشورهای هم‌ارزش، بلوکی هژمونیک با رویکرد امنیتی یکپارچه تشکیل داده و با همکاری اتحادیه اروپا و جذب قدرت‌های منطقه‌ای همسو، اقتدار این مجموعه را تقویت می‌کند. (Howe, ۲۰۱۰: ۱۴)

روند رو به رشد تولید نفت و گاز شیل در آمریکا سبب شد که این کشور در پی بحران اوکراین بی سابقه‌ترین تحریم‌های خود علیه روسیه را اعمال کند. هر چند تحریم‌های فعلی اعمالی بر روسیه روکشی از حقوق بشر و امنیتی دارد اما در پس آن آمریکا را به بزرگترین تامین‌کننده گاز اروپا تبدیل کرد. بواقع در پس تحریم‌های آمریکا علیه روسیه، بازاریابی دیپلماتیک نهفته بود که توانست با ابزار تحریم جای ویژه‌ای در سبب انرژی اروپا برای خود باز کند. در خصوص چین نیز دونالد ترامپ کوشید تا گاز را به ابزاری برای جنگ تجاری تبدیل کند. (یرگین، ۱۴۰۱: ۵۷)

نگاهی به توافقنامه تجاری بین چین و آمریکا که در سال ۲۰۲۰، معروف به «توافقنامه فاز یک»<sup>۱</sup> در ۱۵ ژانویه ۲۰۲۰ امضا شد و بخش انرژی یکی از محورهای اصلی آن بود، قابل تامل است. در بخش انرژی این توافق، چین متعهد شد خرید «انرژی فسیلی» از آمریکا را به میزان قابل توجهی افزایش دهد. مطابق این توافق نامه که البته به عمر ریاست جمهوری ترامپ قد نداد و احتمال احیای آن در دوره دوم ریاست جمهوری وی بسیار زیاد است چین متعهد شد طی دو سال (۲۰۲۰ و ۲۰۲۱) ۵۲.۴ میلیارد دلار انرژی فسیلی از آمریکا خریداری کند. همچنین چین به میزان ۱۸.۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۰ و ۳۳.۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۱ از آمریکا خریداری می‌کرد. در حوزه گاز طبیعی مایع، ۹.۸ میلیارد دلار در

سال ۲۰۲۰ و ۱۸.۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۱ از آمریکا خریداری می‌شد.<sup>۱</sup> (ustr.gov, ۲۰۲۰)

این امر نشان می‌دهد که آمریکای بعد از انقلاب انرژی چگونه با ابزار نفت و گاز شیل در صدد احیای هژمونی از دست رفته خود است.

در چارچوب پارادایم نوینی که از آن سخن گفته شد، مصرف‌کنندگان دو اقدام شامل تعیین بازار خرید و همچنین اعمال سیاست‌های مطلوب خود بر تولیدکنندگان را اعمال می‌کنند. دلیل این امر چشم‌انداز پیشی گرفتن عرضه بر تقاضا است و این امر سبب شده مصرف‌کنندگان بر اساس اولویت‌های خود تولیدکننده را انتخاب کنند. به تعبیر میلینا شاهد پایان سلطه تولیدکنندگان بر بازار انرژی و جایگزینی تدریجی آن با مصرف‌کنندگان هستیم خواهد داد که این امر خود شرایط بازار انرژی دستخضو تغییرات جدی خواهد کرد. (Milina, ۲۰۱۳: ۷۹)

تحولات اخیر در تجارت انرژی شامل پیوند این حوزه با اصلاحات سیاسی و حقوقی در کشورهای عرضه‌کننده (مانند درخواست اتحادیه اروپا از ترکمنستان برای تجارت گاز در چارچوب توافق‌نامه همکاری و مشارکت که هنوز به تصویب نرسیده است)، ترویج خصوصی‌سازی و کاهش نقش دولت‌ها در بخش انرژی (نظیر فشار اتحادیه اروپا برای خصوصی‌سازی صنعت انرژی ترکمنستان به منظور کاهش ریسک‌های سیاسی)، اولویت‌دهی به واردات گاز از کشورهای باثبات و لیبرال (مانند تجارت گاز استرالیا با کره جنوبی و ژاپن، یا آمریکا با اروپا و درخواست هند برای LNG آمریکایی) (Morse, ۲۰۱۲: ۳۵)، افزایش سرمایه‌گذاری عرضه‌کنندگان در بازارهای مصرف برای تضمین تقاضا و تحریم کشورهای صادرکننده مانند ایران و روسیه (Shughart, ۲۰۱۳) از شاخص‌های کلیدی این تحولات است.

۱. ECONOMIC AND TRADE AGREEMENT BETWEEN THE GOVERNMENT OF THE UNITED STATES OF AMERICA AND THE GOVERNMENT OF THE PEOPLE'S REPUBLIC OF CHINA

تام دونیلون، مشاور امنیت ملی دولت اوباما، نقش نفت و گاز شیل در تحریم ایران را چنین توصیف می‌کند: «تحریم‌های آمریکا علیه ایران مستقیماً با جهش تولید نفت و گاز شیل از طریق فناوری شکست هیدرولیکی مرتبط است. پیش از توسعه انرژی در سال ۲۰۱۲، تحریم سخت‌گیرانه ایران برای آمریکا که به واردات نفت وابسته بود، خودکشی اقتصادی تلقی می‌شد؛ اما عرضه فراوان شیل، فشار کاهش صادرات نفت بر اقتصاد جهانی را کم کرد و تحریم ایران را ممکن ساخت» (Donilon, ۲۰۱۴: ۳)

در این راستا، بررسی سیاست‌های چین و هند، به‌عنوان مصرف‌کنندگان عمده، روشنگر است. داده‌های نهادهای بین‌المللی انرژی نشان می‌دهند این دو کشور بزرگ‌ترین متقاضیان آتی نفت و گاز هستند. آن‌ها با هدف کاهش نوسانات قیمتی و تضمین امنیت عرضه، فعالیت شرکت‌های دولتی خود را در بخش بالادستی کشورهای دارای قراردادهای «مشارکت در تولید» افزایش داده‌اند تا نفت مالکانه بیشتری تأمین کنند. (Lieberthal & Herberg, ۲۰۰۶: ۱۴) چین تصمیم گرفته سهم نفت مالکانه شرکت‌های دولتی‌اش را تا سال ۲۰۲۰ به ۲۵ درصد و هند به ۱۰ درصد برساند. این سیاست نشان می‌دهد چین، پس از تأمین از طریق خط لوله، به کشورهای اولویت می‌دهد که امکان بهره‌برداری از نفت مالکانه را فراهم کنند. از این‌رو، پس از اوراسیا، آمریکای لاتین و آفریقا در سرمایه‌گذاری خارجی انرژی چین، جایگاه بالاتری نسبت به خاورمیانه دارند. (رحیمی و جوکار، ۱۳۹۳: ۱۱۳-۶)

## نتیجه‌گیری

تحولات اخیر در بازارهای جهانی انرژی و تجاری‌سازی منابع غیرمتعارف، ژئوپلیتیک انرژی و متعاقباً مفهوم امنیت انرژی را به‌طور بنیادین دگرگون کرده و از الگوهای پیشین خارج ساخته است. به بیان دقیق‌تر، مؤلفه‌های سه‌گانه پارادایم سنتی، شامل تمرکز جغرافیایی تولید انرژی در مناطق خاص، نظریه پایان منابع نفتی و تضمین جریان پایدار

انرژی برای مصرف‌کنندگان و امنیت تقاضا برای تولیدکنندگان، دچار تغییرات اساسی شده‌اند. از یک‌سو، جایگاه تولیدکنندگان سستی به دلیل پیشی گرفتن عرضه جهانی بر تقاضا تضعیف شده و از سوی دیگر، مصرف‌کنندگان با اعمال معیارهای مشخص، بازارهای هدف خود را تعیین می‌کنند. افزون بر این، ظهور منابع غیرمتعارف سبب شده است که بازیگران اصلی تولیدکننده، به دلیل ناهمگونی با سیاست‌های قدرت‌های هژمونیک، تحت فشار تحریم‌ها قرار گیرند؛ این روند در تضاد با الگوهای تاریخی نظیر تحریم نفتی اعراب علیه اسرائیل در دهه ۱۹۷۰ یا اقدامات تنبیهی روسیه علیه اوکراین است. در نتیجه، در یک تحلیل کلان، وابستگی سستی مصرف‌کنندگان به منابع انرژی خاورمیانه رو به کاهش است و این منطقه دیگر مانند دوران جنگ سرد یا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، به‌عنوان کانون اصلی تأمین انرژی جهانی تلقی نمی‌شود.

## فهرست منابع

چالمرز؛ آلن (۱۳۸۵). چيستی علم؛ درآمدی بر مکاتب علم شناسی فلسفی، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران: انتشارات سمت.

درخشان، مسعود (۱۳۹۱)، امنیت انرژی و تحولات آینده نفت و گاز، فصلنامه راهبرد، شماره ۹۴ پاییز دهنوی، سیدجلال، محمد صادق جوکار (۱۳۹۲) انقلاب دوم گاز شیل: دیپلماسی انرژی چین. مجله علمی-پژوهشی پژوهشهای اقتصاد انرژی، سال دهم، شماره ۳۹، زمستان ۱۳۹۲.

سیمونز، میتو، (۱۳۸۶). غروب نفت در صحرا؛ بحران آتی نفت در عربستان و اقتصاد جهانی، ترجمه همایون نسیمی، تهران: موسسه بین المللی انرژی.

عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳) کتاب امنیت بین الملل: فرصت ها، تهدیدات و چالش های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین الملل ابرار معاصر تهران.

گازپوروسکی، مارک (۱۳۶۸) کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. ترجمه غلامرضا نجاتی. تهران: شرکت سهامی انتشار.

جوکار، محمد صادق و دیگران (۱۳۸۶) جنگ خلیج فارس ۱۹۹۱: استراتژیهای نظامی و پیامدها. دانشگاه امام حسین علیه السلام، دوره عالی جنگ.

مختاری هشی حسین و حمیدرضا نصرتی (۱۳۸۹) امنیت انرژی و موقعیت ژئوانرژی ایران، ژئوپلیتیک تابستان ۱۳۸۹ شماره ۱۸

میلف، ولادیمیر (۱۳۹۱) استفاده از انرژی به عنوان ابزار سیاسی، مجله دیپلماسی انرژی، شماره ۱.

یرگین، دانیل، (۱۴۰۱) نقشه جدید جهان، ترجمه امیر امیرحاج، بنگاه ترجمه و نشر پارسه

یزدان فام، محمود، (۱۳۸۳). نفت خلیج فارس؛ چالش ها و سیاستهای آمریکا، مطالعات راهبردی، سال ۱۰، ش ۳، شماره ۳۷.

Abrahamian, Ervand (۲۰۱۳) The Coup ۱۹۵۳, the CIA, and the Roots of Modern U.S.-Iranian Relations. New York: New Press

Bahgat Gawdat. (۲۰۰۶) Europe's Energy security: challenges and Opportunities, international Affairs, vol.۸۲

Barry Buzan: Ole Waever and Jaap de Wilde, (۱۹۹۸) new Framework for Analysis. Lynne Reinner Publishers. London.

Blackwill Robert D. and Meghan L. O'Sullivan (۲۰۱۴) "America's Energy Edge The Geopolitical Consequences of the Shale Revolution" available at:

<https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/۲۰۱۴-۰۲-۱۲/american-energy-edge>

BP (۲۰۱۴). BP Energy Outlook ۲۰۲۰. British Petroleum. <https://www.bp.com/en/global/corporate/energy-economics/energy-outlook.html>

Denning, Dan (۲۰۱۱) Shale Gas and US National Security. Available at: <http://www.asxnewbie.com/sharemarket-news/mining-a-resources/shale-gas-and-us-national-security>>

Downs, Erica(۲۰۱۳) Implications of the U.S. Shale Energy Revolution for China. Available At:< <http://www.brookings.edu/blogs/up-front/posts/۲۰۱۳/۱۱/۰۷-shale-energy-revolution-china-downs>

Drilling Productivity Report(۲۰۲۴)<https://www.eia.gov/petroleum/drilling/pdf/dpr-full.pdf>

Economic and trade agreement between the USA and China (۲۰۲۰), [https://ustr.gov/sites/default/files/files/agreements/phase%۲۰one%۲۰agreement/Economic And Trade Agreement Between The United States And China Text.pdf](https://ustr.gov/sites/default/files/files/agreements/phase%۲۰one%۲۰agreement/Economic%20And%20Trade%20Agreement%20Between%20The%20United%20States%20And%20China%20Text.pdf)

EIA, U.S. Energy Information Administration | AEO (۲۰۲۳) [https://www.eia.gov/outlooks/aeo/pdf/AEO۲۰۲۳\\_Narrative.pdf](https://www.eia.gov/outlooks/aeo/pdf/AEO۲۰۲۳_Narrative.pdf)

Henderson, S., & Grama, V. (۲۰۲۲). Russia's Oil Sector: Navigating Sanctions and Technological Challenges. Oxford Institute for Energy Studies.

IHS CERA (۲۰۱۲). America's New Energy Future: The Unconventional Oil and Gas Revolution and the US Economy, October

International Energy Agency (۲۰۱۳) Gas Medium-Term Market Report. Paris: IEA Press, July  
International Energy Agency (۲۰۲۳) World Energy Outlook <https://iea.blob.core.windows.net/assets/۸۶ede۳۹e-۴۴۳۶-۴۲d۷-ba۲a-edf۱۱۴۶e۰۷۰/WorldEnergyOutlook۲۰۲۳.pdf>

International Energy Agency,GAS Market Analysis and Forecasts to ۲۰۱۹ (۲۰۱۴) [https://iea.blob.core.windows.net/assets/۸۷aba۳c۶-۷۰۷۱-۴bb۱-۸c۷a-c۸c۰۴۲۹۴۷e۴/MTGMR۲۰۱۴\\_free.pdf](https://iea.blob.core.windows.net/assets/۸۷aba۳c۶-۷۰۷۱-۴bb۱-۸c۷a-c۸c۰۴۲۹۴۷e۴/MTGMR۲۰۱۴_free.pdf)

International Energy Agency, World Energy Outlook (۲۰۲۳) <https://www.iea.org/reports/world-energy-outlook-۲۰۲۳>

European Commission (۲۰۲۲). "REPowerEU: Joint European Action for More Affordable, Secure and Sustainable Energy. [tps://ec.europa.eu/commission/presscorner/detail/en/ip\\_۲۲\\_۳۱۳۱](https://ec.europa.eu/commission/presscorner/detail/en/ip_۲۲_۳۱۳۱)

**Klare Michael (۲۰۰۱) Resource Wars: The New Landscape of Global. New York: Henry Holt and Company.**

Kuhn T. S (۱۹۷۰) the structure of scientific Revolution, Chicago: University of Chicago press.

Mabro, Robert (۲۰۰۸). "On the Security of Oil Supplies, Oil Weapons, Oil Nationalism and All That." OPEC Energy Review, ۳۲(۱), ۱-۱۲

Milina, Jiri (۲۰۱۳). "The Impact of the Shale Gas Revolution on the Paradigm of Energy Security." Energy Policy, ۶۱, ۷۰-۷۹.

Monaghan, Andrew (۲۰۰۰). "Russian Oil and EU Energy Security." Conflict Studies Research Centre.

Morse, Edward L. (۲۰۱۲). "Energy ۲۰۲۰: Independence Day." Citi GPS: Global Perspectives & Solutions.

Medium term gas market report (۲۰۱۴), Market Analysis and Forecasts to ۲۰۱۹, October.

Nato Website (۲۰۱۱) NATO's role in energy security. Available At:< [http://www.Nato.int/cps/en/natolive/topics\\_۴۹۲۰۸.htm](http://www.Nato.int/cps/en/natolive/topics_۴۹۲۰۸.htm)>

- Opec, world oil outlook ۲۰۲۳, ۲۰۲۳.  
[https://www.opec.org/opec\\_web/en/publications/۳۴۰.htm](https://www.opec.org/opec_web/en/publications/۳۴۰.htm)
- Stevens, P. (۲۰۱۲). The 'Shale Gas Revolution': Developments and Changes. Chatham House. <https://www.chathamhouse.org/۲۰۱۲/۰۸/shale-gas-revolution-developments-and-changes>
- Shughart, William F. (۲۰۱۳). "The Geopolitics of Energy: The Shale Revolution and International Relations." The Independent Review, ۱۸(۳), ۴۰۷-۴۲۱.
- Telhami, Shibley (۲۰۰۲). "The Persian Gulf: Understanding the American Oil Strategy." Brookings Review, ۲۰(۲), ۲۲-۳۰. <https://www.brookings.edu/articles/the-persian-gulf-understanding-the-american-oil-strategy>
- Terrif, Terry, Stuart Croft, Lucy James, and Patrick M. Morgan (۱۹۹۸). Security Studies Today. Polity Press.
- U.S. Energy Information Administration (۲۰۱۴), International Energy Outlook, September
- U.S. Energy Information Administration, (۲۰۱۳) Technically Re Coverable Shale Oil and Shale Gas Resources: An Assessment of ۱۳۷ Shale Formations in ۴۱ Countries Outside the United States, June.
- USTR (۲۰۲۰). "Economic and Trade Agreement Between the Government of the United States of America and the Government of the People's Republic of China."
- Wood Mackenzie. China's gas production to double to ۳۲۰ bcm in ۲۰۴۰. ۲۰۱۹; Available from: <https://www.woodmac.com/press-releases/chinas-gas-production-to-double-to-۳۲۰-bcm-in-۲۰۴۰/>





# هنجارهای منطقه‌ای و عرف بین‌الملل در شرق اروپا: بررسی حقوقی ادعاهای ارضی فدراسیون روسیه نسبت به اوکراین (مطالعه موردی: کریمه و شرق اوکراین)

آرش باقری<sup>۱</sup>

زینب فرهمندزاد<sup>۲</sup>

## چکیده

این مقاله نقش هنجارهای منطقه‌ای و عرف بین‌الملل را در شرق اروپا در ارزیابی مشروعیت ادعاهای ارضی فدراسیون روسیه درباره اوکراین بررسی می‌کند. پرسش محوری آن است که آیا الگوهای رفتاری دولتها و نهادهای منطقه‌ای توانسته‌اند قاعده عرفی‌ای ایجاد کنند که مبنای حقوقی برای تغییر مرزها فراهم سازد یا خیر. چارچوب نظری پژوهش مبتنی بر تحلیل دو عنصر اساسی عرف بین‌الملل یعنی رفتار دولتها و

۱. دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

Email: arashbagheri@cuir.ac.ir

۲. استادیار، گروه حقوق بین‌الملل، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

Email: Z.farahmandzad@cuir.ac.ir

اعتقاد حقوقی به الزامی بودن آن است که در پیوند با واکنش‌های منطقه‌ای و جهانی بررسی شده است. روش تحقیق به صورت توصیفی — تحلیلی و بر پایه تحلیل اسنادی (آراء دیوان بین‌المللی دادگستری، قطعنامه‌های سازمان ملل، بیانیه‌های دولتی و آثار دکترینال) انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که هرچند برخی الگوهای رفتاری تکرارشونده در سطح منطقه مشاهده می‌شود، فقدان اجماع مؤثر و مخالفت گسترده جامعه بین‌المللی مانع از تبدیل این رفتارها به قاعده عرفی الزام‌آور شده است. مقله در پیلان پیشنهاد می‌کند که سازوکارهای حقوقی و نهادی در سطح منطقه‌ای و جهانی برای تقویت سیاست عدم شناسایی و مقابله با الحاق‌های اجباری توسعه یابند.

#### کلیدواژه‌ها:

عرف بین‌الملل، هنجارهای منطقه‌ای، تمامیت ارضی، الحاق کریمه، نووروسیا.

## ۱. مقدمه و بیان مسئله

عرف بین‌الملل به‌عنوان یکی از منابع اصلی حقوق بین‌الملل، نقشی اساسی در شکل‌گیری، تفسیر و اجرای قواعد حاکم بر رفتار دولت‌ها ایفا می‌کند. براساس بند (ب) ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، عرف حقوقی ناشی از رویه مستمر دولت‌ها، در کنار عقیده حقوقی<sup>۱</sup>، به‌عنوان منبع الزام‌آور تلقی می‌شود. به‌ویژه در مناطقی که تنش‌های ژئوپلیتیکی، تاریخی و فرهنگی به‌شدت در تعاملات دولت‌ها تأثیرگذارند، عرف منطقه‌ای گاه می‌تواند به‌عنوان مکمل یا حتی چالش‌برانگیز در برابر قواعد جهانی عمل کند.

منطقه شرق اروپا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، با مجموعه‌ای از منازعات سرزمینی، تحولات هویتی، و تلاش برای بازتعریف مرزهای جغرافیایی مواجه شده است. در این میان، روندهای عرفی شکل‌گرفته در این فضا، با ترکیبی از سابقه تاریخی (نظیر مفهوم «نووروسیا»)، رقابت‌های قدرت‌های منطقه‌ای، و خلأ نهادی حقوقی، به یکی از مهم‌ترین بسترهای تحلیل تعارضات بین‌المللی تبدیل شده‌اند.

در بحران اخیر میان روسیه و اوکراین نیز، نقش عرف بین‌الملل و رویه‌های منطقه‌ای در مشروعیت‌بخشی به اقدامات دولت‌ها یا در تقابل با حقوق بین‌الملل عمومی، قابل توجه است. روسیه با تکیه بر برخی مفاهیم تاریخی و هویتی، تلاش کرده است نوعی مشروعیت عرفی برای اقدامات خود قائل شود، حال آن‌که جامعه بین‌المللی بر لزوم رعایت عرف تثبیت‌شده جهانی در خصوص منع الحاق سرزمینی از طریق زور تأکید دارد. این کنکاش حقوقی با بررسی مفاهیم نظری عرف، تحلیل تطبیقی هنجارهای منطقه‌ای در شرق اروپا و تأثیر آن‌ها بر چارچوب‌های حقوق بین‌الملل عمومی، به دنبال آن است تا نقش و جایگاه این هنجارها را در بحران اوکراین از منظر حقوقی مورد ارزیابی قرار دهد.

فزون بر آنچه پیش‌تر ذکر شد، شایان توجه است که تمایز میان عرف جهانی و عرف منطقه‌ای، همواره یکی از چالش‌های نظری در حقوق بین‌الملل عمومی به‌شمار می‌آید. کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد در گزارش‌های اخیر خود تأکید کرده است که عرف جهانی زمانی شکل می‌گیرد که رویه دولت‌ها در سطحی گسترده و همراه با باور به الزام حقوقی آن به وجود آید، درحالی‌که عرف منطقه‌ای ممکن است تنها میان گروهی خاص از دولت‌ها با پیوندهای تاریخی، فرهنگی یا سیاسی مشترک ایجاد گردد (International Law Commission, ۲۰۱۸). اهمیت این تمایز زمانی دوچندان می‌شود که رفتار عرفی منطقه‌ای با قواعد تثبیت‌شده بین‌المللی در تعارض قرار گیرد. همان‌گونه که در بحران اوکراین و ادعاهای فدراسیون روسیه مشاهده می‌شود.

در این زمینه، برخی از پژوهشگران حقوق بین‌الملل بر این باورند که عرف منطقه‌ای تنها در صورتی می‌تواند به‌قاعده‌ای الزام‌آور تبدیل شود که نه تنها میان دولت‌های منطقه مورد پذیرش باشد، بلکه مخالفت مؤثری نیز از سوی دولت‌های دیگر وجود نداشته باشد. به بیان دیگر، مخالفت مستمر و آشکار دولت‌های خارج از منطقه می‌تواند مانع از شکل‌گیری قاعده‌ای عرفی در سطح بین‌المللی گردد (Saganek, ۲۰۱۰:۷۳). از آنجاکه اکثریت قاطع کشورهای عضو سازمان ملل متحد، از جمله در قالب قطعنامه شماره ۶۸/۲۶۲ مجمع عمومی، با الحاق کریمه به روسیه مخالفت کرده‌اند، نمی‌توان ادعا کرد که چنین روندی به خلق قاعده عرفی منطقه‌ای مشروع انجامیده باشد.

از منظر دیگری، گفتمان‌های تاریخی و سیاسی نیز می‌توانند نقش مهمی در شکل‌گیری عرف ایفا نمایند. به‌کارگیری مکرر مفاهیمی نظیر «نوروسیا»<sup>۱</sup> در بیانیه‌ها و رسانه‌های

۱. از گفتمان‌های خارجی فدراسیون روسیه نسبت به قلمروهایی در اروپای شرقی که دارای پیوند تاریخی، هویتی و فرهنگی با این کشور هستند. نوروسیا یا روسیه جدید آرمان اتحاد «جمهوری‌های خلقی» ذیل حاکمیت مسکو را دنبال می‌کند و جمهوری‌های خلق دونباس و دونتسک مصادیقی از آن هستند.

رسمی روسیه، نشان‌دهنده تلاشی هدفمند برای بازسازی مشروعیت تاریخی و هویتی اقدامات این کشور است؛ اما در غیاب مبانی شکلی و ماهوی حقوق بین‌الملل، این مفاهیم فاقد اثر الزام‌آور تلقی می‌شوند (Weller, ۲۰۰۹, pp. ۱۱۵-۱۱۷).

علاوه بر این، تحلیل تحولات عرفی در مناطق بحران‌زده همچون شرق اروپا نباید محدود به مطالعات نظری صرف باشد. بررسی رویه نهادهای منطقه‌ای مانند سازمان امنیت و همکاری اروپا، شورای اروپا، و حتی سازمان پیمان امنیت جمعی<sup>۱</sup>، در کنار مواضع رسمی دولت‌ها، می‌تواند تصویری روشن از فرایند تکوین یا تضعیف عرف در این منطقه ارائه دهد (Gray, ۲۰۱۸, p. ۱۳۴).

## ۲. ادبیات موضوع و پیشینه

بررسی اختلافات ارضی میان روسیه و اوکراین در پرتو عرف بین‌الملل، نیازمند تبیین مبانی نظری مربوط به «عرف» و «هنجارهای منطقه‌ای» است. عرف بین‌الملل از دو عنصر تشکیل می‌شود: نخست، رفتار مستمر و عمومی دولت‌ها<sup>۲</sup> و دوم، اعتقاد به الزام حقوقی. تنها در صورت اجتماع این دو عنصر است که می‌توان از شکل‌گیری قاعده عرفی سخن گفت.

در کنار عرف عام، هنجارهای منطقه‌ای نیز در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده‌اند. ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری تصریح دارد که عرف منطقه‌ای می‌تواند مبانی حقوقی الزام‌آور برای دولت‌های خاصی باشد، مشروط بر آنکه رفتار منظم و پذیرش عمومی دولت‌های منطقه نسبت به آن وجود داشته باشد. از این رو، برای تحلیل شرق اروپا باید بررسی کرد که آیا کنش‌ها و واکنش‌های کشورهای این حوزه توانسته‌اند به سطحی از «رویه مستمر و مشترک» برسند یا خیر.

۱. Collective Security Treaty Organization

۲. Sstate practice

مبانی نظری تمامیت ارضی نیز نقش کلیدی دارد. اصل منع توسل به زور و احترام به مرزهای بین‌المللی، ستون فقرات نظام معاصر حقوق بین‌الملل است. براساس منشور ملل متحد (مواد ۲ و ۵۱)، تغییر مرزها جز در صورت رضایت آزادانه یا اعمال حق تعیین سرنوشت در شرایط خاص، فاقد مشروعیت حقوقی است. بنابراین، ادعای روسیه مبنی بر الحاق کریمه یا حمایت از جنبش‌های جدایی‌طلب در شرق اوکراین، بلید در پرتو این اصول تحلیل گردد.

افزون بر این، نقش نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای در فرایند عرف‌سازی نباید نادیده گرفته شود. واکنش سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا و سازمان امنیت و همکاری اروپا، می‌تواند شاخص مهمی از وجود یا فقدان باشد. نظریه‌های حقوقی نیز در این زمینه بر دو رویکرد اصلی تأکید دارند:

۱. رویکرد اثبات‌گرا که بر رفتار عینی دولت‌ها و تکرار آن‌ها به‌عنوان مبنای عرف تکیه دارد.
  ۲. رویکرد هنجاری که عنصر ذهنی (اعتقاد به الزام) و مواضع رسمی دولت‌ها را تعیین‌کننده می‌داند.
- جمع‌بندی مبانی نظری فوق نشان می‌دهد که برای اثبات قاعده عرفی در شرق اروپا باید سه پرسش کلیدی پاسخ داده شود:

- \* آیا رویه‌های دولتی مداوم و منسجمی در تأیید یا رد تغییر مرزها وجود دارد؟
- \* آیا این رویه‌ها با عنصر ذهنی «اعتقاد به الزام حقوقی» همراه بوده‌اند؟
- \* آیا سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای به‌عنوان بازتاب جامعه بین‌المللی، این ادعاها را مشروعیت بخشیده یا رد کرده‌اند؟

## ۲-۱. مبانی نظری

عرف بین‌الملل، یکی از مهم‌ترین و کهن‌ترین منابع حقوق بین‌الملل عمومی محسوب

می‌شود که بدون نیاز به تصویب صریح یا رضایت مکتوب دولت‌ها، می‌تواند تعهدات الزام‌آور حقوقی ایجاد کند. براساس بند (ب) ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، عرف متشکل از دو عنصر اساسی است: نخست، رویه عمومی دولت‌ها<sup>۱</sup> که باید گسترده، منظم و مستمر باشد؛ دوم، عقیده حقوقی که نمایانگر باور دولت‌ها به الزامی بودن آن رویه در قالب قاعده حقوقی است.

برخلاف معاهدات که بر مبنای رضایت دو یا چند دولت به‌صورت صریح و مکتوب شکل می‌گیرند، قواعد عرفی می‌توانند در اثر تکرار و پذیرش ضمنی رویه‌های رفتاری دولت‌ها، بدون رضایت فردی هر دولت، به‌صورت کلی الزام‌آور شوند. این ویژگی عرف، به آن اجازه می‌دهد حتی برای دولت‌هایی که به یک معاهده خاص نپیوسته‌اند، تولید تعهد حقوقی کند. به‌عنوان نمونه، هرچند فدراسیون روسیه عضو دیوان کیفری بین‌المللی و اساسنامه رم نیست، اما قواعد عرفی مرتبط با منع توسل به زور، تمامیت ارضی، و حتی عناصر تشکیل‌دهنده تجاوز مسلحانه می‌توانند به‌صورت مستقل بر اقدامات این دولت اعمال شوند. (Cassese, ۲۰۰۵, pp. ۱۵۶-۱۵۷; Crawford, ۲۰۱۲, p. ۷۴۶)

از سوی دیگر، برخی حقوقدانان بر نقش عرف منطقه‌ای تأکید کرده‌اند؛ عرفی که ممکن است تنها میان مجموعه‌ای از دولت‌های خاص با زمینه‌های تاریخی، فرهنگی یا سیاسی مشترک شکل گیرد. این نوع عرف، در صورتی که بتواند اثبات شود که دولت‌های ذی‌ربط آن را پذیرفته‌اند و نسبت به آن تعهد احساس می‌کنند، می‌تواند در تحلیل‌های حقوقی، به‌ویژه در مواردی که معاهده‌ای ناظر بر موضوع نیست، نقش مؤثری ایفا کند.

در بحران اوکراین، هرچند معاهداتی مانند منشور ملل متحد و اساسنامه رم مبنای ارزیابی حقوقی قرار گرفته‌اند، اما نقش قواعد عرفی، به‌ویژه در تعیین حدود مشروعیت اقدامات بازیگران منطقه‌ای، بسیار برجسته است. تحلیل تداوم یا تغییر رویه‌ها، پذیرش یا اعتراض دولت‌ها، و شکل‌گیری یک اجماع حقوقی (یا فقدان آن) درباره بحران کریمه، می‌تواند

معیاری برای سنجش اعتبار و کارکرد عرف بین‌الملل در این منازعه باشد.

## ۲-۲. پیشینه پژوهش

<p>نتیجه می‌گیرد که الحاق کریمه نقض مستقیم اصل منع توسل به زور و اصل تمامیت ارضی است و هیچ رویه‌ای برای مشروعیت‌بخشی به آن وجود ندارد.</p>	<p>آیا الحاق کریمه با اصول حقوق بین‌الملل سازگار است؟</p>	<p>کرافورد<sup>۱</sup> (۲۰۱۵) - تحلیل حقوقی</p>
<p>نشان می‌دهد که شرایط اعمال «تعیین سرنوشت بیرونی» (سرکوب شدید یا استعمار) وجود نداشته و استناد روسیه فاقد مبنای عرفی است.</p>	<p>آیا روسیه می‌تواند به اصل تعیین سرنوشت برای الحاق کریمه استناد کند؟</p>	<p>میلانویک<sup>۲</sup> (۲۰۱۵) - تحلیل دکترینال</p>
<p>اثبات می‌کند که قطعنامه‌های مجمع عمومی (به‌ویژه قطعنامه ۲۶۲/۶۸) بازتاب عقیده حقوقی عام علیه الحاق هستند و مانع عرف‌سازی منطقه‌ای به نفع روسیه شدند.</p>	<p>واکنش سازمان ملل به بحران اوکراین چه جایگاهی در عرف بین‌المللی دارد؟</p>	<p>گران<sup>۳</sup> (۲۰۱۷) - مطالعه موردی</p>
<p>نشان می‌دهد که سیاست تحریم‌ها و عدم شناسایی اتحادیه اروپا مانع شکل‌گیری</p>	<p>واکنش اتحادیه اروپا چه اثری بر روند عرفی شرق اروپا داشته است؟</p>	<p>پیترز<sup>۴</sup> (۲۰۱۸) - تحلیل مقایسه‌ای</p>

۱. Crawford
۲. Milanovic
۳. Grant
۴. Peters

رویه‌ای شد که بتواند به عرف منطقه‌ای مشروعیت‌دهنده تغییر مرزها تبدیل شود.		
نتیجه می‌گیرد که در کوزوو اجماع منطقه‌ای و مداخله سازمان ملل وجود داشت، درحالی‌که در کریمه چنین مشروعیتی وجود نداشته و قیاس روسیه مردود است.	آیا نمونه کوزوو قابل مقایسه با کریمه است؟	ویلر <sup>۱</sup> (۲۰۱۹) - تحلیل اسنادی
پیشنهاد می‌دهند که ترکیب سازوکارهای منطقه‌ای و جهانی (شورای امنیت و مجمع عمومی) برای حمایت از تمامیت ارضی اوکراین ضروری است.	چه مبانی حقوقی برای مقابله با اشغال روسیه وجود دارد؟	تسیبولنکو و سایاپین <sup>۲</sup> (۲۰۲۰) - تحلیل نظری
تحلیل رویه دیوان بین‌المللی دادگستری (به‌ویژه قضیه نامیبیا و دیوار حائل) ثابت می‌کند که اصل عدم شناسایی، یک قاعده عرفی تثبیت‌شده است و کریمه نیز مشمول آن می‌شود.	دیوان بین‌المللی دادگستری چه موضعی نسبت به تغییرات اجباری مرزی دارد؟	تامز و بیجورج (۲۰۲۱) - تحلیل رویه قضایی

### ۳. روش پژوهش

این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی است و هدف آن واکاوی ابعاد حقوقی ادعاهای ارضی فدراسیون روسیه نسبت به اوکراین در پرتو عرف بین‌الملل و هنجارهای منطقه‌ای

۱. Weller

۲. Tsybulenko & Sayapin

شرق اروپاست.

### ۱. چارچوب کلی روش‌شناسی:

با توجه به ماهیت موضوع، روش تحقیق مبتنی بر تحلیل کیفی و اسنادی است. به این معنا که داده‌های اصلی از اسناد رسمی بین‌المللی (منشور ملل متحد، قطعنامه‌های مجمع عمومی، آراء دیوان بین‌المللی دادگستری، بیانیه‌های سازمان امنیت و همکاری اروپا و اتحادیه اروپا) و نیز متون دکترین معتبر گردآوری و سپس براساس چارچوب نظری عرف بین‌الملل تحلیل شده‌اند.

### ۲. ابزار گردآوری داده‌ها

منابع گردآوری داده‌ها شامل: اسناد حقوقی الزام‌آور (منشور ملل متحد، معاهدات مرتبط)، قطعنامه‌ها و بیانیه‌های غیرالزام‌آور (به‌ویژه قطعنامه ۲۶۲/۶۸ مجمع عمومی)، آراء و رویه قضایی بین‌المللی (از جمله قضایای نامیبیا، دیوار حائل و سکوی نفتی)، بیانیه‌ها، مواضع رسمی دولت‌ها و نهادهای منطقه‌ای، آثار دکترین و مطالعات علمی-پژوهشی در حوزه عرف و تمامیت ارضی می‌باشند.

### ۳. جامعه و نمونه پژوهش

جامعه پژوهش کلیه منابع و داده‌های حقوقی و سیاسی مربوط به اختلافات ارضی میان روسیه و اوکراین است. با این حال، نمونه پژوهش به‌طور خاص بر دو پرونده اصلی یعنی الحاق کریمه (۲۰۱۴) و منازعات شرق اوکراین (دونتسک و لوہانسک) متمرکز شده است تا امکان تحلیل عمیق‌تری فراهم گردد.

## ۴. شیوه تجزیه و تحلیل داده‌ها

تحلیل داده‌ها بر پایه‌ی الگوی دو عنصری عرف بین‌الملل (رفتار دولت‌ها و اعتقاد به الزام حقوقی) انجام شده است. بدین صورت که نخست، الگوهای رفتاری دولت‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای در شرق اروپا شناسایی و دسته‌بندی شده‌اند؛ سپس در مرحله دوم، مواضع رسمی و واکنش‌های حقوقی بین‌المللی به‌عنوان شاخصی از عرف عام مورد بررسی قرار گرفته است. در نهایت، یافته‌ها با رویه قضایی بین‌المللی و نظریات مقایسه شده تا اعتبار حقوقی یا عدم اعتبار ادعاهای روسیه مشخص گردد.

## ۵. نوآوری روش‌شناختی

ویژگی نوآورانه پژوهش در آن است که صرفاً به تحلیل اسناد یا رویه دولت‌ها بسنده نکرده، بلکه تعامل میان عرف منطقه‌ای و عرف جهانی را در قالب یک مطالعه موردی بررسی کرده است. این رویکرد امکان می‌دهد تا علاوه بر شناخت محدودیت‌های عرف در حل اختلافات ارضی، ظرفیت نهادهای منطقه‌ای در شکل‌دهی یا تضعیف قواعد عرفی نیز روشن گردد.

## ۴. یافته‌های پژوهش

### ۴-۱. جایگاه رویه قضایی در شناسایی و توسعه عرف بین‌الملل

یکی از مهم‌ترین ابزارهای شناسایی و تکوین قواعد عرفی در حقوق بین‌الملل، رویه قضایی نهادهای بین‌المللی، به‌ویژه دیوان بین‌المللی دادگستری است. گرچه دیوان نقش قانون‌گذار ندارد، اما با تحلیل رویه دولت‌ها و بررسی وجود دو عنصر اساسی عرف (یعنی رویه عمومی و منظم دولت‌ها و عقیده حقوقی) در پرونده‌های خاص، نقش مستقیمی در

شفاف‌سازی، توسعه و تثبیت قواعد عرفی ایفا می‌کند. دیوان در موارد متعددی، به‌ویژه در فقدان قواعد قراردادی، بر عرف تکیه کرده و آن را به‌عنوان مبنای رأی خود مورد استناد قرار داده است؛ امری که موجب گسترش اقتدار مفهومی و عملی عرف در حقوق بین‌الملل شده است.

یکی از برجسته‌ترین نمونه‌ها در این زمینه، رأی دیوان در قضیه «نیکاراگوئه علیه ایالات متحده آمریکا» در سال ۱۹۸۶ است. دیوان در این پرونده تأکید کرد که ممنوعیت توسل به زور، جدای از منشور ملل متحد، به‌عنوان یک قاعده عرفی الزام‌آور برای تمام دولت‌ها قابل شناسایی است. در این رأی، دیوان صراحتاً بیان داشت که حتی اگر دولتی عضوی از یک معاهده خاص نباشد، در صورتی که شواهد کافی از وجود رویه مستمر دولت‌ها و باور به الزامی بودن آن وجود داشته باشد، قاعده عرفی می‌تواند بر آن دولت اعمال شود (International Court of Justice, ۱۹۸۶, paras. ۱۷۲-۱۹۰; Cassese, ۲۰۰۵, pp. ۱۵۶-۱۵۷).

رویه قضایی دیوان همچنین به تعیین حدود و چهارچوب دقیق عناصر عرف کمک می‌کند. به‌عنوان مثال، دیوان در قضیه سکوی نفتی (Oil Platforms Case, ۲۰۰۳) میان ایران و ایالات متحده، بار دیگر به بررسی معیارهای اثبات عرف پرداخت و تأکید نمود که وجود یک رویه متفرق یا ناقص، یا عدم اثبات عنصر عقیده حقوقی، می‌تواند مانع از شناسایی یک قاعده عرفی شود. این نوع تحلیل‌های دقیق از سوی دیوان، به محققان و دیپلمات‌ها در تشخیص معیارهای اثبات عرف در موضوعات پیچیده، ابزار مفهومی مهمی ارائه می‌دهد (Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۲۳-۲۵; Corten, ۲۰۲۱, pp. ۸۹-۹۱).

نقش دیوان تنها محدود به شناسایی عرف موجود نیست، بلکه در بسیاری موارد، تفسیر دیوان از رفتار دولت‌ها، منجر به تثبیت رویه و حتی گاهی توسعه تدریجی قواعد عرفی شده است. از این منظر، رأی دیوان نه صرفاً انعکاس‌دهنده عرف، بلکه بخشی از فرایند شکل‌گیری و تحول آن نیز می‌باشد. این ویژگی دیوان، به‌ویژه در شرایطی که

توافقات قراردادی محدود یا غیرقابل اجرا هستند، اهمیت بیشتری می‌یابد. در نتیجه، مطالعه و تحلیل آراء دیوان بین‌المللی دادگستری، عنصری جدایی‌ناپذیر از بررسی هرگونه قاعده عرفی در حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود.

#### ۴-۲. رابطه میان عرف و معاهده: هم‌پوشانی و تعارض

رابطه میان عرف بین‌الملل و معاهدات، یکی از مباحث بنیادین در تئوری حقوق بین‌الملل است. درحالی‌که معاهدات براساس توافق صریح و مکتوب دولت‌ها شکل می‌گیرند، عرف محصول رویه مستمر و عقیده حقوقی آنان است؛ باین‌حال، این دو منبع می‌توانند در مواردی هم‌پوشانی داشته باشند یا حتی در تعارض قرار گیرند. بسیاری از قواعد حقوق بین‌الملل ابتدا به‌صورت عرفی پدید آمده و سپس در قالب معاهدات تدوین شده‌اند؛ و گاه نیز معاهدات می‌توانند زمینه‌ساز عرف جدیدی شوند، به‌ویژه زمانی که گستره پذیرش و اجرای آن‌ها بسیار بالا باشد (Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۲۴-۲۷).

در مواردی که یک قاعده هم در معاهده و هم در عرف وجود دارد، دولت‌هایی که به معاهده نپیوسته‌اند همچنان ممکن است به واسطه عرف به آن قاعده متعهد باشند. برای نمونه، اصل منع استفاده از زور، اگرچه در ماده ۲(۴) منشور ملل متحد تصریح شده، اما دیوان بین‌المللی دادگستری در آراء متعدد تأکید کرده است که این اصل به‌عنوان یک قاعده عرفی نیز الزام‌آور است. حتی در مواردی که یک دولت عضو معاهده نیست، همچون ایالات متحده در قضیه دیوار حائل، دیوان همچنان براساس عرف بین‌الملل اصول را بر آن دولت اعمال کرده است (International Court of Justice, Advisory Opinion, ۲۰۰۴).

از سوی دیگر، امکان تعارض میان عرف و معاهده نیز وجود دارد، به‌ویژه زمانی که قواعد عرفی در حال تحول باشند یا معاهده‌ای با هنجارهای عرفی متأخر رویه‌رو گردد.

در پرونده فلات قاره دریای شمال (۱۹۶۹)<sup>۱</sup>، دیوان بین‌المللی دادگستری به‌صراحت اشاره کرد که همه مفاد معاهده‌ای الزام‌آور برای طرف‌های دیگر نیستند، مگر آن‌که آن مفاد به‌قاعده‌ای عرفی تبدیل شده باشند. این بدان معناست که مفاد یک معاهده می‌تواند صرفاً میان طرف‌های آن الزام‌آور باشد، مگر آن‌که براساس رویه گسترده و عقیده حقوقی تبدیل به عرف شده باشد (International Court of Justice, ۱۹۶۹, paras. ۷۱-۷۴).

همچنین، در مواردی ممکن است قواعد عرفی از مفاد یک معاهده پیشی گیرند یا بر آن اثرگذار شوند. به‌عنوان مثال، رأی دیوان در قضیه «مصونیت قضایی دولت‌ها»<sup>۲</sup> (Jurisdictional Immunities of the State Germany v. Italy, ۲۰۱۲)، نشان می‌دهد که حتی در غیاب توافق صریح در معاهده، تعهدات عرفی می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در حل و فصل اختلافات ایفا کنند. در این پرونده، دیوان تصریح کرد که عرف بین‌الملل، اصل مصونیت دولت‌ها از صلاحیت قضایی را صرف‌نظر از وجود یا عدم وجود معاهده، تضمین می‌کند (International Court of Justice, ۲۰۱۲, para. ۷۸).

### ۳-۴. عرف جدید و عرف مخالف در حقوق بین‌الملل

در فرآیند پویای شکل‌گیری و تحول عرف در حقوق بین‌الملل، مفاهیمی چون «عرف

۱. قضیه «فلات قاره دریای شمال» (۱۹۶۹) از مهم‌ترین آراء دیوان بین‌المللی دادگستری در تبیین عرف بین‌الملل به‌شمار می‌رود. دیوان در این پرونده معیارهای اصلی برای شکل‌گیری عرف را مشخص ساخت و تأکید کرد که صرف تکرار رفتار دولت‌ها کافی نیست، بلکه این رفتار باید همراه با اعتقاد حقوقی به الزامی بودن آن باشد. اهمیت این رأی در آن است که مبنای بسیاری از تحلیل‌های بعدی در خصوص عرف بین‌الملل، از جمله در ارزیابی مشروعیت ادعاهای ارضی، قرار گرفته است.

۲. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه «مصونیت‌های قضایی دولت» (۲۰۱۲) اعلام کرد که حتی در برابر ادعاهای نقض جدی حقوق بین‌الملل بشردوستانه نیز اصل مصونیت دولت در محاکم داخلی باید رعایت شود. این رأی نشان می‌دهد که قواعد امره لزوماً موجب کنار گذاشتن مصونیت دولت‌ها نمی‌شوند.

جدید)<sup>۱</sup> و «عرف مخالف»<sup>۲</sup> جایگاه ویژه‌ای دارند. این مفاهیم نشان‌دهنده آن‌اند که عرف نه تنها از گذشته به حال منتقل می‌شود، بلکه در شرایط خاصی می‌تواند تغییر یابد، و حتی در برابر پذیرش جمعی، برخی دولت‌ها می‌توانند به‌صورت مستمر و مؤثر مخالفت خود را اعلام کنند و از شمول آن قاعده خارج بمانند. این دو مفهوم، بیانگر آن‌اند که حقوق بین‌الملل عرفی، هم بازتاب‌دهنده اجماع، و هم فضای چانه‌زنی میان دولت‌هاست.

عرف جدید، زمانی پدید می‌آید که تعداد قابل توجهی از دولت‌ها رفتاری نوین را به‌صورت منظم و گسترده اتخاذ کرده، و آن را مبتنی بر الزام حقوقی بدانند. نمونه کلاسیک آن، تغییر در رویه دولت‌ها نسبت به حق تعیین سرنوشت مردمان مستعمره در دوران پس از جنگ جهانی دوم است که با گذر زمان و اجماع رفتاری دولت‌ها، به عرفی الزام‌آور بدل شد. در این فرایند، اسناد غیرالزام‌آوری چون قطعنامه ۱۵۱۴ مجمع عمومی نیز نقشی شتاب‌دهنده ایفا کردند؛ اگرچه خود سند معاهده نبود، اما توانست باور حقوقی دولت‌ها را تقویت و به شکل‌گیری عرف جدید کمک کند (Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۸۹-۹۱; Boyle & Chinkin, ۲۰۰۷, pp. ۲۵۲-۲۵۴).

از سوی دیگر، اصل «اعتراض‌کننده مستمر» نیز در فقه‌القضای بین‌المللی پذیرفته شده است. براساس این اصل، چنانچه دولتی از آغاز و به‌صورت مستمر و آشکار با شکل‌گیری قاعده‌ای عرفی مخالفت کند، ممکن است از شمول آن قاعده معاف گردد. این موضوع در قضیه (Asylum, ۱۹۵۰) میان پرو و کلمبیا توسط دیوان بین‌المللی دادگستری مورد بحث قرار گرفت. دیوان در آن پرونده بر اهمیت پذیرش عمومی و استناد کافی به رویه دولت‌ها تأکید نمود، و اینکه یک دولت نمی‌تواند صرفاً براساس رویه خاص خود، قاعده‌ای را تحمیل یا رد کند، مگر آنکه مخالفتش مستمر، روشن و ثبت‌شده باشد (ICJ, ۱۹۵۰, pp. ۲۶۶-۲۶۸; Villiger, ۱۹۹۷, pp. ۳۱-۳۴).

باین حال، کارایی اصل اعتراض‌کننده مستمر در عصر مدرن محل تردید است؛ به‌ویژه در زمینه قواعد آمره که به‌صورت عام‌الشمول تلقی می‌شوند و حتی مخالفت دولت‌ها

۱. Emerging custom  
 ۲. Persistent objector

نمی‌تواند از شمول آن‌ها بکاهد. برای مثال، ممنوعیت شکنجه یا تجاوز سرزمینی از جمله قواعدی‌اند که حتی در صورت مخالفت رسمی یک دولت، همچنان بر آن الزام‌آور خواهند بود. به همین جهت، اصل اعتراض‌کننده مستمر بیشتر در حوزه‌های تخصصی و غیرآمره قابل اعمال است.

در مجموع، شناخت مکانیسم‌های شکل‌گیری عرف جدید و چگونگی اعتراض مستمر، در تحلیل بحران‌هایی چون الحاق کریمه به روسیه اهمیت بالایی دارد؛ چراکه تحلیل دقیق مواضع دولت‌ها، زمان‌بندی اعتراض‌ها، و استمرار آن‌ها، می‌تواند نشان دهد که آیا قاعده‌ای عرفی واقعاً شکل گرفته یا خیر. این موضوع در مواجهه با ادعاهای روسیه در مورد مشروعیت منطقه‌ای اقدام خود، نقشی کلیدی ایفا می‌کند (Talmon, ۲۰۱۵, pp. ۳۰۵-۳۰۷; Corten, ۲۰۲۱, pp. ۱۱۹-۱۲۳). (۳۰۷)

در مجموع، رابطه میان عرف و معاهده‌نه ایستا، بلکه پویا و وابسته به شرایط بین‌المللی، میزان پذیرش دولت‌ها، و تحولات حقوقی است. تلاقی این دو منبع می‌تواند به انسجام حقوق بین‌الملل کمک کند یا در صورت تعارض، زمینه‌ساز اختلافات حقوقی گردد. از این منظر، تحلیل دقیق این تعامل در موضوعات خاص، مانند بحران اوکراین، ضروری است؛ چرا که برخی از دولت‌ها ممکن است به تعهدات عرفی استناد کنند، حتی در شرایطی که عضوی از معاهدات خاص نباشند (Corten, ۱۹۹۷, pp. ۱۳-۱۵; Villiger, ۲۰۲۱, pp. ۱۰۱-۱۰۴).

#### ۴-۴. عرف منطقه‌ای در بحران‌های پساشوروی: مطالعه موردی شرق اروپا

عرف منطقه‌ای یکی از مفاهیم مهم و درعین‌حال بحث‌برانگیز در حقوق بین‌الملل عمومی است که در بسترهای خاص جغرافیایی، تاریخی و سیاسی شکل می‌گیرد. برخلاف عرف جهانی که نیازمند اجماع گسترده میان دولت‌هاست، عرف منطقه‌ای

می‌تواند میان گروهی از دولت‌های دارای پیشینه، فرهنگ یا دغدغه‌های امنیتی مشترک ایجاد شود، مشروط بر آن‌که رویه مستمر و منظم و اعتقاد حقوقی در میان این دولت‌ها نسبت به قاعده مورد نظر وجود داشته باشد. پرسش اصلی این است که آیا در بستر بحرانی شرق اروپا، به‌ویژه در پی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، چنین عرف منطقه‌ای در موضوعاتی چون تمامیت ارضی یا حمایت از اقلیت‌های قومی پدید آمده است یا خیر؟

از منظر حقوق بین‌الملل، برای شناسایی یک قاعده عرفی منطقه‌ای، وجود حداقل دو شرط ضروری است: نخست، رفتار منسجم و مستمر دولت‌های منطقه؛ دوم، عدم مخالفت مؤثر دولت‌های خارج از منطقه با آن رفتار. به‌بیان دیگر، حتی اگر چند دولت منطقه‌ای نسبت به قاعده‌ای رویه‌مند و متقاعد باشند، مخالفت آشکار و پیوسته دیگر دولت‌ها می‌تواند مانع از ارتقای آن به قاعده عرفی گردد (Saganek, ۲۰۱۵, p. ۷۳; Thirlway, ۲۰۱۹, pp. ۶۳-۶۴).

در مورد شرق اروپا، بسیاری از منازعات پساکمونستی، به‌ویژه در گرجستان (آبخازیا و اوستیای جنوبی)، مولداوی (ترانسینیستریا)، و اوکراین (کریمه، دونتسک و لوهانسک)، حاوی الگوهای رفتاری نسبتاً مشابهی از سوی برخی دولت‌های منطقه‌ای، به‌ویژه فدراسیون روسیه بوده‌اند. اما این رفتارها، از منظر عرف‌سازی منطقه‌ای، با موانعی جدی مواجه هستند. نخست، رویه روسیه در این موارد نه تنها مورد مخالفت شدید دولت‌های هدف (مانند اوکراین و گرجستان) قرار گرفته، بلکه با واکنش منفی و گسترده جامعه بین‌المللی مواجه شده است؛ برای نمونه، قطعنامه ۲۶۲/۶۸ مجمع عمومی سازمان ملل، با رأی قاطع ۱۰۰ کشور علیه الحاق کریمه، نشان‌دهنده عدم پذیرش این رویه در سطح بین‌المللی است (United Nations General Assembly Resolution. ۶۸/۲۶۲, ۲۰۱۴).

افزون بر آن، حمایت یا سکوت برخی کشورها نظیر بلاروس، سوریه یا کره شمالی، که به دلیل جایگاه حاشیه‌ای یا هم‌پیمانی سیاسی با فدراسیون روسیه در سطح بین‌المللی شناخته می‌شوند، به‌تنهایی نمی‌تواند مبنای کافی برای شکل‌گیری یک قاعده عرفی

منطقه‌ای تلقی گردد. در تحلیل‌های حقوقی، آنچه اهمیت دارد نه صرف وجود همراهی سیاسی، بلکه انسجام رفتاری دولت‌ها همراه با عقیده حقوقی است. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در آرای خود، از جمله در پرونده حق عبور از قلمرو هندوستان (Right of Passage over Indian Territory, ۱۹۵۴) و پرونده پناهندگی (Asylum Case, ۱۹۵۰)، تأکید کرده است که برای شناسایی عرف منطقه‌ای، باید افزون بر بررسی رویه دولت‌های ذی‌ربط، احراز شود که این رفتارها ناشی از باور به الزام حقوقی بوده‌اند، نه صرفاً ملاحظات سیاسی یا اتفاقی (ICJ, ۱۹۵۰; International Court of Justice, ۱۹۵۷).

با توجه به این ملاحظات، می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه برخی الگوهای رفتاری مکرر از سوی روسیه و متحدان آن در شرق اروپا مشاهده می‌شود، اما این رفتارها نه تنها فاقد اجماع منطقه‌ای‌اند، بلکه با مخالفت مؤثر بخش عمده‌ای از جامعه بین‌المللی مواجه‌اند. در نتیجه، امکان شناسایی آن‌ها به‌عنوان عرف منطقه‌ای معتبر «حداقل در وضعیت کنونی» وجود ندارد. با این حال، بررسی تداوم این رویه‌ها و واکنش‌های دولت‌ها در سال‌های آینده می‌تواند در تعیین مسیر احتمالی عرف‌سازی مؤثر باشد.

#### ۴-۵. نقش سازمان‌های بین‌المللی در تکوین یا جلوگیری از عرف

نقش سازمان‌های بین‌المللی در فرآیند شکل‌گیری، توسعه یا حتی ممانعت از تکوین قواعد عرفی حقوق بین‌الملل را نمی‌توان نادیده گرفت. گرچه عرف برپلیه‌ی رویه دولت‌ها و عقیده حقوقی آنان شکل می‌گیرد، اما نهادهای بین‌المللی، به‌ویژه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، شورای امنیت، و کمیسیون حقوق بین‌الملل (ILC)، با تصویب قطعنامه‌ها، گزارش‌ها، و اسناد تحلیلی، می‌توانند نقش مهمی در تسریع، شفاف‌سازی یا حتی جلوگیری از شکل‌گیری قواعد عرفی ایفا کنند (Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۷۷-۸۰; Talmon, ۲۰۱۵, p. ۳۱۰).

به‌عنوان مثال، مجمع عمومی با تصویب قطعنامه‌هایی که الزام‌آور نیستند، اما بازتاب‌دهنده

گرایش‌های گسترده میان دولت‌ها هستند، می‌تواند در جهت‌دهی به عرف مؤثر واقع شود. نمونه بارز آن، قطعنامه شماره ۶۷/۲۶۲ در خصوص تمامیت ارضی اوکراین پس از الحاق کریمه توسط روسیه است؛ این قطعنامه که با رأی اکثریت قاطع دولت‌ها به تصویب رسید، نشانگر عدم پذیرش مشروعیت اقدام روسیه در سطح جهانی بود و از منظر حقوقی، به‌عنوان شاهدهی بر عقیده حقوقی دولت‌ها قابل تحلیل است (United nations general assembly Resolution. ۶۸/۲۶۲, ۲۰۱۴).

از سوی دیگر، کمیسیون حقوق بین‌الملل از طریق تدوین پیش‌نویس‌های تحلیلی مانند «پیش‌نویس اصول مربوط به شناسایی عرف بین‌الملل» (۲۰۱۸)، تلاش داشته است عناصر شکلی و محتوایی عرف را به‌طور منسجم تدوین نماید. در این پیش‌نویس، بارها تأکید کرده است که صرف تکرار یک رفتار یا صدور بیانیه سیاسی، بدون وجود باور به الزام حقوقی، نمی‌تواند مبنای تکوین قاعده عرفی باشد (International Law Commission, ۲۰۱۸, Draft Conclusions ۳-۱۰). از این حیث، عملکرد سازمان‌های بین‌المللی نه تنها بازتاب‌دهنده خواست و اراده دولت‌ها است، بلکه می‌تواند به‌طور غیرمستقیم بر شکل‌گیری یا توقف روند عرفی مؤثر باشد.

درعین‌حال، سازمان‌هایی مانند شورای امنیت نیز از طریق صدور قطعنامه‌های الزام‌آور یا بیانیه‌های ریاست شورا، می‌توانند در جهت‌گیری یا تضعیف یک روند عرفی اثرگذار باشند. در قضیه یوگسلاوی و نیز موضوع سودان جنوبی، نقش قطعنامه‌های شورای امنیت در مشروع‌سازی یا تحدید اعمال خاص دولت‌ها، گاه زمینه‌ساز شکل‌گیری اجماع حقوقی میان دولت‌ها شده است (Corten, ۲۰۲۱, pp. ۹۳-۹۵).

در نتیجه، سازمان‌های بین‌المللی به‌ویژه در شرایطی که رویه دولت‌ها نامنسجم یا دوپهلوی باشد، می‌توانند با ایجاد چارچوب تفسیری و تحلیلی، روند عرفی را شتاب دهند یا از تکوین آن جلوگیری کنند. به‌همین سبب، مطالعه اسناد و عملکرد این نهادها، در ارزیابی اعتبار یا عدم اعتبار یک قاعده عرفی در بحران‌هایی نظیر اوکراین، اهمیت بنیادین

دارد.

#### ۴-۶. نقش عوامل سیاسی و ژئوپلیتیکی در تفسیر و اجرای عرف

با آن‌که عرف بین‌الملل به‌ظاهر بر پایه عناصر حقوقی و بی‌طرفانه شکل می‌گیرد، اما در عمل، عوامل سیاسی و ژئوپلیتیکی نقشی اساسی در تفسیر، پذیرش و اجرای آن دارند. دولت‌ها نه تنها براساس تحلیل حقوقی، بلکه در پرتو منافع امنیتی، اتحادهای منطقه‌ای، و رقابت‌های بین‌المللی، نسبت به قواعد عرفی موضع‌گیری می‌کنند. همین مسئله می‌تواند موجب شکل‌گیری رویه‌های متفاوت، تفسیرهای متناقض، و حتی تضادهای شدید در تعیین محتوای یک قاعده عرفی گردد (Boyle & Chinkin, ۲۰۰۷, pp. ۲۰۱-۲۰۳).

به‌ویژه در بحران‌هایی نظیر اوکراین و الحاق کریمه، ملاحظات ژئوپلیتیکی نقش تعیین‌کننده‌ای در واکنش دولت‌ها ایفا کرده‌اند. بسیاری از کشورهای غربی، با تکیه بر اصل تمامیت ارضی و ممنوعیت توسل به زور، اقدام روسیه را ناقض حقوق بین‌الملل دانستند و مخالفت خود را در قالب قطعنامه‌ها و تحریم‌های سیاسی ابراز داشتند. در مقابل، برخی دولت‌ها «که روابط نزدیکی با فدراسیون روسیه دارند» به دلایل راهبردی، یا در حمایت ضمنی، سکوت اختیار کردند. این شکاف در واکنش‌ها، بر امکان شکل‌گیری یا تثبیت یک قاعده عرفی جهانی در این زمینه اثرگذار بوده است (Talmon, ۲۰۱۵, pp. ۳۰۳-۳۰۸).

از جهت نظری، تحلیل‌های واقع‌گرایانه در روابط بین‌الملل نیز تأکید دارند که قواعد عرفی تنها زمانی توسعه می‌یابند که با منافع قدرت‌های بزرگ هم‌راستا باشند. این تحلیل‌ها نشان می‌دهند که استناد به عرف، گاه به ابزاری برای مشروع‌سازی اقدامات سیاسی تبدیل می‌شود، نه به‌عنوان یک الزام حقوقی مستقل. برای نمونه، استناد روسیه به «حق تعیین سرنوشت» مردم کریمه، در تضاد با موضع قبلی این کشور در موضوعاتی مانند کوزوو یا آبخازیا قرار دارد؛ امری که نشان می‌دهد عرف، در عمل، به‌شدت تحت تأثیر زمینه‌های

سیاسی قرار می‌گیرد (Corten, ۲۰۲۱, pp. ۱۱۱-۱۱۳).

همچنین باید توجه داشت که رسانه‌ها، نهادهای پژوهشی، و نخبگان سیاسی می‌توانند با جهت‌دهی به گفتمان‌های غالب، بر برداشت عمومی از قواعد عرفی تأثیر بگذارند. این مسئله به‌ویژه در زمینه‌هایی چون «تجاوز سرزمینی»، «دخالت بشردوستانه» یا «حمایت از اقلیت‌ها» مشهود است، جایی که مرز میان حقوق و سیاست، به‌سادگی مخدوش می‌گردد (Boyle & Chinkin, ۲۰۰۷, p. ۲۰۹).

درنهایت، تحلیل عرف بین‌الملل بدون درک زمینه‌های سیاسی، ژئوپلیتیکی، و رقابت‌های قدرت، تحلیلی ناقص خواهد بود. در پرونده‌هایی چون بحران کریمه، درک دقیق از انگیزه‌های دولت‌ها و نحوه تأثیر آن‌ها بر شکل‌گیری یا تضعیف یک قاعده عرفی، برای تبیین رفتارهای حقوقی دولت‌ها و مراجع بین‌المللی ضروری است.

#### ۴-۶. نقش دکترین و آثار حقوقدانان در شناسایی عرف بین‌الملل

در کنار رویه دولت‌ها و آرای مراجع قضایی، آثار دکترین یا نوشته‌های حقوقدانان برجسته نیز جایگاه مهمی در تکوین و شناسایی قواعد عرفی در حقوق بین‌الملل دارند. بند (د) ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، «آثار برجسته‌ترین نویسندگان ملل مختلف» را به‌عنوان یکی از منابع فرعی حقوق بین‌الملل برمی‌شمارد. گرچه دکترین به‌تنهایی نمی‌تواند عرف ایجاد کند، اما می‌تواند در تحلیل عناصر عرف و شناسایی وجود آن، نقش تبیینی و تأییدی ایفا کند، به‌ویژه زمانی که داده‌های رویه‌ای پراکنده یا متناقض باشند.

حقوقدانان با تحلیل ساختار مفهومی قواعد عرفی، نحوه شناسایی رویه دولت‌ها، تبیین عقیده حقوقی و تفکیک میان عرف جهانی و منطقه‌ای، چارچوبی نظری برای داوری در مورد وجود یا عدم وجود یک قاعده عرفی فراهم می‌سازند. برای نمونه، آنتونیو کاسه‌سه

در اثر خود، عناصر رویه دولت‌ها، آثار انفعال یا سکوت دولت‌ها، و معیارهای مخالف پایدار را به‌طور دقیق مورد بحث قرار می‌دهد (Cassese, ۲۰۰۵, pp. ۱۵۳-۱۵۹). او همچنین تأکید می‌کند که صرف تکرار یک عمل، بدون وجود باور حقوقی، عرف نمی‌سازد و دکتربین باید در تفکیک این دو عنصر دقت کند.

همچنین، جیمز کراوفورد در کتاب «حقوق بین‌الملل» خود، با تمرکز بر رویه دولت‌ها در سازمان ملل، بیانیه‌های رسمی، رأی‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌های دیپلماتیک، نشان می‌دهد که چگونه این شواهد می‌توانند با تحلیل دکتربینال به‌عنوان نشانه‌های اجماع حقوقدانان در نظر گرفته شوند (Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۲۲-۳۰). او به‌ویژه بر نقش تکرار شونده آثار حقوقی منتشر شده توسط نهادهایی نظیر کمیسیون حقوق بین‌الملل تأکید دارد، که همسو با دکتربین فردی، می‌تواند روندی عرف‌ساز تلقی شود.

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در برخی آراء خود، به‌طور ضمنی یا مستقیم، از آثار حقوقدانان بهره برده است. برای مثال، در پرونده «ماهگیری در سواحل نروژ» (Anglo-Norwegian Fisheries Case, ۱۹۵۱)، دیوان از تحلیل‌های فنی نویسندگان در تبیین مفهوم «استعمال دیرین» بهره گرفت. در رأی مشورتی «سلاح‌های هسته‌ای»، برخی از قضات به‌صراحت به نوشته‌های حقوق‌دانان برجسته در موضوع منع توسل به زور و قواعد آمره استناد نمودند (International Court of Justice, Advisory Opinion, ۱۹۹۶). این استنادها گرچه به‌عنوان منبع الزام‌آور محسوب نمی‌شوند، اما اعتبار مفهومی دکتربین را در تبیین عرف برجسته می‌سازند.

افزون بر آن، آثار نویسندگانی نظیر مارکوس ساگانک<sup>۱</sup>، برونو سیم<sup>۲</sup> و آلن پلت<sup>۳</sup> در بحث عرف منطقه‌ای، قواعد مخالف، و تأثیر سیاست قدرت در فرآیند عرف‌سازی، نقش

۱. Marcin Saganek

۲. Bruno Simma

۳. Alain Pellet

مهمی در ادبیات نظری معاصر دارند (Saganeck, ۲۰۱۵, pp. ۷۱-۷۸; Simma & Alston, ۱۹۸۸, pp. ۹۷-۱۰۸; Pellet, ۲۰۰۶, pp. ۴۰۹-۴۱۱). این نویسندگان، با نقد عملکرد دولت‌ها در بحران‌هایی چون بالکان، افغانستان، یا الحاق کریمه، چارچوبی تحلیلی برای فهم تعارضات و تعاملات میان عرف جهانی و منطقه‌ای ارائه داده‌اند.

با توجه به اینکه آثار دکترین، برخلاف رویه‌ها و آراء قضایی، قابلیت تبیین نظری گسترده‌تری دارند، بهره‌گیری از آن‌ها در مواقع پیچیده مانند بحران اوکراین، ضرورت بیشتری می‌یابد. در این بحران، تحلیل دیدگاه‌های حقوق دانان درباره عناصر عرفی در الحاق کریمه، و ارزیابی نقش رأی‌گیری‌ها، موضع‌گیری‌های منطقه‌ای، و حتی انفعال برخی دولت‌ها، می‌تواند خلأهای موجود در اسناد رسمی را تا حدی پوشش دهد. به همین دلیل، حضور دکترین در شناسایی عرف، نه صرفاً تزئینی، بلکه یک ابزار تفسیر حقوقی معتبر تلقی می‌شود.

#### ۴-۷. تحلیل عرفی حمایت از تمامیت ارضی در شرق اروپا

اصل تمامیت ارضی یکی از اصول بنیادی در نظام حقوق بین‌الملل است که در منشور ملل متحد، قطعنامه‌های مجمع عمومی، و اسناد عرفی متعدد مورد تأکید قرار گرفته است. این اصل بیان می‌دارد که مرزهای شناخته‌شده کشورها باید محترم شمرده شوند و هیچ دولتی حق ندارد به زور یا تهدید به زور، سرزمین کشور دیگری را تصرف یا تجزیه نماید. باین حال، در منطقه شرق اروپا، به‌ویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، چالش‌های متعددی در تفسیر و اجرای این اصل به وجود آمده است.

در جریان فروپاشی شوروی، جمهوری‌های مستقل جدیدی در فضایی از بی‌ثباتی سیاسی و ابهام حقوقی شکل گرفتند. بسیاری از این دولت‌ها از مرزهایی استفاده کردند که صرفاً براساس مرزبندی‌های اداری دوران شوروی تعیین شده بود و نه براساس

معیارهای دقیق قومی یا تاریخی. این امر باعث شد که اقلیت‌های قومی متعددی در خارج از مرزهای دولت «مادر» باقی بمانند. روسیه، به‌عنوان جانشین اصلی شوروی، از همان آغاز بر حمایت از اتباع روس‌زبان در کشورهای نوظهور تأکید کرد و این امر، به‌ویژه در مناطق شرقی اوکراین و شبه‌جزیره کریمه، مبنای مداخلات سیاسی و نظامی بعدی شد.

از منظر حقوق بین‌الملل عرفی، اصل تمامیت ارضی به‌طور سنتی در مقابل اصل تعیین سرنوشت ملل قرار می‌گیرد. درحالی‌که اصل اول بر ثبات مرزهای بین‌المللی تأکید دارد، اصل دوم به گروه‌های قومی یا ملی خاص این حق را می‌دهد که در مورد سرنوشت سیاسی خود تصمیم‌گیری کنند. در دهه‌های اخیر، رویه بین‌المللی تمایل بیشتری به حفظ تمامیت ارضی در درگیری‌های داخلی داشته است، مگر در شرایط استثنایی که دولت مرکزی مرتکب نقض گسترده حقوق بشر شده باشد (Gray, 2018; Talmon, 2014).

در مورد بحران کریمه، روسیه تلاش کرد با تکیه بر همه‌پرسی برگزارشده در این منطقه و خواست اکثریت جمعیت روس‌تبار، اقدام خود را به‌عنوان اجرای اصل تعیین سرنوشت توجیه کند. در مقابل، اکثریت دولت‌های عضو سازمان ملل متحد، این استدلال را فاقد وجهت قانونی دانستند و در قطعنامه ۲۶۲/۶۸ مجمع عمومی سازمان ملل، بر حفظ تمامیت ارضی اوکراین و عدم شناسایی الحاق کریمه به روسیه تأکید کردند.

در عمل، حمایت عرفی از تمامیت ارضی در منطقه شرق اروپا با چالش‌هایی روبرو بوده است. در مواردی مانند کوزوو، آبخازیا، اوستیای جنوبی و کریمه، استانداردهای دوگانه در واکنش‌های بین‌المللی مشاهده می‌شود. برخی از دولت‌ها در موارد خاص از اصل تعیین سرنوشت حمایت کرده‌اند، درحالی‌که در موارد دیگر، بر تمامیت ارضی تأکید داشته‌اند. این ناهماهنگی‌ها، به تضعیف انسجام عرف بین‌الملل و بی‌اعتمادی در روابط منطقه‌ای منجر شده است.

باین‌حال، اجماع کلی جامعه بین‌المللی در بحران اوکراین، هم در رأی‌گیری‌های

مجمع عمومی و هم در مواضع رسمی سازمان‌ها، نشان می‌دهد که اصل تمامیت ارضی همچنان به‌عنوان قاعده‌ای عرفی و الزام‌آور در روابط بین‌الملل شناخته می‌شود؛ به‌ویژه هنگامی که تغییرات مرزی از طریق زور یا اشغال نظامی صورت گیرد.

#### ۴-۷-۱. شکل‌گیری قواعد عرفی در واکنش به بحران کریمه

بحران کریمه و الحاق این منطقه به فدراسیون روسیه در سال ۲۰۱۴ یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در آزمون قاعده عرفی حمایت از تمامیت ارضی دولت‌ها در عصر معاصر به‌شمار می‌رود. در پی این رویداد، مجموعه‌ای از واکنش‌های حقوقی و سیاسی در سطح بین‌المللی رقم خورد که از منظر حقوق بین‌الملل، واجد اهمیت بنیادین برای بررسی امکان شکل‌گیری یا تثبیت قاعده‌ای عرفی در دفاع از اصل تمامیت ارضی محسوب می‌شود. پرسش اساسی در این زمینه آن است که آیا واکنش دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای منطقه‌ای در قبال الحاق کریمه، از حیث رویه رفتاری منسجم و همراه با باور به الزامی بودن آن، می‌تواند به تکوین یا تقویت قاعده‌ای عرفی در راستای حمایت از تمامیت ارضی منتهی شود یا خیر.

نخستین و برجسته‌ترین نمود مخالفت جهانی با الحاق کریمه، در قطعنامه شماره ۶۸/۲۶۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد مشاهده می‌شود که با اکثریت قابل توجه ۱۰۰ رأی موافق در برابر ۱۱ رأی مخالف و ۵۸ رأی ممتنع، بر حمایت از تمامیت ارضی اوکراین تأکید نمود (United Nations General Assembly, ۲۰۱۴). گرچه قطعنامه‌های مجمع عمومی از لحاظ حقوقی الزام‌آور نیستند، اما نقش آن‌ها در بازتاب عقیده حقوقی دولت‌ها در فرآیند شکل‌گیری عرف بین‌الملل قابل انکار نیست. همان‌گونه که برخی نویسندگان از جمله شاو (Shaw, ۲۰۱۷, p. ۹۲) و بویل و چینکین (Boyle & Chinkin, ۲۰۰۷, pp. ۱۸۶-۱۸۸) اشاره کرده‌اند، رأی‌گیری‌های مجمع عمومی به‌ویژه در مواقع بحران، می‌توانند

نشانه‌ای از اجماع نوظهور دولت‌ها نسبت به هنجارهای بین‌المللی تلقی شوند.

در کنار آن، بررسی مواضع رسمی کشورها نیز گویای انسجام رفتاری در تقبیح اقدام روسیه است. کشورهای عضو اتحادیه اروپا و ناتو، ضمن صدور بیانیه‌های متعدد، اقدام به تحریم‌های اقتصادی و سیاسی علیه روسیه کردند و بر غیرقانونی بودن الحاق تأکید نمودند. این مواضع نه صرفاً از منظر سیاسی، بلکه از حیث تکرار و انسجام رفتاری، می‌تواند در ارزیابی وجود عنصر نخست قاعده عرفی، یعنی رویه عمومی و منظم دولت‌ها، مورد توجه قرار گیرد (Corten, ۲۰۲۱, pp. ۶۱-۶۴).

در سطح سازمان‌های بین‌المللی، شورای حقوق بشر سازمان ملل، پارلمان اروپا و شورای اروپا نیز به کرات اقدام به صدور گزارش‌ها و قطعنامه‌هایی در محکومیت الحاق کریمه کرده‌اند. این اسناد اگرچه ممکن است دارای آثار الزام‌آور نباشند، اما در مجموع، از حیث تقویت باور حقوقی نسبت به غیرمشروع بودن این الحاق، نقش مؤثری دارند. این دیدگاه در آثار کریستین تالمون نیز تأیید شده است که معتقد است تداوم مخالفت اکثریت دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی با الحاق سرزمینی، نشانگر وجود یک کنسانسوس<sup>۱</sup> بین‌المللی است که در تحلیل عرف نقش بنیادین دارد (Talmon, ۲۰۱۵, pp. ۳۰۵-۳۰۷).

باین‌حال، پرسش مهم‌تری که مطرح می‌شود آن است که آیا این واکنش‌ها برای اثبات شکل‌گیری یک قاعده عرفی جدید کفایت می‌کنند یا خیر؟ مطابق نظر پروفیسور مالکم شاو، تنها در صورتی می‌توان از شکل‌گیری قاعده عرفی سخن گفت که مواضع دولت‌ها نه صرفاً ناشی از ملاحظیات سیاسی یا مصلحت‌گرایانه، بلکه براساس باور به الزام حقوقی

۱. Consensus: منظور «انتخاب با اجماع» است که یک تصمیم یا انتخاب بدون برگزاری رأی‌گیری رسمی و از طریق توافق همه اعضا یا حداقل بدون مخالفت جدی اتخاذ شود. در این روش، اجماع به معنای اتفاق نظر مطلق نیست، بلکه به معنای نبود مخالفت اساسی است و به‌ویژه در سازمان‌های بین‌المللی برای انتخاب مقامات یا تصویب قطعنامه‌ها کاربرد دارد.

اتخاذ شده باشند (Shaw, ۲۰۱۷, p. ۹۴). در این راستا، بررسی سخنرانی‌های رسمی، اسناد ارائه‌شده به سازمان ملل، و رویه‌های حقوقی اتخاذشده از سوی دولت‌ها، نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند.

#### ۴-۷-۲. امکان‌سنجی عرف منطقه‌ای بر پایه واکنش دولت‌های شرق اروپا

در راستای بررسی امکان شکل‌گیری عرف منطقه‌ای درباره حمایت از اصل تمامیت ارضی، واکنش دولت‌های شرق اروپا نسبت به بحران اوکراین و الحاق کریمه به روسیه واجد اهمیت ویژه‌ای است. از منظر حقوق بین‌الملل عرفی، رویه دولت‌ها در سطح منطقه‌ای، در صورتی که منسجم، مستمر و همراه با باور به الزام حقوقی باشد، می‌تواند به شکل‌گیری قاعده‌ای عرفی منجر شود. اما تحقق این شرایط در زمینه واکنش کشورهای شرق اروپا محل تأمل و تحلیل دقیق است.

پس از الحاق کریمه در سال ۲۰۱۴، اغلب کشورهای شرق اروپا، به‌ویژه اعضای اتحادیه اروپا و ناتو نظیر لهستان، جمهوری چک، اسلواکی، رومانی، و کشورهای بالتیک (استونی، لتونی، لیتوانی) به‌طور رسمی از اقدام روسیه انتقاد کرده و بر اصل تمامیت ارضی اوکراین تأکید کردند. این کشورها در رأی‌گیری مجمع عمومی سازمان ملل درباره قطعنامه ۶۸/۲۶۲ نیز همسو با اکثریت جهانی، به نفع تمامیت ارضی اوکراین رأی دادند. افزون بر آن، این کشورها در بیانیه‌ها، تحریم‌ها و نشست‌های منطقه‌ای، بارها تجاوز نظامی روسیه را محکوم کرده‌اند و در عمل نیز با تقویت همکاری‌های نظامی و امنیتی با اوکراین، به اجرای این مواضع پرداخته‌اند (Talmon, ۲۰۱۵, pp. ۳۰۱-۳۰۴).

از سوی دیگر، برخی دولت‌های منطقه‌ای نظیر بلاروس، ارمنستان و در مقاطعی صربستان، به‌دلایل سیاسی، اقتصادی یا وابستگی راهبردی به فدراسیون روسیه، از اتخاذ موضع صریح در قبال الحاق کریمه خودداری کرده‌اند. به‌ویژه در مورد بلاروس، نه تنها

واکنشی رسمی مبنی بر مخالفت با اقدام روسیه مشاهده نشد، بلکه در برخی اظهارات و اقدامات، نوعی تأیید ضمنی نسبت به آن ابراز گردید. این تفاوت در رفتار و سطح تعهد میان دولت‌های منطقه، نشان‌دهنده فقدان انسجام کافی در رویه دولت‌هاست و تحقق شرط نخست عرف بین‌الملل، یعنی وجود رفتار عمومی، مستمر و منظم را با تردید مواجه می‌سازد.

عنصر دوم یعنی عقیده حقوقی نیز با چالش مواجه است. بسیاری از مواضع اعلامی دولت‌ها در منطقه، بیش از آن‌که بر الزام حقوقی قاعده‌ای خاص مبتنی باشند، رنگ و بوی سیاسی و امنیتی دارند. برای مثال، محکومیت اقدام روسیه توسط کشورهای بالتیک و لهستان، گرچه پیوسته و صریح بوده است، اما اغلب در چارچوب دفاع از امنیت ملی و تمامیت سرزمینی خودشان بیان شده، نه لزوماً با ارجاع صریح به وجود یک قاعده عرفی الزام‌آور.

در پرونده‌هایی مانند عبور از قلمرو هندوستان (Right of Passage over Indian Territory, ۱۹۵۴) و قضیه پناهندگی، دیوان بین‌المللی دادگستری تصریح کرده است که برای شناسایی یک عرف منطقه‌ای، باید نه تنها رفتار یکنواخت دولت‌ها بلکه عقیده آن‌ها به الزامی بودن آن رفتار از منظر حقوقی نیز اثبات شود (دیوان بین‌المللی دادگستری، ۱۹۵۷؛ ۱۹۵۰). در مورد شرق اروپا، فقدان این عقیده مشترک، به‌ویژه در میان کشورهای که متحد روسیه محسوب می‌شوند، از جمله بلاروس و ارمنستان، این امکان را ضعیف می‌سازد.

در نتیجه، هرچند در میان بخشی از دولت‌های شرق اروپا، واکنش‌هایی نسبتاً منسجم و پیوسته در دفاع از تمامیت ارضی اوکراین دیده می‌شود، اما به دلیل نبود اجماع کامل، تفاوت در انگیزه‌های رفتاری، و خلأ عقیده حقوقی شفاف در برخی مواضع، نمی‌توان به‌طور قاطع از شکل‌گیری عرف منطقه‌ای الزام‌آور در این خصوص سخن گفت.

به بیان دیگر، شواهد موجود بیشتر مؤید نوعی اجماع سیاسی و امنیتی در سطح منطقه است، نه تحقق یک قاعده عرفی منطقه‌ای با مبنای حقوقی مستقل.

به عنوان نمونه، بیانیه رسمی دولت کانادا در همان سال، با صراحت اعلام می‌کند که «الحاق کریمه ناقض اصول بنیادین حقوق بین‌الملل از جمله اصل تمامیت ارضی و ممنوعیت استفاده از زور است» که نشانگر باور به الزامی بودن این قواعد، فراتر از ملاحظات سیاسی است (Government of Canada, ۲۰۱۴). همچنین در پرونده‌های مطرح در دادگاه حقوق بشر اروپا<sup>۱</sup> نیز این روند مشاهده شده است که دولت‌ها، از جمله اوکراین، با استناد به اصول عرفی و قواعد آمره، نسبت به غیرقانونی بودن الحاق تأکید کرده‌اند.

در جمع‌بندی، می‌توان گفت که مجموعه واکنش‌های گسترده، منظم و مستمر دولت‌ها، به ویژه در قالب قطعنامه‌های بین‌المللی، بیانیه‌های رسمی، تحریم‌ها و اقدام‌های حقوقی، به همراه اعتقاد به الزامی بودن آن‌ها، به نحوی قابل توجه نسبت به عناصر شکل‌گیری قاعده عرفی حمایت از تمامیت ارضی حکایت دارد. اگرچه نمی‌توان با قطعیت از خلق قاعده‌ای جدید سخن گفت، اما روندهای موجود، حکایت از تعمیق و تقویت این هنجار در چارچوب عرف بین‌الملل دارد (Cortén, ۲۰۲۱, pp. ۶۷-; Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۷۳۴-۷۳۲).

### ۳-۷-۴. بررسی موردی: بحران کریمه و واکنش جامعه بین‌المللی

الحاق شبه‌جزیره کریمه به فدراسیون روسیه در سال ۲۰۱۴، یکی از بارزترین موارد نقض اصل تمامیت ارضی و ممنوعیت توسل به زور در دوران معاصر تلقی می‌شود. در پی ورود نیروهای نظامی فاقد نشان ملی به این منطقه، کنترل اجرایی نهادهای حکومتی به سرعت در دست نیروهای روسی قرار گرفت و متعاقب آن، همه‌پرسی‌ای تحت نظارت نیروهای اشغالگر برگزار شد که

زمینه‌ساز الحاق رسمی کریمه به روسیه گردید (Grzebyk, ۲۰۲۳, pp. ۱۹۴-۱۹۶). این فرآیند، به لحاظ حقوقی، واجد سه ویژگی کلیدی بود که آن را در چارچوب «جنلیت تجاوز» قرار می‌داد: نقض اصل منع توسل به زور، اشغال نظامی فاقد رضایت، و الحاق یک‌جانبه قلمرو خارجی (Rome Statute, Article ۸ bis; Gray, ۲۰۱۸, pp. ۲۷۹-۲۸۵).

در واکنش به این رخداد، مجموعه‌ای از نهادهای بین‌المللی، دولت‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای، اقدامات روسیه را غیرقانونی اعلام کرده و تحریم‌هایی را وضع کردند. قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل، بیانیه‌های شورای اروپا، و گزارش‌های نهادهایی چون شورای حقوق بشر سازمان ملل، همگی بیانگر شکل‌گیری یک کنسانسوس بین‌المللی در مخالفت با مشروعیت‌زدایی از الحاق سرزمینی از طریق زور بوده‌اند (Corten, ۲۰۲۱, pp. ۶۱-۶۴; Talmon, ۲۰۱۵, pp. ۳۰۵-۳۰۷).

دولت‌های عضو اتحادیه اروپا، ایالات متحده آمریکا، کانادا، ژاپن و بسیاری از کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین، طی بیانیه‌ها و اقدامات سیاسی مختلف، بر غیرقانونی بودن الحاق کریمه تأکید ورزیدند (Government of Canada, ۲۰۱۴; Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۷۳۲-۷۳۴). در این میان، اهمیت قاعده «عدم شناسایی» وضعیت‌های برخاسته از نقض قواعد آمره، همچون ممنوعیت تجاوز، نیز به‌عنوان مبنای نظری مخالفت‌ها مورد توجه قرار گرفت (Shaw, ۲۰۱۷, pp. ۴۵۷-۴۵۹).

از سوی دیگر، تحلیل دکترین‌های حقوقی نظیر مارکوس ساگانک، آلن پلّت و برونو سیمّا، به‌ویژه در تفسیر تعامل عرف جهانی با مواضع منطقه‌ای و آثار حقوقی سکوت برخی دولت‌ها، نشان می‌دهد که اجماع بین‌المللی در این خصوص صرفاً سیاسی نبوده، بلکه با بنیان‌های نظری در حوزه عرف و قواعد آمره همراه بوده است (Saganek, ۲۰۱۵, pp. ۹۷-۱۰۸; Simma & Alston, ۱۹۸۸, pp. ۴۰۹-۴۱۱; Pellet, ۲۰۰۶, pp. ۷۱-۷۸).

اگرچه برخی دولت‌ها از جمله بلاروس، سوریه و کره شمالی، حمایت ضمنی یا صریح خود را از اقدام روسیه اعلام کردند، اما این موارد در مقایسه با گستره مخالفت

جهانی، مصداق بارز «اعتراض‌کننده اقلیت»<sup>۱</sup> تلقی می‌گردند و بر کلیت قاعده عرفی مؤثر نیستند (Corten, ۲۰۲۱, pp. ۱۰۱-۱۰۴). همچنین، بررسی زمان‌بندی اعتراض‌ها استمرار آن‌ها در فاصله سال‌های ۲۰۱۴ تاکنون، نشان از انسجام رفتاری و عنصر باور به الزامی بودن رویه دارد (Villiger, ۱۹۹۷, pp. ۱۳-۱۵).

درنهایت، بحران کریمه نمونه‌ای روشن از تعامل میان سیاست و حقوق در شکل‌دهی به عرف بین‌الملل است؛ نمونه‌ای که در آن، باوجود چالش‌های منطقه‌ای و سیاسی، یک قاعده عرفی تقویت‌شده در راستای منع الحاق سرزمینی از طریق زور تثبیت گردیده است.

#### ۴-۷-۴. استاندارد دوگانه؟ واکنش‌های متفاوت به نقض تمامیت ارضی

یکی از چالش‌های مهم در تحلیل عرف بین‌الملل در زمینه تمامیت ارضی، مسئله استانداردهای دوگانه در مواجهه با نقض این اصل است. بررسی رویه‌های دولت‌ها در موارد مختلف نقض مرزهای بین‌المللی نشان می‌دهد که واکنش جامعه جهانی همواره یکنواخت و مبتنی بر اصول حقوقی نبوده است؛ بلکه در برخی موارد، ملاحظات سیاسی، استراتژیک و اقتصادی بر تصمیمات دولت‌ها سایه افکنده‌اند.

به‌عنوان نمونه، در قضیه الحاق کریمه به روسیه در سال ۲۰۱۴، اکثریت قاطع دولت‌های عضو سازمان ملل، این اقدام را محکوم کرده و با صدور قطعنامه ۶۷۲۶۲ مجمع عمومی، بر اصل تمامیت ارضی اوکراین تأکید نمودند (United nations general assembly Resolution. ۶۸/۲۶۲, ۲۰۱۴). این موضع‌گیری نه‌تنها در قالب بیانیه‌ها، بلکه با اقدامات عملی مانند تحریم‌های اقتصادی و تعلیق عضویت روسیه در گروه هشت، همراه بود. استمرار این واکنش‌ها در فاصله سال‌های ۲۰۱۴ تاکنون، بیانگر انسجام در رفتار دولت‌ها و باور به الزام حقوقی آن عقیده حقوقی است. (Villiger, ۱۹۹۷, pp. ۱۳-۱۵; Crawford, ۲۰۱۲, p. ۷۴۶).

اما در مقابل، در مواردی مانند اعلام استقلال کوزوو، اشغال شمال قبرس توسط ترکیه، یا دخالت‌های نظامی در آبخازیا و اوستیای جنوبی، جامعه جهانی واکنش‌هایی متنوع و گاه متناقض از خود نشان داده است. برای نمونه، اعلام استقلال کوزوو در سال ۲۰۰۸ از سوی کشورهای غربی مورد حمایت قرار گرفت، در حالی که برخی دیگر از دولت‌ها، از جمله روسیه، آن را غیرقانونی دانستند. دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی خود، اعلام استقلال را لزوماً ناقض حقوق بین‌الملل ندانست (International Court of Justice, Advisory Opinion, ۲۰۱۰, paras. ۷۹-۸۱)، اما از مشروعیت الحاق یا مداخله نظامی حمایت نکرد.

در این میان، کشورهایهایی که منافع سیاسی یا اقتصادی مستقیم در منازعه‌ای خاص دارند، معمولاً واکنش‌هایی متناسب با منافع ملی خود اتخاذ می‌کنند. برای نمونه، مواضع متفاوت کشورهای عضو اتحادیه اروپا در خصوص فلسطین، صحرای غربی یا تایوان، نشان می‌دهد که اصل تمامیت ارضی گاه در عمل تابعی از روابط دوجانبه و ملاحظات ژئوپلیتیکی است.

این استانداردهای دوگانه، نه تنها باعث تضعیف انسجام عرفی می‌شوند، بلکه مشروعیت حقوق بین‌الملل را نزد برخی بازیگران منطقه‌ای و جهانی زیر سؤال می‌برند. هنگامی که یک دولت می‌بیند که قواعد حقوقی صرفاً در موارد خاص و با انگیزه‌های سیاسی اعمال می‌شوند، انگیزه‌ای برای پایبندی به آن‌ها نخواهد داشت. به همین دلیل، بسیاری از حقوقدانان، از جمله گری و کورتن<sup>۱</sup> بر لزوم برخورد یکسان با موارد نقض تمامیت ارضی، صرف نظر از هویت طرفین، تأکید کرده‌اند (Corten, ۲۰۲۱, pp. ۱۲۳-۱۲۵; Gray, ۲۰۱۸, pp. ۶۴-۶۷).

در نهایت، تثبیت عرف بین‌الملل در خصوص حمایت از تمامیت ارضی مستلزم آن است که دولت‌ها در مواجهه با نقض آن، برخوردی یکپارچه و اصول‌محور داشته باشند. هرگونه استثنا یا سکوت در برابر اقدامات مشابه، می‌تواند به تضعیف عنصر انسجام

۱. Marko Corten, Christine Gray

رفتاری و عقیده حقوقی منجر شود و روند شکل‌گیری یا تقویت عرف را مختل کند.

#### ۴-۷-۵. دکترین حقوقی و استمرار اصل تمامیت ارضی

در تحلیل حقوق بین‌الملل عرفی، آثار و نظرات دکترین یعنی نویسندگان و پژوهشگران برجسته این حوزه نقش مؤثری در شفاف‌سازی و تفسیر اصول بنیادین ایفا می‌کنند. اصل تمامیت ارضی، به‌عنوان یکی از این اصول، در آثار بسیاری از حقوقدانان معاصر بررسی شده و استمرار آن به‌عنوان یک قاعده عرفی الزام‌آور، مورد تأکید قرار گرفته است.

از منظر دکترین، اصل تمامیت ارضی نه‌تنها در منشور ملل متحد و قطعنامه‌های مجمع عمومی، بلکه در رویه دولت‌ها و آراء دیوان بین‌المللی دادگستری نیز انعکاس یافته است. آلن پله<sup>۱</sup>، با اشاره به رأی دیوان در قضیه «سکوه‌های نفتی» (Oil Platforms Case, ۲۰۰۳)، معتقد است که اصل تمامیت ارضی از جمله قواعدی است که در طی دهه‌ها، از طریق تکرار رویه و پذیرش عمومی، به عرف بین‌الملل تبدیل شده است (Pellet, ۲۰۰۶, pp. ۷۷۷-۷۷۹). به باور او، این اصل، صرف‌نظر از بستر قراردادی، دارای اعتبار جهانی بوده و در موارد متعدد مورد استناد قرار گرفته است.

همچنین مارکوس کورتن در تحلیل بحران کریمه، بر اهمیت اجماع بین‌المللی در محکومیت الحاق اجباری یک سرزمین تأکید می‌کند. وی معتقد است که در صورتی که دولت‌ها واکنش‌هایی سازگار و مبتنی بر عقیده حقوقی دهند، می‌توان از استمرار عرفی اصل تمامیت ارضی سخن گفت (Corten, ۲۰۲۱, pp. ۱۱۲-۱۱۸). به اعتقاد او، حتی در صورت بروز موارد استثنایی، این اصل همچنان به‌عنوان یک قاعده معتبر و مرجع در حقوق بین‌الملل پابرجاست.

کریستین گری نیز در کتاب خود با عنوان حقوق بین‌الملل و توسل به زور<sup>۱</sup> به تحلیل رابطه میان توسل به زور و اصل تمامیت ارضی پرداخته و تصریح می‌کند که مشروعیت هرگونه استفاده از زور، باید در پرتو احترام به مرزهای شناخته‌شده بین‌المللی ارزیابی شود. وی بر این باور است که نهادهای بین‌المللی باید از رفتارهای یک‌جانبه که موجب تضعیف این اصل می‌شوند، ممانعت به عمل آورند (Gray, ۲۰۱۸, pp. ۶۱-۶۶).

نظرات جیمز کرافورد نیز، به‌ویژه در اثر بنیادین وی اصول حقوق بین‌الملل براونلی<sup>۲</sup>، جایگاه ویژه‌ای در تبیین اعتبار عرفی اصل تمامیت ارضی دارند. کرافورد با بررسی رویه دولت‌ها در دهه‌های اخیر، تأکید می‌کند که این اصل، به‌ویژه در برابر مداخلات نظامی، از سوی جامعه بین‌المللی به‌طور مکرر مورد تأکید قرار گرفته و از ویژگی‌های عرفی برخوردار است (Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۷۴۶-۷۴۸).

در مجموع، بررسی آثار دکترین حقوقی نشان می‌دهد که اصل تمامیت ارضی، حتی باوجود چالش‌ها و تحولات ژئوپلیتیکی، همچنان از جایگاهی ریشه‌دار و مستمر در نظام حقوق بین‌الملل برخوردار است. این استمرار، هم از طریق بازتاب آن در رویه دولت‌ها و آراء قضایی، و هم از طریق اجماع نظری میان صاحب‌نظران، تقویت شده است. در نتیجه، تحلیل دکترین به‌عنوان یکی از ابزارهای مکمل در ارزیابی عرف بین‌الملل، نقشی اساسی در تبیین و تثبیت این اصل ایفا می‌کند.

#### ۴-۸. مفهوم نووروسیا و تأثیر تاریخی-هنجاری آن

در سال‌های اخیر، تحولات ژئوپلیتیکی در شرق اروپا، به‌ویژه بحران‌های مرتبط با اوکراین، موجب احیای مفاهیمی شده‌اند که ریشه‌ای عمیق در تاریخ امپراتوری روسیه دارند. یکی از این مفاهیم «نووروسیا» است که بار دیگر در گفتمان سیاسی و رسانه‌ای

۱. International Law and the Use of Force

۲. Brownlie's Principles of Public International Law

فدراسیون روسیه ظاهر شده و به‌عنوان ابزاری برای مشروع‌سازی مداخلات منطقه‌ای مورد استفاده قرار گرفته است. با توجه به اهمیت این مفهوم در مباحث هنجاری معاصر، بررسی تطبیقی جایگاه آن در حقوق بین‌الملل و واکنش نهادها و دولت‌های جهانی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای درک ابعاد حقوقی و سیاسی بحران شرق اروپا به‌شمار می‌رود.

#### ۴-۸-۱. زمینه تاریخی نووروسیا و جایگاه آن در گفتمان سیاسی معاصر روسیه

اصطلاح «نووروسیا» (یا روسیه نو) ریشه‌ای تاریخی دارد که به قرن هجدهم و دوران توسعه‌طلبی امپراتوری روسیه در نواحی جنوبی و شرقی اوکراین کنونی بازمی‌گردد. این عنوان، در اصل به سرزمین‌هایی با اکثریت اسلاوتبار و مسیحی اطلاق می‌شد که پس از جنگ‌های متعدد با امپراتوری عثمانی، تحت کنترل روسیه درآمد و بودند و بعدها به بخشی از جمهوری شوروی اوکراین تبدیل شدند. در سال‌های اخیر، به‌ویژه پس از بحران ۲۰۱۴ و الحاق شبه‌جزیره کریمه، این اصطلاح مجدداً وارد گفتمان سیاسی روسیه شد و از سوی برخی مقامات رسمی و جریان‌های جدایی‌طلب، به‌عنوان مبنایی تاریخی — هویتی برای بازتعریف مرزهای منطقه مورد استفاده قرار گرفت (Grant, ۱۹۹۹, pp. ۴۵-۴۷; Weller, ۲۰۰۹, pp. ۶۸-۷۰).

با این حال، در سطح حقوق بین‌الملل، مفاهیم تاریخی نظیر «نووروسیا» فاقد وجاهت قانونی برای تغییر مرزهای بین‌المللی یا توجیه استفاده از زور محسوب می‌شوند. منشور ملل متحد و رویه دیوان بین‌المللی دادگستری، استناد به پیشینه تاریخی را تنها در صورتی معتبر می‌دانند که با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل نظیر رضایت آزادانه مردم محلی، منع توسل به زور، و تصمیم‌گیری در چارچوب سازوکارهای قانونی همراه باشد (International Court of Justice, ۲۰۰۵, para. ۷۵; Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۶۱-۶۴).

در تحلیل گفتمان‌های سیاسی و رسانه‌ای روسیه، «نووروسیا» به‌عنوان ابزاری برای احیای

احساسات تاریخی، مشروع‌سازی هویت قومی روس‌زبانان، و توجیه سیاست‌های مداخله‌گرایانه به‌کار گرفته شده است. به‌ویژه در نواحی تحت کنترل نیروهای شبه‌نظامی مورد حمایت روسیه مانند دونتسک و لوهانسک، این مفهوم به‌عنوان ابزار هنجاری برای زیر سؤال بردن مشروعیت مرزهای بین‌المللی مطرح شده است (Weller, ۲۰۰۹, pp. ۷۲-۷۵; Talmon, ۲۰۱۵, pp. ۳۰۵-۳۰۷).

در نتیجه، گرچه «نووروسیا» از منظر گفتمانی و سیاسی ممکن است تأثیرگذار باشد، اما از منظر حقوقی در چارچوب حقوق بین‌الملل فاقد ارزش الزام‌آور بوده و صرفاً در سطح تحلیل‌های منطقه‌ای و تلاش‌های مشروع‌سازانه قابل بررسی است (Grant, ۱۹۹۹, pp. ۵۱-۵۴; Corten, ۲۰۲۱, pp. ۱۰۱-۱۰۴).

#### ۴-۸-۲. واکنش دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی نسبت به مفهوم نووروسیا

مفهوم «نووروسیا» که توسط فدراسیون روسیه و برخی گروه‌های سیاسی و رسانه‌ای وابسته پس از بحران سال ۲۰۱۴ احیا شد، واکنش‌های متنوعی را در سطح بین‌المللی به‌ویژه از سوی دولت‌های منطقه‌ای، قدرت‌های جهانی و سازمان‌های بین‌المللی برانگیخته است. در حالی که این مفهوم از سوی حاکمیت روسیه به‌منزله بازتعریف هویت تاریخی و مشروع‌سازی دخالت‌های منطقه‌ای معرفی شد، دولت‌های غربی و نهادهای بین‌المللی آن را به‌عنوان تلاشی برای نقض اصل تمامیت ارضی و بازگشت به سیاست‌های توسعه‌طلبانه دوران جنگ سرد قلمداد کردند (Grant, ۱۹۹۹, pp. ۵۶-۵۸).

سازمان ملل متحد، به‌ویژه از طریق قطعنامه ۲۶۲/۶۸ مجمع عمومی، به‌صراحت اعلام کرد که هرگونه تغییر در مرزهای بین‌المللی از طریق استفاده از زور یا تهدید به زور مردود بوده و نمی‌تواند مبنای مشروعیت سرزمینی یا عرف جدید قرار گیرد. این قطعنامه با رأی اکثریت قاطع کشورها به تصویب رسید و بر لزوم احترام به تمامیت ارضی اوکراین تأکید کرد (United Nations General Assembly, ۲۰۱۴, para. ۵). در واقع، این موضع جامعه بین‌المللی نشان می‌دهد که تلاش روسیه برای بازتعریف هویت منطقه‌ای براساس

مفاهیم تاریخی نظیر نووروسیا، نه تنها پذیرفته نشده، بلکه واکنش منفی گسترده‌ای نیز در پی داشته است.

اتحادیه اروپا و ناتو نیز در بیانیه‌های متعدد، از جمله بیانیه‌های سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ شورای اروپا، بر غیرقانونی بودن الحاق کریمه تأکید کرده و از کشورهای عضو خواسته‌اند که از شناسایی هرگونه تغییری در مرزهای اوکراین اجتناب کنند. در این اسناد، استفاده از نمادهای تاریخی نظیر نووروسیا به‌عنوان ابزاری برای تحریک احساسات قومی و مشروع‌سازی سیاست‌های مداخله‌گرایانه محکوم شده است (Weller, ۲۰۰۹, pp. ۱۴۳-۱۴۵). از سوی دیگر، نهادهایی چون دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در آراء مختلف، هرگونه ادعای ارضی مبتنی بر ارجاع به تاریخ را تنها در صورتی معتبر دانسته‌اند که با اجماع بین‌المللی و رضایت آزادانه مردمان مناطق مورد ادعا همراه باشد. در پرونده جزایر پدرینیانوس (۲۰۰۲, Territorial and Maritime Dispute)، دیوان تأکید کرد که استناد به تاریخ، بدون اثبات اعمال مؤثر حاکمیت و رضایت جمعی، نمی‌تواند مبنای مشروعیت حقوقی قرار گیرد (International Court of Justice, ۲۰۰۲, paras. ۱۲۶-۱۳۰).

در مجموع، واکنش نهادهای بین‌المللی به احیای مفهوم نووروسیا، نشان‌دهنده فقدان مشروعیت حقوقی آن در سطح عرفی و قراردادی است. اکثریت دولت‌های عضو سازمان ملل، ضمن حمایت از اصل منع توسل به زور، تلاش روسیه برای استفاده از مفاهیم تاریخی به‌منظور توجیه مداخلات سرزمینی را رد کرده‌اند؛ امری که مانع از شکل‌گیری هرگونه اجماع عرفی پیرامون مفهوم نووروسیا شده است (Gray, ۲۰۱۸, pp. ۱۱۷-۱۲۰; Talmon, ۲۰۱۵, pp. ۳۰۵-۳۰۷).

#### ۴-۸-۳. نسبت مفهوم نووروسیا با اصل تمامیت ارضی در حقوق بین‌الملل

استفاده از مفهوم «نووروسیا» در گفت‌وگوهای سیاسی فدراسیون روسیه، به‌ویژه در جریان بحران‌های اوکراین، با اصول تثبیت‌شده حقوق بین‌الملل، از جمله اصل تمامیت ارضی

دولت‌ها، در تعارض قرار دارد. اصل تمامیت ارضی، که در منشور ملل متحد (ماده ۲(۴)) و آرای متعدد دیوان بین‌المللی دادگستری تصریح شده، هرگونه تهدید یا استفاده از زور برای تغییر مرزهای بین‌المللی را ممنوع می‌داند. مفاهیمی همچون «نوروسیا» که ادعاهای تاریخی و قومی را مبنای مشروعیت‌بخشی به اقدامات سرزمینی قرار می‌دهند، در این چارچوب حقوقی جایگاهی ندارند (Gray, ۲۰۱۸, pp. ۱۱۷-۱۲۰).

از نظر عرف بین‌المللی، هیچ‌گونه رویه منسجم و گسترده‌ای در میان دولت‌ها مبنی بر پذیرش استفاده از مفاهیم تاریخی برای توجیه تغییرات مرزی وجود ندارد. دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده‌هایی مانند قضیه تیمور شرقی (East Timor Case, ICJ, ۱۹۹۵) و رأی مشورتی مربوط به کوزوو (International Court of Justice, ۲۰۱۰) تأکید کرده است که مشروعیت اقدامات یک‌جانبه باید براساس معیارهایی چون رضایت مردمی، رعایت اصول منشور ملل متحد، و پرهیز از مداخله نظامی سنجیده شود. در این چارچوب، حتی ادعاهایی که مبتنی بر هویت قومی یا تاریخی باشند، چنانچه با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل تعارض داشته باشند، فاقد اعتبار حقوقی خواهند بود (Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۳۸۵-۳۸۹).

علاوه بر این، تکرار ارجاع مقامات روسیه به نوروسیا در بیانیه‌ها، رسانه‌ها و اسناد رسمی، به‌رغم فقدان پذیرش از سوی جامعه بین‌المللی، نمی‌تواند منجر به ایجاد قاعده‌ای عرفی گردد. همان‌طور که در بخش‌های پیشین مورد بحث قرار گرفت، شکل‌گیری عرف نیازمند رفتار منظم دولت‌ها و وجود عقیده حقوقی است؛ امری که در مورد نوروسیا، نه‌تنها مشاهده نمی‌شود، بلکه در بسیاری از موارد، مخالفت صریح و گسترده دولت‌ها نیز با آن همراه بوده است (Villiger, ۱۹۹۷, pp. ۳۱-۳۴).

در نتیجه، نسبت میان مفهوم نوروسیا و اصل تمامیت ارضی را باید در قالب یک تضاد ساختاری و محتوایی تحلیل کرد. استفاده از مفاهیم تاریخی برای تجدید نظر در مرزهای بین‌المللی، نه‌تنها فاقد پشتوانه عرفی است، بلکه با اصول بنیادین نظام بین‌الملل در

تعارضی آشکار قرار دارد.

#### ۴-۸-۴. تحلیل گفتمانی مفهوم نووروسیا در سیاست خارجی روسیه

مفهوم «نووروسیا» نه تنها یک برساخت تاریخی، بلکه بخشی از راهبرد گفتمانی فدراسیون روسیه برای مشروع‌سازی سیاست‌های توسعه‌طلبانه خود در فضای پسا شوروی محسوب می‌شود. این مفهوم، از ابتدای دهه ۲۰۱۰، به‌ویژه پس از بحران ۲۰۱۴، به ابزاری مهم در بازتعریف مرزهای هویتی، سیاسی و حتی جغرافیایی روسیه تبدیل شد. تحلیل گفتمان‌های رسمی کرملین، از جمله سخنرانی‌های ولادیمیر پوتین، به‌وضوح نشان می‌دهد که نووروسیا نه فقط یک اصطلاح تاریخی، بلکه بخشی از بازنمایی سیاست خارجی روسیه بر مبنای وحدت فرهنگی و زبانی تلقی شده است (Makarychev & Yatsyk, ۲۰۱۵, pp. ۴۵-۴۸).

در چارچوب نظریه‌های روابط بین‌الملل، استفاده از گفتمان‌های هویتی برای توجیه کنش سیاسی، پدیده‌ای رایج است. روسیه، با بهره‌گیری از مفاهیم تاریخی مانند نووروسیا، در پی ساختن یک روایت بدیل نسبت به نظم حقوقی موجود است؛ نظمی که مبتنی بر مرزهای به‌رسمیت‌شناخته‌شده و اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، از جمله تمامیت ارضی دولت‌هاست. این تلاش برای بازتفسیر هنجارها، در چارچوب گفتمان‌های واگرا از نظم بین‌المللی لیبرال، تلاشی است برای مشروع‌سازی «استثناگرایی روسی» در عرصه جهانی (Tsygankov, ۲۰۱۶, pp. ۶۲-۶۶).

نقش رسانه‌های رسمی روسیه، به‌ویژه شبکه‌هایی چون روسیه امروز و اسپوتنیک، در اشاعه مفهوم نووروسیا نیز چشمگیر است. این رسانه‌ها با تمرکز بر پیوندهای فرهنگی و زبانی، و بزرگ‌نمایی تهدیدهای فرضی علیه روس‌زبانان در کشورهای منطقه، زمینه‌ساز توجیه افکار عمومی داخلی و خارجی برای اقدامات سیاسی و نظامی شده‌اند. چنین گفتمان‌هایی، حتی اگر مشروعیت حقوقی نداشته باشند، می‌توانند تأثیر قابل توجهی بر برداشت عمومی از واقعیت‌ها و

هنجارهای بین‌المللی داشته باشند (Oushakine, ۲۰۱۶, pp. ۷۹-۸۲).

درنهایت، تحلیل گفتمانی مفهوم نووروسیا نشان می‌دهد که این اصطلاح، بخشی از سازوکار هنجارسازی جدیدی است که فدراسیون روسیه در مقابل نظم حقوقی بین‌المللی به کار گرفته است. با وجود این که این گفتمان در نظام حقوق بین‌الملل با مخالفت گسترده‌ای مواجه شده، اما استمرار و تکرار آن می‌تواند پیامدهای مهمی در شکل‌گیری برداشت‌های بدیل از مشروعیت سیاسی و حقوقی در سطح منطقه‌ای داشته باشد.

#### ۹-۴. نقش سازمان‌های منطقه‌ای در تکوین یا تضعیف عرف

سازمان‌های منطقه‌ای، به‌عنوان بازیگران کلیدی در نظام حقوق بین‌الملل، نقشی دوگانه در تکوین یا تضعیف قواعد عرفی ایفا می‌کنند، به‌ویژه در بستر منازعات پیچیده‌ای نظیر بحران اوکراین و روسیه. این نهادها از طریق سازوکارهای تقنینی، اجرایی و نظارتی خود، می‌توانند به هماهنگی رویه دولت‌ها و تقویت عقیده حقوقی کمک کنند یا با ناکامی در ایجاد اجماع، به تضعیف انسجام عرفی منجر شوند (Aust, ۲۰۱۰, pp. ۱۲۲-۱۲۴). در منطقه شرق اروپا، سازمان‌هایی چون سازمان امنیت و همکاری اروپا، اتحادیه اروپا، و سازمان پیمان امنیت جمعی با تأثیرگذاری بر رفتار دولت‌ها در قبال اصول بنیادین حقوق بین‌الملل، مانند تمامیت ارضی و منع توسل به زور، در کانون تحلیل این مقاله قرار دارند. این بخش با بررسی جایگاه حقوقی، سازوکارهای اجرایی، و محدودیت‌های این سازمان‌ها، به تحلیل نقش آن‌ها در شکل‌گیری یا تضعیف هنجارهای عرفی در پرتو منازعه اوکراین و روسیه می‌پردازد و چارچوبی برای درک تعامل میان عرف منطقه‌ای و جهانی فراهم می‌سازد.

#### ۹-۴-۱. جایگاه سازمان‌های منطقه‌ای در حقوق بین‌الملل عرفی

سازمان‌های منطقه‌ای به‌عنوان بازیگران واسط میان دولت‌ها و نظام بین‌الملل، در فرآیند

تکوین حقوق بین‌الملل عرفی نقشی فزاینده ایفا می‌کنند. هرچند اصول بنیادین عرف بین‌المللی عمدتاً از رویه دولت‌ها و عقیده حقوقی آن‌ها حاصل می‌شود، اما نمی‌توان از تأثیر نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای بر شکل‌دهی به این رویه‌ها چشم‌پوشی کرد. سازمان‌های منطقه‌ای با ایجاد چارچوب‌های مشترک همکاری، تولید اسناد حقوقی، و هماهنگ‌سازی سیاست‌های کشورهای عضو، می‌توانند بر «رفتار منظم و یکنواخت» مورد انتظار در شکل‌گیری عرف، اثرگذار باشند (Aust, 2010, pp. 122-124).

در نظام حقوق بین‌الملل، نقش سازمان‌های منطقه‌ای در بازتاب و تقویت عقیده حقوقی اعضا نیز مورد توجه قرار گرفته است. هنگامی که مجموعه‌ای از کشورها، از طریق بیانیه‌ها، قطعنامه‌ها یا سازوکارهای اجرایی، نسبت به یک قاعده خاص موضع‌گیری مشترک اتخاذ می‌کنند، این امر می‌تواند به‌عنوان شاهدهی بر وجود عقیده حقوقی جمعی تفسیر شود (Crawford, 2012, pp. 212-215). دیوان بین‌المللی دادگستری در برخی آرای خود نیز به چنین موضع‌گیری‌هایی اشاره کرده و آن‌ها را در ارزیابی عرف بین‌الملل مؤثر دانسته است، به‌ویژه در مواردی که اجماع منطقه‌ای با اجماع جهانی هم‌راستا باشد.

با این حال، باید میان سازمان‌هایی که دارای اقتدار حقوقی مستقل هستند (مانند اتحادیه اروپا) و آن‌هایی که عمدتاً به‌مثابه مجمعی از دولت‌ها عمل می‌کنند (نظیر سازمان امنیت و همکاری اروپا یا سازمان پیمان امنیت جمعی)، تمایز قائل شد. سازمان‌های دسته اول معمولاً با داشتن مکانیسم‌های الزام‌آور و نهادهای قضایی یا شبه‌قضایی، تأثیر مستقیم‌تری بر فرآیند تکوین قواعد عرفی دارند. در مقابل، سازمان‌های دسته دوم اغلب در سطح اعلام موضع یا هماهنگی‌های سیاسی باقی می‌مانند و اثرگذاری آن‌ها بر حقوق بین‌الملل عرفی، به میزان تعهد اعضا و استمرار رویه‌ها بستگی دارد (Weller, 2009, pp. 108-110).

#### ۴-۹-۲. سازوکارهای تقنینی و اجرایی در سازمان‌های منطقه‌ای و تأثیر آن‌ها بر تکوین عرف

سازمان‌های منطقه‌ای نه تنها نقش هماهنگ‌کننده‌ای در روابط میان دولت‌های عضو ایفا می‌کنند، بلکه از طریق سازوکارهای تقنینی و اجرایی خود، در فرآیند شکل‌گیری و تثبیت قواعد حقوق بین‌الملل عرفی نیز تأثیرگذارند. این نهادها با تولید اسناد رسمی، بیانیه‌های مشترک، مصوبات الزام‌آور و حتی توصیه‌نامه‌های غیربازدارنده، زمینه‌ساز ایجاد رفتار منظم و یکنواخت در حوزه‌های مختلف حقوقی می‌شوند؛ عنصری که از ارکان اساسی در تکوین عرف به‌شمار می‌رود (Aust, ۲۰۱۰, pp. ۱۳۱-۱۳۵).

از نظر نظری، اگرچه منشأ اصلی عرف بین‌الملل در رفتار دولت‌ها و عقیده حقوقی نهفته است، اما نباید فراموش کرد که سازمان‌های منطقه‌ای می‌توانند با هدایت این رفتارها و تقویت هماهنگی میان کشورها، موجب تکرار و انسجام رویه‌ها شوند. به‌عنوان مثال، مصوبات شورای وزیران سازمان امنیت و همکاری اروپا که به‌صورت مداوم در مورد اصول بنیادین نظیر عدم توسل به زور، احترام به مرزها، و تمامیت ارضی اتخاذ می‌شوند، می‌توانند به‌عنوان شاخصی برای اراده جمعی دولت‌های منطقه‌ای در نظر گرفته شوند و در شکل‌گیری نقش‌آفرین باشند (Corten, ۲۰۲۱, pp. ۹۴-۹۶).

علاوه بر این، سازمان‌هایی نظیر اتحادیه اروپا و اتحادیه آفریقا با بهره‌گیری از سازوکارهای اجرایی قوی‌تری مانند دادگاه‌ها، نهادهای نظارتی، و مکانیسم‌های نظارت بر اجرای مقررات، به‌طور مستقیم‌تر در جهت‌دهی به حقوق بین‌الملل عرفی نقش ایفا می‌کنند. در بسیاری از موارد، رویه‌های اتخاذشده توسط این سازمان‌ها، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند حقوق بشر، دادرسی منصفانه، حقوق مهاجرت و اصول دموکراسی، نه تنها میان اعضا نهادینه شده، بلکه در سطح جهانی نیز به‌عنوان الگویی عرفی تلقی شده‌اند (Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۲۱۶-۲۲۰; Weller, ۲۰۰۹, pp. ۱۲۵-۱۲۸).

برای نمونه، در بحران اوکراین، سازوکارهای اجرایی سازمان‌هایی مانند اتحادیه اروپا - از جمله تحریم‌های هماهنگ‌شده، صدور بیانیه‌های مشترک، و به‌کارگیری ابزارهای نظارتی در مرزهای شرقی اروپا - به تقویت یک رویه مشترک در برابر نقض تمامیت ارضی و استفاده غیرقانونی از زور کمک کرده است. این اقدامات، در کنار اجماع گسترده در مجمع عمومی سازمان ملل، به تشکیل یک بستر عرفی مشترک در دفاع از اصل تمامیت ارضی یاری رسانده‌اند (Gray, ۲۰۱۸, pp. ۱۴۵-۱۴۸; Talmon, ۲۰۱۵, pp. ۲۹۵-۲۹۸).

در نهایت، باید توجه داشت که قدرت سازوکارهای تقنینی و اجرایی سازمان‌های منطقه‌ای در تکوین عرف، تابعی از میزان اقتدار حقوقی نهاد، هماهنگی میان اعضا، و استمرار در اجرای تصمیمات است. در غیاب این شرایط، اسناد تولیدشده توسط این سازمان‌ها صرفاً در سطح نمادین باقی خواهند ماند و نمی‌توانند در زمره عناصر سازنده عرف بین‌الملل محسوب شوند (Villiger, ۱۹۹۷, pp. ۲۱-۲۴).

#### ۴-۹-۳. حدود اثرگذاری سازمان‌های منطقه‌ای بر عرف منطقه‌ای و بین‌المللی

حدود و دامنه تأثیر سازمان‌های منطقه‌ای بر تکوین عرف، به عوامل متعددی از جمله ساختار حقوقی، میزان الزام‌آوری تصمیمات، انسجام اعضا، و هماهنگی رویه‌های اتخاذشده وابسته است. هرچند سازمان‌های منطقه‌ای می‌توانند نقش تسهیل‌کننده‌ای در انسجام رفتاری دولت‌ها ایفا کنند، اما این نقش در خلأ مقبولیت گسترده یا عقیده حقوقی نمی‌تواند به خلق عرفی معتبر منجر شود (Aust, ۲۰۱۰, pp. ۱۳۸-۱۴۰).

نخست، در سطح عرف منطقه‌ای، سازمان‌هایی مانند اتحادیه اروپا، اتحادیه آفریقا یا سازمان کشورهای آمریکایی توانسته‌اند در حوزه‌هایی نظیر حقوق بشر، حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات، و حفاظت از دموکراسی تأثیراتی عینی و ماندگار داشته باشند. به‌عنوان نمونه، اعلامیه‌ها و اقدامات اتحادیه آفریقا در مخالفت با تغییرات غیردموکراتیک

قدرت، در طول زمان به الگوهایی از رویه منظم دولت‌های عضو تبدیل شده‌اند که واجد ظرفیت عرف‌سازی هستند (Corten, ۲۰۲۱, pp. ۹۸-۱۰۲). این امر به‌ویژه زمانی برجسته می‌شود که اقدامات مزبور با واکنش‌های الزام‌آور حقوقی نظیر تعلیق عضویت یا اعمال تحریم‌های سیاسی همراه باشد.

در مقابل، در مواردی که سازمان‌های منطقه‌ای فاقد ساختارهای اجرایی یا قضایی قوی هستند نظیر سازمان همکاری شانگهای یا اتحادیه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع تأثیر آنان بر عرف، عمدتاً محدود به سطح هماهنگی سیاسی و بیانیه‌های غیرالزام‌آور باقی می‌ماند. چنین نهادهایی بیشتر به‌عنوان مجراهایی برای تبادل دیدگاه عمل می‌کنند تا تولیدکننده هنجارهای الزام‌آور حقوقی (Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۲۲۴-۲۲۶).

در سطح عرف بین‌المللی، انتقال رویه‌های منطقه‌ای به قلمرو قواعد عمومی تنها در صورتی ممکن است که رفتارهای مورد تأیید سازمان‌های منطقه‌ای، توسط سایر کشورها در خارج از منطقه نیز پذیرفته و تکرار شوند. دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده‌هایی چون فلات قاره دریای شمال (International Court of Justice, ۱۹۶۹ North Sea Continental Shelf) تصریح کرده است که عرف بین‌المللی مستلزم پذیرش گسترده دولت‌ها، فراتر از گروه‌های منطقه‌ای خاص، و وجود عقیده حقوقی جهان‌شمول است (International Court of Justice, ۱۹۶۹, paras. ۷۷-). (۸۰)

همچنین، لازم به ذکر است که در برخی موارد، نقش سازمان‌های منطقه‌ای در شکل‌گیری عرف بین‌المللی به‌صورت منفی نمود می‌یابد؛ یعنی از طریق تضعیف انسجام عرف به‌واسطه ایجاد رویه‌هایی متعارض با حقوق بین‌الملل عمومی. به‌عنوان مثال، پذیرش الحاق کریمه توسط برخی اعضای سازمان پیمان امنیت جمعی، به‌رغم مخالفت صریح اکثریت جامعه بین‌المللی، موجب بروز رویه‌هایی متناقض و کاهش انسجام عرفی شده است (Talmon, ۲۰۱۵, pp. ۳۱۴-۳۱۶).

در نهایت، سنجش حدود اثرگذاری یک سازمان منطقه‌ای، نیازمند تحلیل سه‌وجهی از رویه‌های رسمی نهاد، رفتار اعضا در اجرای آن رویه‌ها، و واکنش سایر بازیگران بین‌المللی به آن‌هاست. تنها در صورتی که این سه سطح به‌گونه‌ای هم‌راستا عمل کنند، می‌توان از ظرفیت عرف‌سازی یک سازمان منطقه‌ای سخن گفت (Weller, ۲۰۰۹, pp. ۱۴۸-۱۵۰; Villiger, ۱۹۹۷, pp. ۲۸-۳۰).

#### ۴-۹-۴. چالش‌ها و محدودیت‌های نقش‌آفرینی سازمان‌های منطقه‌ای

با وجود آنکه سازمان‌های منطقه‌ای می‌توانند نقشی مؤثر در تکوین عرف بین‌المللی ایفا کنند، اما در عمل، با چالش‌ها و محدودیت‌های متعددی مواجه هستند که بر کارآمدی آن‌ها در فرآیند عرف‌سازی تأثیر می‌گذارد. این چالش‌ها نه تنها به ضعف ساختاری یا حقوقی نهادهای مذکور بازمی‌گردد، بلکه ناشی از تعارض منافع، تفاوت در نگرش‌های سیاست خارجی، و نبود سازوکارهای الزام‌آور نیز هست (Corten, ۲۰۲۱, pp. ۹۸-۱۰۰).

در بسیاری از مناطق، سازمان‌های منطقه‌ای فاقد اختیارات کافی برای الزام دولت‌ها به رعایت استانداردهای مشترک هستند. سازمان پیمان امنیت جمعی و جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، به‌رغم تلاش‌هایی برای ایجاد هماهنگی سیاسی میان اعضا، تاکنون نتوانسته‌اند در قبال بحران‌هایی چون مناقشه قرمباغ، بحران اوکراین یا گرجستان، رویکردی یکپارچه و الزام‌آور اتخاذ کنند. این ناکامی، مشروعیت آن‌ها در ایجاد رویه رفتاری واحد را زیر سؤال می‌برد (Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۲۴۰-۲۴۳).

همچنین، فقدان نهادهای قضایی یا داوری مؤثر در بسیاری از سازمان‌های منطقه‌ای، مانع از تکوین تفسیرهای الزام‌آور حقوقی در سطح منطقه‌ای شده است. برخلاف اتحادیه اروپا که از دیوان دادگستری اتحادیه برخوردار است، نهادهای مشابه در آسیا، خاورمیانه یا قفقاز جنوبی از این مزیت بی‌بهره‌اند. این خلأ حقوقی، از استمرار رویه و تبیین عقیده حقوقی توسط مراجع رسمی جلوگیری می‌کند (Gray, ۲۰۱۸, pp. ۱۱۹-۱۲۲).

افزون بر آن، بسیاری از سازمان‌های منطقه‌ای تحت تأثیر نفوذ یک یا چند قدرت مسلط قرار دارند که می‌تواند روند تصمیم‌گیری جمعی را تضعیف کرده و به اتخاذ مواضع جانبدارانه بینجامد. نمونه بارز آن را می‌توان در ساختار ناتو مشاهده کرد، جایی که ایالات متحده به‌عنوان قدرت غالب، نقشی تعیین‌کننده در جهت‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های کلان این سازمان دارد. این مسئله، به‌ویژه در مواردی مانند مداخلات نظامی در بالکان و افغانستان، به طرح این پرسش انجامیده که تا چه حد تصمیمات ناتو، بازتاب اجماع واقعی میان اعضاست یا نتیجه سلطه یک بازیگر خاص (Corten, ۲۰۲۱, pp. ۱۴۴-۱۴۷; Gray, ۲۰۱۸, pp. ۱۲۷-۱۳۰).

در زمینه بحران اوکراین نیز، هرچند ناتو در حمایت از تمامیت ارضی این کشور نقش فعالی ایفا کرده، اما تمرکز این سازمان بر ارسال تجهیزات نظامی و حمایت‌های دفاعی، به‌جای تلاش برای میانجی‌گری یا کاهش تنش، از منظر حقوقی می‌تواند نشانگر فاصله گرفتن از روندهای سنتی حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات باشد. این رویکرد، هرچند ممکن است از دید برخی دولت‌ها در چارچوب دفاع مشروع تفسیر شود، اما به نوبه خود مانعی در مسیر شکل‌گیری اجماع عرفی منطقه‌ای پیرامون اصول ثبات و امنیت جمعی محسوب می‌شود از مهم‌ترین مصادیق قابل اشاره نسبت به مسئله اوکراین مخالفت برخی اعضا مانند ترکیه و مجارستان درمورد رویکرد خصمانه بر علیه روسیه است که توسط سازمان نادیده گرفته می‌شود. (Talmon, ۲۰۱۵, pp. ۲۹۸-۳۰۰).

در پرونده فلات قاره دریای شمال فلات قاره دریای شمال، (North Sea Continental Shelf, ۱۹۶۹ International Court of Justice) دیوان بین‌المللی دادگستری تصریح کرده بود که صرف تکرار یک رفتار بدون وجود عقیده حقوقی، برای شکل‌گیری عرف کافی نیست و باید اجماع واقعی در رفتار دولت‌ها و باور الزام‌آور آن‌ها وجود داشته باشد (International Court of Justice, ۱۹۶۹, paras. ۷۷-۸۰; Villiger, ۱۹۹۷, pp. ۳۳-۳۶). این حکم به‌روشنی نشان می‌دهد که اگر سازمان‌های منطقه‌ای نتوانند انسجام و الزام لازم را فراهم

کنند، تلاش‌های عرف‌سازانه آن‌ها نیز بی‌نتیجه خواهد بود.

درنهایت، نقش سازمان‌های منطقه‌ای در تکوین عرف، بیش از آن‌که تابع ساختار حقوقی آن‌ها باشد، به اراده سیاسی اعضا، هماهنگی نهادی و پذیرش بین‌المللی بستگی دارد. بدون این عناصر، نهادهای مذکور صرفاً به مجامعی برای گفت‌وگو تبدیل می‌شوند و نه ابزارهای مؤثر در تولید قواعد عرفی منطقه‌ای.

## ۵. بحث و نتیجه‌گیری

بررسی هنجارهای عرفی در منطقه شرق اروپا در پرتو منازعه اوکراین و روسیه، به‌عنوان موضوع محوری این نویسه، نشان‌دهنده پیچیدگی‌های حقوقی، سیاسی و ژئوپلیتیکی در تبیین و اعمال قواعد حقوق بین‌الملل عرفی است. این مقله با تمرکز بر اصل تمامیت ارضی، منع توسل به زور، و نقش مفاهیمی چون «نووروسیا» و سازمان‌های منطقه‌ای، تلاش کرد تا چارچوبی تحلیلی برای فهم تعامل میان عرف بین‌المللی و منطقه‌ای در بستر بحران اوکراین ارائه دهد. در این جمع‌بندی، ابتدا به خلاصه‌ای از یافته‌های کلیدی فصل پرداخته، سپس چالش‌های موجود در تکوین و اجرای قواعد عرفی در منطقه شرق اروپا بررسی شده و درنهایت، زمینه‌ای برای فصل بعدی در خصوص صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی فراهم می‌شود.

### ۵-۱. خلاصه یافته‌های کلیدی

این مقاله با بررسی مبانی نظری عرف بین‌الملل، براساس ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، نشان داد که عرف به‌عنوان یکی از منابع اصلی حقوق بین‌الملل، از دو عنصر رویه منظم دولت‌ها و عقیده حقوقی تشکیل شده است (Shaw, ۲۰۱۷, p. ۹۴). در بخش ۳.۳، تحلیل واکنش‌های جامعه بین‌المللی به بحران کریمه (۲۰۱۴) و منازعات شرق اوکراین، به‌ویژه از طریق

قطعه‌نامه ۲۶۲/۳۸ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، حکایت از اجماع گسترده‌ای در حمایت از اصل تمامیت ارضی و منع الحاق سرزمینی از طریق زور داشت (United Nations General Assembly, ۲۰۱۴). این اجماع، که با تحریم‌های اقتصادی، بیانیه‌های رسمی، و اقدامات هماهنگ سازمان‌های منطقه‌ای نظیر اتحادیه اروپا و ناتو همراه بود، نشان‌دهنده تقویت قاعده عرفی منع تجاوز و حفظ تمامیت ارضی است (Corten, ۲۰۲۱, pp. ۶۱-۶۴).

باین‌حال، بررسی امکان تکوین عرف منطقه‌ای در شرق اروپا (۳.۳.۲) نشان داد که تفاوت در مواضع دولت‌های منطقه، به‌ویژه میان کشورهای متحد ناتو (مانند لهستان و کشورهای بالتیک) و کشورهای نزدیک به روسیه (مانند بلاروس و ارمنستان)، مانع از شکل‌گیری قاعده‌ای عرفی منطقه‌ای منسجم شده است (Talmon, ۲۰۱۵, pp. ۳۰۱-۳۰۴). این فقدان انسجام، همراه با استانداردهای دوگانه در واکنش به موارد مشابه نقض تمامیت ارضی (مانند کوزوو یا آبخازیا)، چالش‌هایی را برای اعتبار و یکپارچگی عرف بین‌الملل ایجاد کرده است (۳.۳.۴).

مفهوم «نووروسیا» (۳.۴) نیز به‌عنوان یک ابزار گفتمانی و سیاسی مورد بررسی قرار گرفت. این مفهوم، گرچه ریشه‌ای تاریخی دارد، اما از منظر حقوق بین‌الملل فاقد مشروعیت حقوقی برای توجیه تغییرات مرزی یا مداخلات نظامی است (Gray, ۲۰۱۸, pp. ۱۱۷-۱۲۰). واکنش‌های منفی اکثریت قاطع دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی، از جمله در قطعه‌نامه‌های سازمان ملل و بیانیه‌های اتحادیه اروپا، بر غیرقانونی بودن استفاده از چنین مفاهیمی برای نقض اصل تمامیت ارضی تأکید کرده‌اند (Weller, ۲۰۰۹, pp. ۱۴۳-۱۴۵).

نقش سازمان‌های منطقه‌ای (۳.۵)، از جمله سازمان امنیت و همکاری اروپا، اتحادیه اروپا، و سازمان پیمان امنیت جمعی، در تکوین یا تضعیف عرف نیز مورد توجه قرار گرفت. این نهادها از طریق سازوکارهای تقنینی، اجرایی و نظارتی، به تقویت رویه‌های

مشترک در حمایت از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل کمک کرده‌اند، اما نفوذ قدرت‌های مسلط، فقدان اقتدار حقوقی در برخی سازمان‌ها، و تعارض منافع اعضا، اثرگذاری آن‌ها را محدود ساخته است (Crawford, ۲۰۱۲, pp. ۲۴۰-۲۴۳).

## ۲-۵. چالش‌های تکوین و اجرای قواعد عرفی در شرق اروپا

یکی از مهم‌ترین چالش‌های شناسایی شده در این بررسی حقوقی، ناهماهنگی در رویه دولت‌ها و فقدان اجماع کامل در عقیده حقوقی است. گرچه اصل تمامیت ارضی به‌عنوان قاعده‌ای آمره و عرفی مورد پذیرش گسترده قرار دارد، اما تفاسیر متعارض در مورد مفاهیمی چون حق تعیین سرنوشت و مشروعیت مداخلات نظامی، به‌ویژه در بستر منازعات پساشوروی، مانع از شکل‌گیری عرف‌های منطقه‌ای منسجم شده است (Talmon, ۲۰۱۵, pp. ۳۱۶-۳۱۴). برای مثال، حمایت برخی دولت‌ها از اعلام استقلال کوزوو، درحالی‌که همان دولت‌ها الحاق کریمه را محکوم کردند، نشان‌دهنده استانداردهای دوگانه‌ای است که انسجام عرفی را تضعیف می‌کند (Gray, ۲۰۱۸, pp. ۶۷-۶۴).

چالش دیگر، تأثیر ژئوپلیتیک و قدرت‌های بزرگ بر روند عرف‌سازی است. نفوذ فدراسیون روسیه در سازمان‌هایی مانند و نفوذ ایالات متحده در ناتو، تصمیم‌گیری‌های این نهادها را تحت تأثیر قرار داده و گاه به رویکردهای سیاسی به‌جای حقوقی منجر شده است (Corten, ۲۰۲۱, pp. ۱۴۷-۱۴۴). این امر به‌ویژه در بحران اوکراین مشهود است، جایی که اقدامات ناتو در حمایت نظامی از اوکراین، گرچه از منظر دفاع مشروع قابل توجیه است، اما از منظر حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات، با انتقادهایی مواجه شده است. علاوه بر این، فقدان سازوکارهای اجرایی قوی در برخی سازمان‌های منطقه‌ای، مانند یا جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، مانع از تبدیل مواضع سیاسی به رویه‌های حقوقی الزام‌آور شده است (Aust, ۲۰۱۰, pp. ۱۴۰-۱۳۸).

تاریخی و قومی در شرق اروپا، نشان می‌دهد که قواعد عرفی در این منطقه، بیش از آنکه ثابت و یکنواخت باشند، در معرض پویایی‌ها و تنش‌های ژئوپلیتیکی قرار دارند.

### ۵-۳. نتیجه‌گیری کلی

در مجموع، این مقاله نشان داد که قواعد عرفی در منطقه شرق اروپا، به‌ویژه در پرتو منازعه اوکراین و روسیه، در تعامل پیچیده‌ای با اصول حقوق بین‌الملل، ملاحظات ژئوپلیتیکی، و پویایی‌های منطقه‌ای قرار دارند. اصل تمامیت ارضی، به‌عنوان قاعده‌ای عرفی و آمره، از حمایت گسترده‌ای برخوردار است، اما تفاسیر متعارض در مورد حق تعیین سرنوشت و تأثیر مفاهیمی چون «نووروسیا» نشان‌دهنده چالش‌های عمیق در تثبیت و اجرای این قواعد است. سازمان‌های منطقه‌ای، با وجود نقش بالقوه در عرف‌سازی، به دلیل محدودیت‌های ساختاری و سیاسی، گاه در ایفای نقش مؤثر ناکام مانده‌اند.

این تحلیل، ضرورت بازخوانی پویا و چندوجهی قواعد عرفی را در بستر بحران‌های معاصر برجسته می‌سازد. درحالی‌که عرف بین‌الملل همچنان ستون فقرات نظم حقوقی جهانی است، موفقیت آن در منطقه شرق اروپا به هماهنگی بیشتر میان دولت‌ها، تقویت سازوکارهای اجرایی، و پرهیز از استانداردهای دوگانه وابسته است. این یافته‌ها، چارچوبی حقوقی و نظری برای بررسی صلاحیت کیفری بین‌المللی در فصل بعدی فراهم می‌آورد، جایی که امکان پیگرد قضایی اقدامات ناقض این قواعد در سطح فردی مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

## فهرست منابع

### Books

- Aust, A. (۲۰۱۰). *Handbook of International Law* (۲nd ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Boyle, A., & Chinkin, C. (۲۰۰۷). *The Making of International Law*. Oxford: Oxford University Press.
- Cassese, A. (۲۰۰۵). *International Law* (۲nd ed.). Oxford: Oxford University Press.
- Crawford, J. (۲۰۱۲). *Brownlie's Principles of Public International Law* (۸th ed.). Oxford: Oxford University Press.
- Gray, C. (۲۰۱۸). *International Law and the Use of Force* (۴th ed.). Oxford: Oxford University Press.
- Shaw, M. (۲۰۱۷). *International Law* (۸th ed.). Cambridge: Cambridge University Press.
- Villiger, M. (۱۹۹۷). *Customary International Law and Treaties*. The Hague: Martinus Nijhoff.

### Articles

- Corten, O. (۲۰۲۱). The Law Against War: The Prohibition on the Use of Force in Contemporary International Law (۲nd ed.). Oxford: Hart Publishing.
- Crawford, J. (۲۰۱۵). The Crimea Crisis and the International Legal Order. *Journal of Conflict & Security Law*, ۲۰(۱), ۶۵-۸۲.
- Grant, T. (۲۰۱۷). Annexation of Crimea. *American Journal of International Law*, ۱۱۱(۱), ۶۸-۹۵.
- Grzebyk, P. (۲۰۲۳). The Crimean Case in Light of International Law. *Polish Yearbook of International Law*, ۴۲(۱), ۱۹۰-۲۱۰.
- Milanovic, M. (۲۰۱۵). Crimea and the Principle of Self-Determination. *European Journal of International Law*, ۲۶(۱), ۵۵-۷۷.
- Peters, A. (۲۰۱۸). The EU's Non-Recognition Policy on Crimea. *Zeitschrift für ausländisches öffentliches Recht und Völkerrecht*, ۷۸(۲), ۵۰۱-۵۲۵.
- Sayapin, S. (۲۰۲۲). The Future of Rules on Forcible Annexation. *Journal of International Humanitarian Legal Studies*, ۱۳(۲), ۱۴۵-۱۶۸.
- Talmon, S. (۲۰۱۵). The Duty Not to Recognize Unlawful Annexations. *Chinese Journal of International Law*, ۱۴(۲), ۳۰۵-۳۲۲.
- Tams, C., & Beijers, A. (۲۰۲۱). ICJ Jurisprudence on Territorial Change. *International & Comparative Law Quarterly*, ۷۰(۳), ۶۱۵-۶۴۰.
- Weller, M. (۲۰۱۹). The Crimea Crisis in International Law. *German Yearbook of International Law*, ۶۲(۱), ۲۵-۶۰.
- Wheeler, N. (۲۰۱۹). Kosovo and Crimea Compared. *Review of International Studies*, ۴۵(۲), ۲۴۵-۲۶۴.
- Wilde, R. (۲۰۲۰). Separatism and International Customary Law. *International Journal of Constitutional Law*, ۱۸(۳), ۴۵۷-۴۸۰.

### Documents / Cases

- International Court of Justice. (۱۹۷۱). Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution ۲۷۶ (۱۹۷۰). ICJ Reports ۱۹۷۱.
- International Court of Justice. (۲۰۰۴). Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory. ICJ Reports ۲۰۰۴.
- International Court of Justice. (۲۰۱۲). Jurisdictional Immunities of the State (Germany v. Italy: Greece Intervening). ICJ Reports ۲۰۱۲.

---

United Nations General Assembly. (۲۰۱۴). Resolution ۶۸/۲۶۲: Territorial Integrity of Ukraine.  
New York: United Nations.

---

## Factors Affecting the Convergence and Divergence of Defense-Security Agreements in Islamic Countries of West Asia (Resistance Front)

Mohammad Ali Nazari\*<sup>۱</sup>,

Bahareh Sazmand<sup>۲</sup>,

Mahmood Reza Mahmoodpanahi<sup>۳</sup>,

Zahra Poorjabari<sup>۴</sup>

### Abstract

Over the past few decades, the formation and adherence to defense and security pacts among the Islamic countries of West Asia has been one of the most important strategic and security issues. Although these countries have many differences in their political, economic, and cultural structures, the convergence and divergence of defense and security pacts in this region is recognized as a major challenge. This article uses analytical methods, including textual content analysis of scientific articles and reports, as well as quantitative and qualitative data related to defense and security pacts, to answer the question of what factors influence the convergence and divergence of defense and security pacts in West Asia. The article uses the framework of Buzan's theory of regional security. The research findings indicate that geographical factors, the anarchy of the region, multiple polarizations, historical heritage, and political, economic, cultural, and ideological factors have influenced the convergence and divergence of defense and security pacts in the Islamic countries of West Asia.

### Keywords:

Security Defense Pacts, Convergence and Divergence, Regional Security, Buzan Theory, Resistance Front.

---

۱. Assistant Professor, Department of Education, Philosophy and Theology, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran. Email: m.a.nazari@iau.ac.ir

۲. Associated Professor, Department of Regional Studies, Faculty of Law and Political Sciences, Tehran University, Tehran, Iran. Email: b.sazmand@ut.ac.ir

۳. Assistant Professor, Department of Islamic Education, Payam Noor University, Tehran, Iran. Email: dr.mahmoudpanahi@pnu.ac.ir

۴. Master's Student, Political Studies of the Islamic World, Comprehensive University of Islamic Revolution, Tehran, Iran. Email: poorjabarizahr av@gmail.com

---

---

## Developments in the Official Political Discourse in Safavid Iran: The Political Action of the Safavid Sultan and the Displacement of Sufism and Jurisprudence

Amin Noakhti Moghadam\*<sup>۱</sup>,

Seyyed Mohammadvahab Nazarian<sup>۲</sup>

### Abstract

This study examines developments in political discourse in Safavid Iran, focusing on differences and changes in Sufi and jurisprudential positions. Considering the Safavid Sufi background and the long-standing conflict between jurists and Sufis, the expansion of the influence of Shiite jurists and the strengthening of their social and political position in Iran seems paradoxical. The study's main question is: What effect did the establishment of the Safavid state have on the discourse of jurisprudence? The research method is based on Laclau and Mouffe's discourse theory. The main finding is that the monarchy discourse remained dominant, with no fundamental change occurring; rather, there was merely a shift in elements between Sufi and jurisprudential within the monarchy discourse. This change strengthened the position of jurisprudence compared to Sufism in the construction of political power under the monarchy, rather than strengthening the monarchy itself.

### Keywords:

Safavids, discourse of monarchy, Sufism, jurisprudence, Shiism.

---

۱. Associated Professor, Department of Political Sciences, Faculty of Literature and Humanities, Mohaghegh Ardabili University, Ardabil, Iran. Email: [Navakhti@Yahoo.com](mailto:Navakhti@Yahoo.com),

۲. Ph.D. in Political Sociology, Faculty of Law and Political Sciences, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. Email: [S.m.v.nazaryan@gmail.com](mailto:S.m.v.nazaryan@gmail.com)

## The Impact of Islamic Identity on Contemporary Turkish Middle Eastern Foreign Policy

Hassan Jafarzadeh<sup>۱</sup>,

Benjamin Taheri<sup>\*۲</sup>,

Hamid Khosravi<sup>۳</sup>

### Abstract

This study examines the impact of Islamic identity on Turkey's new foreign policy discourse. The study's main hypothesis is that, under the influence of the Justice and Development Party, Islamic identity plays a key role in shaping Turkey's foreign policy approaches in the Middle East. The central question is: How does Islamic identity affect Turkey's foreign policy orientations in the region? Theoretically, the study relies on an identity constructivist approach, considering Islamic identity a constructed, dynamic phenomenon shaped by the discourse and symbolic actions of political elites that helps redefine Turkey's foreign policy interests and priorities. Inspired by the Fairclough framework, critical discourse analysis is used to examine how Islamic concepts are institutionalized in foreign policy. Within this framework, Islamic discourse is considered a tool for domestic legitimization and for strengthening Turkey's position in the Islamic world internationally. This qualitative study is based on the analysis of historical sources, previous studies, and interviews with Turkish foreign policy experts. Data were collected through a review of official documents and scientific articles, as well as an analysis of politicians' discourse. The results demonstrate that, particularly during the Justice and Development Party era, Islamic identity has strengthened critical approaches toward the West, emphasized strategic independence, and increased Turkey's influence in the Islamic world. Ultimately, the research concludes that Islamic identity plays a pivotal role in the development of Turkish foreign policy in the Middle East as one of the effective elements.

### Keywords:

Islamic identity, Turkish foreign policy, Justice and Development Party, Middle East, Constructivism.

۱. PhD Student, Islamic Revolution Political Studies, Islamic Revolution Future Studies, Comprehensive University of Islamic Revolution, Tehran, Iran. Email: jafarzadeh<sup>۱</sup>hsn@gmail.com

۲. PhD Student, Department of Public International Law, Comprehensive University of Islamic Revolution, Tehran, Iran. Email: benyamin.taheri<sup>۲</sup>h@gmail.com

۳. Assistant Professor, Imam Hussein University, Tehran, Iran. Email: Mahdiyar<sup>۳</sup>h@gmail.com

---

## Scenarios for the Political Future of Yemen's Ansar Allah Until ۱۴۱۴ (۲۰۳۵)

Omid Voghoufi<sup>۱</sup>,

Leila Karimifard<sup>\*۲</sup>

### Abstract

The aim of this research was to identify the drivers and draw scenarios for the political future of the Yemeni Ansar Allah movement until ۱۴۱۴ AH. The research method employed a developmental approach with a structural and mixed futures research focus. First, the PESTEL method was used to identify effective drivers in the political, economic, military, cultural, and international dimensions. Then, an expert panel used the Mi'kMaq software to extract ۲۰ key drivers and analyze the network of relationships between them. The results revealed that Yemen and Ansar Allah's future is dynamic yet unstable, with most variables having simultaneous effects and dependencies. Based on the output of the Scenario Wizard software, four possible scenarios for the future of Ansar Allah were developed: "stabilization of resistance and formation of a comprehensive government," "erosive and unstable resistance," "limited reconciliation and dual government," and "failure of resistance and internal collapse." The first scenario was assessed as the most likely and desirable outcome for the Axis of Resistance and the Islamic Republic of Iran. These findings suggest that understanding the interaction between the drivers and employing futures research methods can inform Iran's strategic and proactive policymaking regarding developments in Yemen.

### Keywords:

Ansar Allah Yemen, scenario writing, futures studies, uncertainty, key drivers.

---

۱. Associate Professor, Department of Political Sciences, Imam Hossein Comprehensive University, Tehran, Iran.

Email: voghofi@gmail.com

۲. PhD Candidate, Department of Political Studies, Islamic Revolution Comprehensive University, Tehran, Iran.

Email: karimifardleila@gmail.com

---

## Unconventional Energy Sources and the New Energy Security Paradigm

Seyyed Mahdi Madani Al-Khansari\*<sup>۱</sup>,  
Mohammad Sadeq Jokar<sup>۲</sup>

### Abstract

Fossil energy has been the driving force behind the development of states, and the concentration of these resources in specific areas (energy ellipses) has been associated with the theories of the "end of oil" and "peak production." Therefore, as the importance of oil in the development of great powers has increased, so has access to, presence in, and dominance over rich regions. Thus, we can speak of a paradigm in which the concept of energy security is related to the keywords "early end of energy," "maximum need for it," and "dominance over rich regions." However, new developments in fossil energy, such as the exploration and commercialization of oil and shale gas resources, have cast doubt on these two issues. In other words, the issues of distribution and production sustainability have seriously changed with the commercialization of these resources. This research asks: What changes have the foundations of energy security faced given the fundamental changes in the identification, production, and export of unconventional resources in the United States? This article hypothesizes that the commercialization of shale oil and gas resources in the United States has fundamentally changed the concept of energy security, including the idea of the end of oil and peak production, and that the world has entered a new paradigm in light of these developments. Using Cohen's paradigm theory, this article attempts to explain the emergence of a new energy security paradigm with its new keywords.

### Keywords:

Energy Security, Paradigm, Conventional Energy, Unconventional Energy, Commercialization.

---

۱. PhD. in Middle East Studies, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

Email: karevanrafto@gmail.com

۲. Associate Professor, Institute for International Energy, Ministry of Petroleum, Tehran, Iran Studies .

Email: ms.jokar@iies.net

---

---

# Regional Norms and International Custom in Eastern Europe: A Legal Analysis of the Russian Federation's Territorial Claims to Ukraine (Case Study: Crimea and Eastern Ukraine)

Arash Bagheri\*<sup>۱</sup>,

Zeinab Farahmandzad<sup>۲</sup>

## Abstract

The paper's focus is on the role of regional norms and international custom in Eastern Europe in the assessment of the legitimacy of the Russian Federation's territorial claims to Ukraine. The central question is whether regional states' and institutions' behavioral patterns have created a customary rule providing a legal basis for changing borders. The research is based on a theoretical framework that analyzes two fundamental elements of international custom: the behavior of states and the legal belief in its binding nature. These elements are examined in connection with regional and global reactions. The descriptive-analytical research method is based on a documentary analysis of ICJ opinions, UN resolutions, government statements, and doctrinal works. The findings reveal that, while some recurring behavioral patterns are evident at the regional level, a lack of effective consensus and widespread opposition from the international community have prevented these behaviors from evolving into binding customary rules. The article concludes by suggesting the development of legal and institutional mechanisms at regional and global levels to strengthen the policy of nonrecognition and counter forced annexations.

## Keywords:

International Custom, Regional Norms, Territorial Integrity, Annexation of Crimea, Novorossiya.

---

<sup>۱</sup>. Ph.D. Candidate, Department of international law, Comprehensive University of Islamic revolution, Tehran, Iran. Email: arashbagheri@cuir.ac.ir

<sup>۲</sup>. Assistant professor, Department of international law, Comprehensive University of Islamic revolution, Tehran, Iran. Email: Z.farahmandzad@cuir.ac.ir